



مِصْمارُ دانش

فَرَسِ نامه

(رساله‌ای در باب اسب از سده یازدهم هـ)

نظام الدین احمد کیلانی



تصحیح نادر حائری

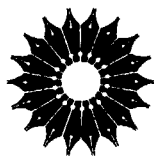
مرکز نشر دانشگاهی

شابک: ۰۰-۰۸۲۰-۰۱-۹۶۴





۷۱۸۱۰



۶۲۵۳۸

مِضْمَارُ دَانِش

فَرَسِ نَامَه

(رساله ای در باب اسب از سده یازدهم هـ)

نظام الدین احمد کیلانی

تصحیح نادر حائری



مضمار دانش

فَرس نامه (رساله‌ای در باب اسب از سده یازدهم هـ.)

تألیف نظام‌الدین احمد گیلانی

تصحیح دکتر نادر حائری

مقدمه از دکتر عارف نوشاهی

ویراسته آرمیدخت جلیل‌نیا

نسخه‌پرداز: ابوالفضل بیرامی

مرکز نشر دانشگاهی، تهران

چاپ اول ۱۳۷۵

تعداد ۲۰۰۰

حروفچینی: مرکز نشر دانشگاهی (زهره نورمیکان)

چاپ: نوبهار

صحافی: نصر

حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاهی محفوظ است

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

گیلانی، احمد بن محمد، قرن ۱۱ ق.

[مضمار دانش]

مضمار دانش (فَرس نامه: رساله‌ای در باب اسب از قرن یازدهم هجری) / نظام‌الدین احمد گیلانی؛

تصحیح نادر حائری، ویراسته آرمیدخت جلیل‌نیا، مقدمه از عارف نوشاهی. - تهران: مرکز نشر

دانشگاهی، ۱۳۷۵.

سی، ۱۰۲ ص. : نمونه - (مرکز نشر دانشگاهی؛ ۸۲۰).

ISBN 964-01-0820-0

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیفا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. اسب‌ها متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. نثر فارسی - قرن ۱۱ ق. الف. حائری، نادر، مصحح. ب.

مرکز نشر دانشگاهی، ج. عنوان.

۶۳۶/۱

SF ۲۸۵ / م ۹ گ

۱۳۷۵

م ۷۵ - ۱۰۶۶۶

کتابخانه ملی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

صفحه	عنوان
پنج	تقریظ (نوشته دکتر عبدالحسین حائری)
هفت	شرح احوال و آثار مؤلف (نوشته دکتر عارف نوشاهی)
بیست و هفت	تصاویر نسخ خطی مضماری دانش
۱	معرفی و توضیحاتی درباره تصحیح کتاب
۴-۹۱	متن مضماری دانش
۹۳	پیوستها
۹۴	ملحقات نسخ
	ذکر اصطلاحات و لغات دریاب تربیت و پرورش، تغذیه و معالجات
۹۵	بیماریهای اسبان
۱۰۰	فهرست اشخاص و القاب
۱۰۱	فهرست حیوانات
۱۰۲	فهرست کتب
۱۰۲	فهرست اماکن

تقریظ

اهمیت اسب از دیرباز در سفر و حضر، و جنگ و صلح در بین همه ملت‌ها و همه مذاهب، خصوصاً اسلام، مورد تأکید قرار گرفته است، تا آنجا که در قرآن مجید به صراحت از آن یاد شده است: عادیات: ۵ و انفال: ۲.

در کتب اهل سنت نظیر سنن ابی داود، سنن نسایی و مسند احمد حنبل از قول پیامبر اسلام (ص) سفارش و توصیه‌هایی در نگهداری و نوازش اسب آورده شده است و باز همین‌طور در بحارالانوار درباره مسابقات اسبدوانی که پیامبر شخصاً ترتیب می‌داده است، اشاراتی آمده است.^۱ همچنین در کتاب تاریخ بلعی از قول پیامبر اسلام (ص) آمده است: لا تقصوا اعرافها فانها اذیالها، گفت: فش (یال) اسب بگیرد که گرما اندر پیش (یال) باشد و چون اسب را پیش بجینی، برهنه شود و سرما سخت‌تر یابد. و نواهی دیگری هم در تاریخ بلعی آمده است.^۲

از این رو با توجه به اهمیت اسب به‌عنوان بهترین و سریع‌ترین وسیله در سفرها و جنگها، از روزگاران پیش تا به امروز کتابهای بسیاری درباره انواع اسبان و تربیت، بیماریها و درمان آنها نگاشته شده است. در قدمت این کتب همین بس که بعضی از مطالب نوشته شده منسوب به ارسطو می‌باشد.

پس از اسلام نیز با توجه به دستورهای پیامبر که فوقاً ذکر گردید و نیز مطالبی که آن را

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۹۰.

۲. تاریخ بلعی، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تصحیح محمد پروین گنابادی و...

به قنبر غلام حضرت علی (ع) نسبت داده‌اند، در خصوص نژاد اسب، بیماریهای اسب و روشهای درمان آنها مطالبی به نظم و نثر نگاشته شده است در بین فارسی نویسان کتب مزبور تحت عنوان «فرسنامه» و در نزد عربی نویسان تحت عنوان «الحیل» و «البیطره»... رشته تحریر یافته است. در بین این فرسنامه‌ها نسخه‌ای است که تحت شماره ۹۶۶ ف در کتابخانه ملی مضبوط گردیده است و آن را صریحاً به ارسطو نسبت داده‌اند. مترجم این کتاب شخصی به نام میرزا شمس‌الدین محمد است. یا فرسنامه‌ای مُترجم از سانسکریت به وسیله سیدهاشمی که تاریخ کتابت آن حدود ۹۲۶ ق است.

باید دانست که گذشته از اهمیت علمی فرسنامه‌ها در شناخت شیوه‌های درمان اسب و نامگذاریهای مربوط به بیماریهای اسبان و مقایسه‌ای که بدین ترتیب می‌توان با علم دامپزشکی نوین به عمل آورد از حیث ادبی نیز بسیار ارزشمند است. در هریک از این کتب از واژه‌هایی استفاده شده است که می‌تواند در غنای هرچه بیشتر زبان و ادب فارسی مؤثر افتد. شیوه نگارش کتب نیز در شناخت و استفاده از امکانات زبان فارسی سودمند می‌باشد.

از میان میراث علمی اسلامی-ایرانی که از گذشته باقی مانده میراث پر ارجی در رشته پزشکی برجای مانده است و بخشی از آثار پزشکی ویژه پزشکی حیوانات است که اکنون با نام دامپزشکی می‌شناسیم و بخش خاصی از این رشته آثار اختصاص به شناخت و بررسی بیماریهای اسب و اقسام و انواع آن دارد. البته در کتابهایی که درباره کلیه حیوانات است مثل حیات‌الحیوانات دمیری درباره حالات و صفات و بیماریهای اسب نیز آمده است، اما علاوه بر آنها، رساله‌هایی خاص اسب که بیش از هر حیوان دیگر انسان با آن سروکار دارد به زبانهای فارسی و عربی نوشته شده است. با بررسی این آثار است که ما گروه مسلمان موفق به شناخت خویش خواهیم شد و می‌توانیم برای اسلام تاریخ علم بنویسیم. این از وظایف حتمی پژوهشگران محقق است که برای پایه‌گذاری تاریخ علم در اسلام به همه گوشه‌های این میراث فرهنگی و علمی عظیم رسیدگی کنند. مضماردانش تألیف نظام‌الدین احمد نیز از این دست آثار است.

عبدالحسین حائری

شرح احوال و آثار
حکیم الملک نظام الدین احمد گیلانی
(مؤلف مضارداش)

نظام الدین احمد گیلانی^۱ ملقب به «حکیم الملک» یکی از پزشکان نامی ایران است که چندین سال در هندوستان مقیم بوده است.

او فرزند ملا صدرای گیلانی بود و در ۹۹۳ هـ / ۱۵۸۵ م در گیلان متولد شد. در آغاز زندگی به اصفهان رفت و در محضر اساتید بزرگ مثل محمدباقر مشهور به میرداماد (۱۰۴۱-۹۷۰ هـ) و بهاء الدین عاملی (۱۰۳۰-۹۵۲ هـ) کسب فضل و دانش کرد. در ۱۰۴۰ هـ / ۱۶۳۰-۳۱ م به هندوستان رفت و به دربار تیموریان پیوست و ملازم یکی از امرای شاهجهان پادشاه، مهابت خان خانخانا (م ۱۰۴۴ هـ) شد.^۲ مهابت خان در ۱۹ ذی الحجه ۱۰۴۲ هـ قلعه دولت آباد، دکن را گشود و آن را آتش زد.^۳ از قراین به دست می آید که حکیم الملک در هنگام فتح قلعه دولت آباد همراه مهابت خان بود. زیرا زمانی که مهابت خان به قلعه آتش زد یکی از تألیفات طبّی حکیم الممالک با دیگر تألیفات طعنه حریق شد. حکیم الملک این واقعه را در مقدمه رساله طبّی که در ۱۰۴۵ هـ در حیدرآباد

نگاشته، بیان کرده است.^۴ ممدوح و مربی او مهابت‌خان در ۱۰۴۴ هـ / ۱۶۳۴-۳۵ م درگذشت و او تصمیم گرفت که به وطن خود - ایران - مراجعت نماید. برای این منظور و سوار شدن به کشتی به بندر مچھلی پتن رفت و مدتی در آنجا منتظر کشتی ماند. در همین ایام نواب علامی شیخ محمد بن خاتون که در ۱۰۴۵ هـ / ۱۶۳۵-۳۶ م از طرف پادشاه گلکنده عبدالله قطبشاه (۱۰۸۳-۱۰۳۵ هـ) باردیگر به منصب «پیشوایی» منصوب شده بود و تلاش می‌کرد که جمعی از مردم مستعد قابل که به کمالات و دانش متصف بودند در سلک مجلسیان و ملازمان شاه ببینند، مبلغ ۵۰۰ هُون [سکه طلایی رایج در دکن] با پالکی [تخت روان] عاج به جهت حکیم الملک به بندر مچھلی پتن فرستاد و او را طلب نمود و پیش عبدالله قطبشاه بُرد.^۵

تکریم حکیم الملک در دربار عبدالله قطبشاه [۱۰۴۵ هـ]

چون علامی شیخ محمد، حکیم الملک را نزد عبدالله قطبشاه بُرد، حکیم الملک مورد انعام و اکرام بسیار واقع شد و به سمت طبیب دربار منصوب گشت. نظام‌الدین احمد شیرازی مورخ دربار قطبشاهی این واقعه را به تفصیل نگاشته است: «خاقان سکندر اقبال متوجه حال او [حکیم الملک] شده هزار هون دیگر انعام دادند و به جای مرحوم حکیم جبرئیل نزدیک پایه اورنگ خورشید رنگ جای او تعیین فرمودند و شش هزار هون خارج انعامات موفره موجب ایشان تعیین نموده دیهای معمور تنخواه دهانیدند و خانه اخلاصخان میرجمله ماضی که عمارت رفیع و فضای وسیع دارد به او مرحمت کردند و چون مشارالیه [حکیم الملک] اموال و اسباب خود را پیشتر به بندر عباسی فرستاده بودند نواب علامی فهمای از سرکار اشرف فروش و ظروف و اثاث البیت او را مرتب و مهیا نموده گرمیهای دیگر به تقدیم رسانیدند و مشارالیه از مقربان عظام گردید.»^۶

تربیت فرزندان عطاءالله گیلانی [۱۰۴۸ هـ]

قاضی عطاءالله گیلانی که یکی از امرای عبدالله قطبشاه و سفیر مقیم بیجاپور بود در اواخر ۱۰۴۸ هـ درگذشت. قاضی گیلانی حکیم الملک را وصی خود ساخته بود. شاه در سلخ ذوالحجه ۱۰۴۸ هـ حکیم الملک را مربی فرزندان قاضی عطاءالله تعیین کرد.^۷

همراهی با عبدالله قطبشاه در سفرها [۱۰۴۹ هـ]

حکیم‌الملک در چند سفر با عبدالله قطبشاه همراه بوده است. وقتی در سال ۱۰۴۹ هـ شاه اراده سیر و سیاحت از راه حیات آباد به طرف مشرق زمین تا بندر مجهلی، بندری در کنار دریای عمان، کرد و با کَر و فر تمام روانه سفر شد، حکیم‌الملک با سایر امرا همراه وی بوده است و در راه تدارک گردش نقاط زیبا را می‌دید.^۸

سفارت ایران [۱۰۵۰ هـ]

عبدالله قطبشاه در ۱۰۵۰ هـ/ ۱۶۴۰ م حکیم‌الملک را برای سفارت ایران نامزد کرد و پیش شاه صفی‌اول (۱۰۵۲-۱۰۳۸ هـ) روانه ساخت. قطبشاه هدایای گرانبها به سوی شاه ایران فرستاد و تدارکاتی نیز برای حرمت و سهولت سفر حکیم‌الملک دید - نظام‌الدین احمد شیرازی می‌نویسد: «...قبل از این خدمت پادشاه ایران نامزد جناب لقمان‌الزمان حکیم‌نظام‌الدین احمد جیلانی مخاطب به حکیم‌الملک شده بود. چون [پادشاه] به دولت‌خانه مراجعت نمودند مشارالیه [حکیم‌الملک] را به تشریف فاخره این خدمت والاسرفراز گردانیدند و تحف و هدایا از اقلشه و امتعه نفیسه متنوعه و قلمکارهای پُر نقش و نگار که با زربفت قیمتی برابری می‌کرد و مرصع آلات مرغوبه و جواهر قیمتی از الماس و یاقوت و غیره که برای شاه ایران به اتمام رسیده بود جمیعاً تحویل جناب لقمان‌الزمانی نمودند و به جهت مایحتاج سفر مشارالیه مبلغ سی هزار هون از نقد و جنس مرحمت نموده چند نفر از سلاحداران کارآمدنی و مردم امین به خدمتش تعیین فرمودند».^۹

سفارت دهلی [۱۰۶۶ هـ]

عبدالله قطبشاه در ۱۰۶۶ هـ/ ۱۶۵۶ م حکیم‌الملک را به عنوان سفیر خود پیش شاهجهان پادشاه به دهلی فرستاد. محمدصالح کنبو وقایع‌نویس شاهجهان در ضمن وقایع سال سی‌ام جلوس شاهجهان می‌نویسد: «درین تاریخ... حکیم‌نظام‌الدین احمد - که سابق نوکر مهابت‌خان خانخاناتان بود، پس از سپری شدن او نوکر قطب‌الملک گردیده - از جانب قطب‌الملک آمده سلطان را دید و دو صندوقچه جواهر و مرصع آلات و دو زنجیر فیل با ساز نقره و چهار اسب با زین و کلفی به نظر در آورد».^{۱۰}

فرزند حکیم الملک

از میان فرزندان حکیم الملک پسری در ۱۰۵۰ هـ از اصفهان به هند رفته بود. عبدالله قطبشاه او را نیز به حضور خود پذیرفت و او را به آیین پسندیده کدخدا کرد. چون در آن ایام حکیم الملک به سفارت ایران رفته بود، شاه پسر او را در منزل پدرش مقرر فرمود.^{۱۱}

مقبره و آبادی «حکیم پیت»

یکی از پزشکان معاصر هند حکیم سیدمحب حسین در ابتدای نسخه خطی شجره دانش (نسخه آصفیه) یادداشتی به زبان اردو در شرح حال حکیم الملک نوشته است - در آنجا می نویسد که گنبد حکیم نظام الدین [منظور از گنبد، مقبره اوست] بر کوهی در شمال قلعه گولکنده واقع است و در پای کوه آبادی به نام «حکیم پیت» [؟] واقع است که بنا کرده حکیم گیلانی است.^{۱۲}

تاریخ وفات

در برخی منابع سال وفات حکیم الملک را ۱۰۵۹ هـ / ۱۶۴۹ م نوشته^{۱۳} که قطعاً اشتباه است، زیرا در ۱۰۶۶ هـ او به سفارت دهلی رفته بوده است. در برخی منابع آمده که او مضمار دانش را به دستور شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ هـ) در ۱۰۷۱ هـ تألیف کرده و در ضمن آن اسپان شاه را در رجب ۱۰۶۷ هـ گزارش کرده است.^{۱۴} اگر این تاریخ را بپذیریم پس او بلافاصله بعد از سفارت دهلی به اصفهان بازگشته و در خدمت شاه عباس دوم بوده و در ۱۰۷۱ هـ در قید حیات بوده است. و چنانکه گفته ایم گنبد او در گولکنده واقع است، او قطعاً از اصفهان به هند مراجعت کرد و همانجا درگذشت.

آثار

حکیم الملک مؤلف چندین اثر طبی و فلسفی و مذهبی به عربی و فارسی است. رسائل او معمولاً به صورت مجموعه در کتابخانه ها مضبوط است. ما در اینجا نخست مجموعه ها را و سپس تک اثرها را معرفی می کنیم:

(۱) مجموعه رسائل، نسخه آصفیه، حیدرآباد^{۱۵}

موسوم به شجره دانش، مهمترین و پر حجمترین مجموعه رسائل اوست که تحت شماره

«مجموعه ۳۹» در ۴۳۹ ورق در کتابخانه استیت سانترال (آصفیه سابق) حیدرآباد، هند موجود است. در این مجموعه جمعاً ۱۰۳ رساله است که از آن میان حدود ۸۰ رساله از تألیفات حکیم الملک است. برخی از آنها گزیده‌ای از کتابهای علمی و فنی مختلف است که حکیم الملک نگاشته است. در این مجموعه از ورق ۱ تا ۲۷ منتخبات مختصری که به خط نسخ و شفیعاً نوشته شده است به قلم خود حکیم الملک است. در ورق ۲۸ فهرست جمله ۱۰۳ رساله، که در شجره دانش درج است، نیز به قلم حکیم الملک می‌باشد. از ورق ۳۲ پ به بعد مصنفات حکیم الملک درج شده که اکثراً به قلم ملا محمد بن حاجی محمود لاری ایرانی است که مستقیماً از دستنوشته‌های حکیم الملک نقل کرده است؛ محتویات این مجموعه به این شرح‌اند:

۱. رساله طبی، به عربی، ورق ۱۵۹-۳۲

آغاز: الحمد لله الذی جعل للداء دواءً و جعل للمرض شفاءً وارسل رسولاً اوهادياً و شفیعاً صلی الله علیه و آله سلاماً کثیراً و بعد فیکول الفقیر الی الله الغنی نظام الدین احمد المتطیب الملقب بحکیم الملک الجیلانی انی کنت الفت کتاباً فی الطب مشتملاً علی بعض معالجات المستغریة التي اعطاها الله تعالی لی ولم یثملها غیری.

این رساله برده مقاله مرتب شده و هر مقاله دارای چند فصل است.

پایان: و قد فرغت من اقتصارها فی سنة ۱۰۴۵ خمس و اربعین و الف من هجرة خیر البرية فی شهر حیدرآباد حرسها الله تعالی عن الآفات و انا العبد احقر عباد الله نظام الدین احمد و اردت ان الحق اليها المركبات الضرورية التي خالية عنها حب الله تعالی و هو فی التوقف الی ان یشهر هذا المختصر فی البلاد حتی الایران و الجیلان ثم وقفت بالحاقها فی تاریخ خمس و خمسين و الف بتوفیق الله تعالی و الحمد لله رب العالمین - کتبه ابن حاجی محمود لاری ملا محمد لاری.

۲. رساله در بیان کیفیت جوهر و عرض، به عربی، از مؤلفات حکیم الملک، به قلم مؤلف، ورق ۱۵۹ ب.

۳. رساله در بیان احوال حیوانات ذوات السموم و تدابیر و ادویه دفع زهر، به فارسی، از مؤلفات حکیم الملک، ورق ۱۶۰ ب.

۴. مقامات نظامی، به عربی، از مؤلفات حکیم الملک، در این رساله جواب اکثر شبهات

که در علوم حکمیه و علمیه و دینیہ راہ می یافت حکیم موصوف تحریر کرده و در تمام علوم کمال تبحر خود را نشان داده است. ورق ۱۶۲ ب- به بعد.

۵. رسالہ در بیان اثر دعا و رقا و سحر دعا در دفع شرور شیاطین جن و انس و تعویذات.

۶. رسالۃ عجائب الانوار فی بیان عالم الجمهور

۷. رسالۃ اسرار الخفیہ فی ابنیۃ النسفیہ [؟]

۸. رسالہ فی بیان سبب اختلاف المذاهب، ورق ۱۸۴

۹. رسالہ فی العجز عن الاجتهاد و التوقف و التوکل علی اللہ، ورق ۱۸۵

۱۰. رسالہ فی بیان صحۃ الاخبار عن الفعل والحرف، ورق ۱۸۶

۱۱. رسالہ فی بیان نکتہ عظمتہ شأن سورۃ الفاتحہ و الحمدللہ، ورق ۱۸۶

۱۲. رسالہ فی بیان اصول العناصر و کیفیاتہا بالقوہ، ورق ۱۸۷

۱۳. رسالہ در وجود اشیاء محسوسہ و حسن و قبح عقلیہ و فعلیہ، ورق ۱۸۹

۱۴. رسالہ در بیان وجود فقرا و اغنیاء در ہر سلسلہ علیا و سفلی، ورق ۱۹۰

۱۵. رسالہ در بیان حدوث دہری، ورق ۱۹۱

۱۶. رسالہ در بیان سرّ مرکب کلمۃ توحید از حروف اسم اعظم، ورق ۱۹۴

۱۷. رسالہ در بیان دفع صداع و کیفیت علاج امراض منقول از محمد زکریا، ورق ۱۹۵

۱۸. رسالہ در بیان فضیلت علم، ورق ۱۹۹

۱۹. کلمات مواعظ حسنہ من الحکماء العظماء، ورق ۲۰۳

۲۰. فی بیان حبیب الالہ من النبی و اعاجب الخواص الاشیاء منقولہ من الاطباء، ورق ۲۰۳

۲۱. کلمات متفرقہ من المجربات المنقولہ و ماہو مجرب لنا، ورق ۲۰۴

۲۲. من الالغار المسائل المنقولہ من المقامات، ورق ۲۰۹

۲۳. کلمات متفرقہ حکمتہ نقلیہ و عقلیہ و بیان معنی مفتوح الغنۃ

۲۴. رسالہ استجابات دعا، ورق ۲۱۰

۲۵. رسالہ در اقسام محبت، ورق ۲۱۲

۲۶. در بیان وقوع اتحاد و الندام فی یوم و لیلۃ، ورق ۲۱۳

۲۷. رسالہ در بیان اصول علم منطق و بودن قر در بروج اثناء عشر، ورق ۲۱۴

دوازدہ

۲۸. رساله در بیان مراتب بلوغ، ورق ۲۱۴
۲۹. رساله اختصار و تعلیقات و بعض دیگر مسائل حکمة، ورق ۲۱۵
۳۰. رساله در کیفیت تزویج و اهتمام در کفو، ورق ۲۱۸
۳۱. رساله در تعلق نفس با عدل اعضا، ورق ۲۱۸
۳۲. منتخب ابیات شاهنامه، ورق ۲۱۹
۳۳. در بیان صفات و خواص مومیایی، ورق ۲۱۹
۳۴. رساله در بیان خواص بعض زهر و طرق خوردن آن، ورق ۲۲۰
۳۵. کلمات مؤلف با اهل قبور، ورق ۲۳۲
۳۶. کلمات مواظظ منقوله از احادیث شریفه و کلام حضرت امیر، ورق ۲۲۵
۳۷. نقل عجیب از خواص خواندن کلام امیر علیه السلام منقول از دیوان حضرت امیر، ورق ۲۲۶
۳۸. رساله شرح احوال شیخ ابوعلی سینا و فهرست مصنفات، ورق ۲۲۶
۳۹. رساله منتخب ربیع الابرار ز مخشری، ورق ۲۲۷
۴۰. رساله اثبات اثناء عشریه
۴۱. رساله در شرح خواص هلیله و احوال آن، ورق ۲۳۷
۴۲. در بیان کیفیت اعتقاد در مذهب حق، ورق ۲۳۷
۴۳. نقل کتاب جالینوس یا افلاطون به حضرت عیسی و جوابی که حضرت عیسی گفته در بیان ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله صله
۴۴. رساله در احکام شرح لباب
۴۵. در تاریخ احوال شیخ ابونصر فارابی و دیگر حکما و علما
۴۶. رساله کلمات مهملات معجبات
۴۷. رساله در بیان مگس غسل و کرم ابریشم و بعضی حیوانات عجیب.
۴۸. منتخب کلمات خواجه عبدالله انصاری
۴۹. رساله در بیان بعضی اعمال غریبه و شرح خواص اشیا و دفع تب و بیرون آوردن نام دزدان و غیره.
۵۰. رساله در کیفیات العضا و بیان حرارت غریزه و غیر ذالک.

۵۱. رساله در تأثیر نفوس و وقوع بعضی چیزها و اثبات لذات عقلیه و خواص بعضی ادویه مفرد و مرکبه
۵۲. رساله استجابت دعوات و خواندن و شروط آن
۵۳. رساله عربی در بیان کیفیت انعقاد منی و بیان حرارت غریزیه
۵۴. رساله در بیان احوال ملوک عجم بطریق اجمال
۵۵. رساله در بیان خواص هلیله و غیر ذالک و بعضی ادویه مرکبه
۵۶. رساله در فهرست کتاب شفا و اشارات
۵۷. رساله فیروزیه شیخ و فهرست کتاب قانون
۵۸. رساله اثبات واجب و نقل دلائل توحید و اثبات نبوت و امامت و اباحت متعه و نقل اسوله متفرقه
۵۹. منتخب کتاب ذرة الغواص فی اوهام الخواص
۶۰. رساله در شرح کلمات طیبات سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و لاحول ولا قوة الا بالله
۶۱. رساله مرات لاله و کیفیت صدور الاشياء صادرات به اجمال
۶۲. رساله ابطال تناسب و کیفیت آن
۶۳. رساله در بیان قضا و قدر و رساله وجود سرور بالعرض و بالذات
۶۴. رساله انموذج در مسائل متفرقه در هر علم
۶۵. رساله ادب الصبیان ذکر موضوعات و حدود کل علوم و رسوم آن
۶۶. رساله تعلیم الصبیان و ذکر موضوعات و غایات علوم
۶۷. رساله در بیان فواید ادویه نسبت به اعضای انسان
۶۸. رساله در بیان درجات کیفیات ادویه و بیان اعتدال آن
۶۹. در بیان بعضی ادویه باهییه و ذکر آن بطریق اجمال
۷۰. رساله فی بیان المزاج الحقیقی والطبی والمعتدل و غیر معتدل
۷۱. کلام مخاطبات و مواعظات مع النفس
۷۲. خطبه توبه نامه و دعای عدیله
۷۳. نقل بعض احادیث فی فضیلت العلم و دعا
- چهارده

۷۴. سوادنامه شاه عباس به پادشاه هندوستان بعد از فتح بغداد
 ۷۵. جواب نامه مذکور از جهانگیر بادشاه به شاه عباس
 ۷۶. سوادنامه شاه عباس در وقت منازعت
 ۷۷. جواب نامه مذکور از حضرت شاه [؟]
 ۷۸. سوادنامه عبدالمؤمن خان به حضرت شاه عباس
 ۷۹. جواب نامه مذکور از شاه عباس
 ۸۰. سواد فرمان حضرت سلطان عبدالله قطبشاه به حکم ملک صاحب ایران [؟] بعد از واقعه شاه صنی
 ۸۱. رساله در علم قیافه و رساله توبه و تبت آن و صیغه آن
 ۸۲. رساله در عقد انامل
 ۸۳. رساله در بیان اعمال عجیب و غریب
 ۸۴. کلیات انما یجملع بدن از حضرت استاد میرمحمدباقر داماد
 ۸۵. رساله چوب چینی و قهوه و جای و تمباکو و طریق خوردن چوب چینی با انواع نسخه های مرکبات ضروریه در معالجات
 ۸۶. نسخه ترکیب و مفرحات که برای پادشاهان ترتیب داده اند
 ۸۷. نسخه های مرکبات که از خط حکیم علی منقول شده
 ۸۸. نسخه های ترکیبات میرمحمدباقر داماد
 ۸۹. اصطلاحات اطبا
 ۹۰. کتب طب فارسی که از کتاب اغراض [شائد الاغراض الطبیبه و المباحث العلائیه] نقل شده
 ۹۱. انتخاب کتاب اختیارات بدیعی مسمی به اختیارات نظامی
 ۹۲. رساله فی التفسیر
 ۹۳. بیان سبب موت
 ۹۴. بیان خواص بقول از حدیث
 ۹۵. بیان خواص اثمار از حدیث
 ۹۶. بیان خواص حبوب منقول از حدیث
- پانزده

۹۷. کلماتی چند از اخبار احوال ملوک عجم
۹۸. کلمات چند از وقایع مجالس علما و صحبت شعرا
۹۹. رساله در علم موسیقی و کیفیت اصل و فرع آن
۱۰۰. وصیت‌نامه خواجه رشید که از عجایب روزگار است
۱۰۱. رساله در بیان اصول علوم و اقسام آن
۱۰۲. کلمات چند مواظه‌آمیز در بیان واقع و برخی از احوال خود

(۲) مجموعه رسائل، نسخه دانشگاه تهران^{۱۶}

دارای ۱۳ رساله، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۲۲۳، نستعلیق خوش، آغاز سده ۱۱ هـ، حواشی دارد برخی با نشانه «منه، منه دام ظلّه»، مهر «یا محمود ۱۲۰۷» در پایان دارد، در ۱۰۴ ص.

۱. رسالة من الوحدات الى اثنا عشریات (ص ۱۳-۱)، به عربی، ناتمام، در آن چیزهایی را که یکی یا دو تا تا دوازده تا هست برشمرده است.

۲. رساله در خواص هلیله (ص ۱۸-۱۴) به فارسی، آغاز افتاده.

۳. رساله فی تحقیق ماهیه المنی و کیفیه انعقاد النطفه و تولد الجنین و حقیقه الحرارة الغریزیه (ص ۴۰-۱۹) به عربی، به نام سلطان عبدالله قطبشاه، با حواشی «منه، منه دام ظلّه» نوشته محرم ۱۰۱۸ [؟].

۴. رساله در تحقیق ماده منوی و انعقاد نطفه (۵۴-۴۳) به فارسی، به نام همان شاه. خطبه و دیباجه آن بی نقطه است و رساله مانند ترجمه شماره پیش است و دو فصل دارد.

۵. رساله در پیدایش پزشکی و تحقیق در الهام و لذت عقلی (ص ۶۲-۵۶)، به فارسی، در سه فصل، در پایان آن آمده: «چنانکه امیر کل امیر در کتاب مستطاب نهج البلاغه که فقیر آن را ترجمه به فارسی کرده و شرح عربی نموده است».

۶. رساله در خواص برخی از گیاهان مانند هلیله و بابونه و رازیانه و شیر دختران و شیر شتر و جند بیدستر و افیون و چوب چینی و مصطکی و فاد زهر و تریاق فاروق و جز اینها (ص ۶۸-۶۳) به فارسی.

۷. منتخب درة الخواص، به عربی (ص ۸۰-۶۹) مؤلف این را در چهار ساعت ساخته و

- لغات را آورده و خطای آنها را روشن نموده است با افزوده‌های خود او.
۸. مایض الناس فی غیر موضعة (۸۶-۸۱) به عربی، درباره غلطهای عامیانه که ذیلی است منتخب درة الخواص
۹. شرح «الکلمات التامات و الباقيات الصالحات و الحسنات التي يذهب السيئات» (ص ۹۲-۸۹) به عربی که در سپاهان [اصفهان؟] به سال ۱۰۲۸ نوشته است.
۱۰. تحقیق فی اختلاف المذاهب و کثرة طرقه (ص ۹۴-۹۳) به عربی.
۱۱. الجبر و التفویض (ص ۹۸-۹۵) به عربی، در یک فصل.
۱۲. تحقیق سبب کون سورة الحمد عظیم الشأن جلیل القدر (ص ۱۰۰-۹۹) به عربی که در رمضان ۱۰۵۴ هـ تحریر کرده است.
۱۳. اشهاب فی صحة الاخبار عن الفعل و الحرف (ص ۱۰۴-۱۰۱)، به عربی که در دهلی در سال ۱۰۴۰ هـ نزد مهابت خان با دانشمندان در این مسئله گفتگو داشته و بر آنها چیره شده و به دستور او این رساله را نوشته و خود او آن را «الشهاب» خوانده است. (ص ۱۰۴).
- (۳) مجموعه رسائل، نسخه سالار جنگ، حیدر آباد^{۱۷}
- دارای ۱۰ رساله، موزة سالار جنگ، حیدرآباد، هند، شماره ۱۰۹، نسخ، بدون تاریخ، ۷۱ ورق:
۱. المنتخب من قبسات، (ورق ۱۱-۱)، به عربی.
 ۲. رساله فی شرح کلمة الاسلام، (ورق ۱۶-۱۲)، به عربی.
 ۳. رساله در استجابت دعا، (ورق ۲۱-۱۷)، به عربی.
 ۴. کتاب فی بیان عقل فعال الانسان (ورق ۳۵-۲۲)، به عربی.
 ۵. رساله فی حرارة الغریزة، (ورق ۵۳-۳۶)، به عربی.
 ۶. رساله فی بیان عظم شأن سورة الفاتحة، (ورق ۵۵-۵۴)، به عربی.
 ۷. رساله فی بیان ان الفعل و الحرف یقعان مسندالیه، (ورق ۵۸-۵۶)، به عربی.
 ۸. رساله فی الاعتراض علی الفقهاء و الاطباء فی الجنین، (ورق ۶۱-۵۹)، به عربی.
 ۹. رساله فی شرح هلیلج الکابلی، (ورق ۶۸-۶۲) به فارسی.
 ۱۰. رساله در شرح مومیای کانی، (ورق ۷۱-۶۹)، به فارسی.

(۴) مجموعه رسائل، نسخه آصفیه، حیدر آباد^{۱۸}

این مجموعه غیر از مضارداش است و فقط رساله‌های پزشکی را در بردارد. رسالهٔ اول این مجموعه در ادویهٔ مفرده است که مؤلف با توجه به تجربیات خود آن را نگاشته است. شمارهٔ ۳۰۶ طب، بدون تاریخ با تاریخ خرید نسخه ۱۱۶۹ هـ، ۳۳۶ ص.

(۵) مجموعهٔ رسائل، نسخهٔ برلین^{۱۹}

دارای رساله‌های عربی و فارسی در دستورنامه‌نگاری و موسیقی و پزشکی - رساله در سموم نیز در این مجموعه است. یکی از رساله‌های این مجموعه در ۱۰۶۱ هـ تألیف شده است.

(۶) مجموعهٔ رسائل، نسخهٔ حیدرآباد^{۲۰}

این مجموعه در کتابخانهٔ شخصی مهندس محمد اشرف، حیدرآباد، هند بوده است. بیشتر از این اطلاعی در دست نیست.

سایر تألیفات

(۱) اسرار الاطباء^{۲۱}

در طب، به فارسی، حکیم الملک آن را برای عبدالله قطبشاه تألیف کرده است، در ۴ فصل: نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۰۷۹، به قلم میرمحمد مقیم فرزند میرشاه میر رضوی، ۱۳ رمضان ۱۰۵۲ هـ، در مجموعه، ص ۱۸۵-۱۹۵. در همین مجموعه در صفحات ۱۹۶-۱۹۷ فصلی در علاج بواسیر نقل شده است که احتمال داده‌اند از نظام‌الدین احمد گیلانی باشد.^{۲۲} راقم این سطور این مجموعه را از نزدیک دیده است و به یقین رسالهٔ در علاج بواسیر از گیلانی نیست.

نسخه‌ای دیگر از اسرار الاطباء در کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد، هند موجود است.^{۲۳}

(۲) اوراق دانش

گزیدهٔ سروده‌ها و سخنان و حکایتها و نامه‌ها و منشآت ادبی و تاریخی سرایندگان و نویسندگان گوناگون و خود حکیم الملک است، بیشتر به نظم؛ نثر نیز دارد. نسخهٔ خطی آن به قلم ملا محمد لاری بن حاجی محمود سالار مورخ ۱۰۵۷ هـ در ۱۱۴

صفحه در کتابخانه حکیم محمدنبي خان جمال سویدا، لاهور موجود است.^{۲۴}

(۳) ترجمه نهج البلاغه (به فارسی)/ شرح نهج البلاغه (به عربی)
حکیم در پایان رساله در پیدایش پزشکی می گوید: «چنانکه امیرکل امیر در کتاب مستطاب نهج البلاغه که فقیر آن را ترجمه به فارسی کرده و شرح عربی نموده است».^{۲۵} شاید این ترجمه و شرح همان انوارالفصاحة و اسرار البلاغه باشد که نسخه‌ای از آن به خط مؤلف، مورخ ۱۰۳۶ هـ در کتابخانه مدرسه آیت الله مرتضی مطهری (سپهسالار سابق) تهران موجود است. اما در این نسخه نام مؤلف نظام الدین علی بن حسن بن نظام الدین جیلانی آمده است.^{۲۶}

(۴) حواشی علی حل مشکلات احادیث کتاب من لایحضره الفقیه^{۲۷}
به عربی، حاشیه حکیم الملک بر شرح باقر داماد بر متن بابویه قی، نسخه خطی در موزه سالار جنگ، حیدرآباد، هند، شماره H.I.38، بدون تاریخ، ۴۰ ورق.

(۵) خرد و سخن
مجموعه سروده‌هایی است از سرایندگان مختلف با سربندهای «فصل» در فضایل خرد و سخن.^{۲۸}
نسخه خطی این اثر با همان قلم و تاریخ در ۴۰ صفحه در کتابخانه حکیم محمدبن جمال سویدا، لاهور نگهداری می‌شود.

(۶) خلاصة التذكرة فی طب التجربة^{۲۹}
به عربی، در معالجه بالادویه، در ۳۶۴ باب، مؤلف در دیباجه نام ۸۲ طبیب را نوشته که از آثار آنان در این کتاب استفاده کرده است، نسخه خطی کتابخانه خدابخش، پتنه، شماره H.L.2105، به قلم دیبی پرشاد، ۱۵ جمادی الآخر ۱۲۴۶ هـ، ۱۷۳ ورق.

(۷) خواص ادویه^{۳۰}

به فارسی، نسخه خطی در موزه سالار جنگ حیدرآباد.

(۸) دستورات^{۳۱}

به فارسی، نسخه خطی در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، کلکته.

(۹) رساله در شرح فادزهر^{۳۲}

به فارسی، نسخه خطی در کتابخانه رضا، رامپور، هند.

(۱۰) صفات و خواص مومیایی^{۳۳}

به فارسی، نسخه خطی در کتابخانه آصفیه، حیدرآباد.

(۱۱) طب^{۳۴}

به فارسی، نسخه خطی کتابخانه سید آقا ناصرتهرانی، مورخ ۱۲۴۴ هـ

(۱۲) الکلم الطیب^{۳۵}

به عربی، ادعیه، نسخه خطی کتابخانه سالار جنگ، حیدرآباد.

(۱۳) نامه‌ها

در مجموعهٔ مکتوبات ناظرالملک السلطانی حاجی عبدالعلی تبریزی، مورخ جمادی‌الثانی ۱۱۹۷ هـ در موزه بریتانیای لندن، شمارهٔ Add 6600، ورق ۶۰ الف نامه‌ای خطاب به حکیم‌الملک است.^{۳۶}

در مجموعهٔ مکتوبات در کتابخانهٔ دیوان هند، لندن، شماره 2678، ورق ۱۲۱ ب نامهٔ میرزا روزبهان خطاب به حکیم نظام‌الدین احمد و جواب آن درج شده است.^{۳۷}

(۱۴) مضماردانش

حکیم‌الملک مضماردانش را به دستور شاه‌عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ هـ / ۱۶۶۷-۱۶۴۲ م)

در ۱۰۷۱ هـ / ۶۱-۱۶۶۰ م نگاشته است. این کتاب شامل یک مقدمه و سه مرحله، به منزله قلب و جناحین سپاه، و یک خاتمه، به جای ساق، است. مضماردانش در محامد و ذمایم و آداب تربیت و معالجات اسب است و در خاتمه اسبان و ایلخپهای شاه را در رجب ۱۰۶۷ هـ / آوریل ۱۶۵۷ م گزارش کرده است.

این کتاب در موضوع خود (اسب شناسی) بسیار مهم و رایج بوده است - نویسندگان متأخر نیز از این کتاب استفاده کرده‌اند. فخرالدین بن احمد رودباری عرفان الخیول را در سالهای ۱۲۶۱-۱۲۵۶ هـ / ۴۵-۱۸۴۰ م نگاشته و در آن از مضماردانش بندهایی آورده است.^{۳۸} اسدالله خان خوانساری فرستامه‌ای نگاشته و در آن می‌افزاید نسخه‌های مضماردانش کمیاب بود و برخی از دستورهای آن کهنه شده بود، از این رو در آن دست‌برده و چیزهایی از آن کاسته و یا برآن افزوده به ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ هـ / ۱۸۹۶-۱۸۴۸ م) تقدیم داشته است.^{۳۹}

نسخه‌های خطی مضماردانش:

ما نسخه‌های خطی مضماردانش را در سه دسته تقسیم کرده‌ایم: (الف) نسخه‌های ایران؛ (ب) نسخه‌های شبه‌قاره پاکستان و هند؛ (ج) نسخه‌های اروپا

الف) نسخه‌های ایران

تاکنون ۲۳ نسخه خطی در ایران مکشوف شده که از آن میان ۱۳ نسخه تاریخ دارد و بقیه بدون تاریخ است؛ مشخصات نسخه‌ها به شرح زیر است:

۱. تهران، کتابخانه مجلس، شماره ۵۰۲۵/۶، ۱۰۷۹ هـ، ورق ۴۱-۸۹.^{۴۰}
۲. تهران، کتابخانه مجلس، شماره ۳۹۵۹/۱، ۱۰۸۷ هـ، ص ۱۱۴-۱.^{۴۱}
۳. کرمانشاه، کتابخانه؟، به خط شیخ علی اکبر قمی به تاریخ ۱۰۹۹ هـ. این نسخه به نظر سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعه رسیده بود.^{۴۲}
۴. تهران، کتابخانه محمود فرهاد معتمد، شماره ۶۷، ۳ جمادی الاول ۱۲۰۰ هـ، در مجموعه چهارمین رساله.^{۴۳}
۵. تهران، کتابخانه ملک، شماره ۴۸۱، ربیع‌الثانی ۱۲۱۶ هـ، ۱۱۸ ورق، در مجموعه اولین رساله.^{۴۴}

۶. مشهد، کتابخانه محمود فرخ، شماره ۱۲۴ ضمیمه ۱۲۴، ۱۲۱۶ هـ^{۴۵}
۷. تهران، کتابخانه مجلس، شماره ۲۱۸۰، ۱۲۲۶ هـ، ۲۰۳ ص.^{۴۶}
۸. قم، کتابخانه مرعشی، شماره ۲/۷۵۰۰، ۱۲۳۲ هـ، در مجموعه سومین رساله، ورق ۱۲۹ پ-۲۱۷ پ.^{۴۷}
۹. اصفهان، کتابخانه سید محمد علی روضاقی، ۵ رمضان ۱۲۴۰ هـ (یا ۱۲۴۴ هـ)^{۴۸}
۱۰. تهران، کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۳۰۶۵/۱، در مجموعه مورخ ۱۲۷۵ هـ، اولین رساله، ورق ۱ پ-۳۸ ر.^{۴۹}
۱۱. تهران، کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۲/۹۶۴۶، ۷ رجب ۱۲۴۱ هـ
۱۲. تهران، کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۳/۵۴۷۹، ۱۲۸۱ هـ.
۱۳. قم، کتابخانه مسجد اعظم قم، ۱۰۸۶ هـ

نسخه‌های بدون تاریخ:

در کتابخانه دانشگاه تهران شماره‌های ۲۹۵۰/۸۴ و ۴۹۲۷ و ۴۹۲۹، ۸۵۹۳، ۸۷۶۶، ۹۹۵۹ و در کتابخانه مجلس شماره‌های ۲۱۸۳ و ۲۱۸۴ و مشهد، کتابخانه گوهرشاد مشهد، شماره‌های ۹۴۴ و ۱۰۱۶ مربوط به مضمardاش است.^{۵۰}

(ب) نسخه‌های شبه‌قاره پاکستان و هند

پاکستان

۱. نسخه‌ای در کتابخانه مذهبی، جهنگی بازار پیشاور به قلم نجفعلی بن زین العابدین، مورخ ۱۵ شعبان ۱۲۵۳ هـ، ۱۲۰ صفحه دیده شده است. اکنون این نسخه به جای دیگر فروخته شده است.

۲. لاهور، دانشگاه پنجاب، گنجینه شیرانی، شماره ۵/۲۳۷۵/۵۶۹۴ بدون تاریخ اما مهر مورخ ۱۲۷۷ هـ را دارد. ناقص‌الآخر.

۳. پیشاور، کتابخانه خواجه محمد سلیم استاد دانشگاه پیشاور، شماره ۴۴۵، بدون تاریخ، ۱۰۶ ص.

۴ و ۵. دو نسخه در کتابخانه پبلک [عمومی] خیرپور، سند، یکی به شماره ۶/۱۹۶ ن ظ م، ۱۷۶ ص و دومی بدون شماره، ۱۲۸ ص، هر دو بدون تاریخ.^{۵۱}

بیست و دو

هندوستان

۱. کلکته، انجمن آسیایی بنگال، مجموعه کرزن، شماره I/714، بدون تاریخ، از روی نسخه مورخ ۲ جمادی الثانی ۱۰۸۰ هـ نقل شده است، ۹۶ ورق. ۵۲
۲. کلکته، انجمن آسیایی بنگال، شماره M-2، قسمتی از آن کتاب است، برگ ۳۶۸-۵۳.۳۶۵

۳. رامپور، کتابخانه رضا.
 ۴. حیدرآباد، کتابخانه آصفیه.
 ۵. علی گره، کتابخانه آزاد.
- درباره سه نسخه فوق الذکر اطلاعات بیشتر در دست نیست. ۵۴

ج) نسخه های اروپا

۱. لندن، موزه بریتانیا، شماره Add 8989، بدون تاریخ، ۸۷ ورق، نسخ.
۲. همانجا، شماره Add 7716، بدون تاریخ، ۴۷ ورق. نسخ ۵۵
۳. همانجا، شماره Add 23562، شعبان ۱۲۱۲ هـ، نسخ. میکروفیلم این نسخه در کتابخانه دانشگاه تهران، ش ۱۴۶۴ هست. ۵۶
۴. آکسفورد، کتابخانه بودلین، شماره های ۱۸۶۷ و ۱۸۶۸، اول صفر ۱۲۲۷ هـ تقدیم به سرگور اوزلی. ۵۷
۵. برلن، کتابخانه سلطنتی برلن، شماره 630، ۱۲۴۸ هـ. ۵۸
۶. سنت بطرز بورگ، مؤسسه زبانهای شرقی. ۵۹

عارف نوشاهی
اسلام آباد - پاکستان

زیرنویسها

۱. نظام‌الدین احمد گیلانی را نباید با دو همنام معاصر او نظام‌الدین احمد هروی صاحب طبقات اکبری و نظام‌الدین احمد شیرازی صاحب حدیقه السلاطین یکی دانست. چنانکه دکتر رضیه اکبر در نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، طبع حیدرآباد، ص ۱۳۹ او را با صاحب حدیقه السلاطین خلط کرده است.
۲. نیز واسطی، تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۵۳، ص ۴۶؛ بودن حکیم الملک در دربار مه‌ابت‌خان در ۱۰۴۰ هـ از خود آثار او نیز ثابت است. او رساله الشهاب فی صفة الاخبار عن الفعل و الحرف را در دهلی در ۱۰۴۰ هـ موقعی تألیف کرد که نزد مه‌ابت‌خان بود و در این مسئله با علمای آنجا مناظره داشته و بر آنان غالب شده است و بعداً به دستور مه‌ابت‌خان این رساله را نوشت.
- محمد صالح کنبو در عمل صالح معروف به شاهجهان‌نامه (به ترتیب و تحشیۀ غلام یزدانی، به تصحیح و تجدید نظر وحید قریشی، لاهور، ۱۹۷۲ م، ج ۳، ص ۱۷۰) می‌نویسد: «حکیم نظام‌الدین احمد که سابق نوکر مه‌ابت‌خان خانخانان بود...»
- برای شرح حال مه‌ابت‌خان رجوع شود به: صمصام‌الدوله شاهنوازخان، مآثرالامرا، کلکته، ۱۳۰۹ هـ، ذیل «مه‌ابت‌خان خانخانان سیهسالار».
۳. برای واقعه فتح قلعه دولت‌آباد رجوع شود به: صمصام‌الدوله شاهنوازخان، مآثرالامرا، ترجمه محمدایوب قادری، لاهور، ۱۹۷۰ م، ج ۳، ص ۳۴۰؛ نظام‌الدین احمد شیرازی، حدیقه السلاطین، به تصحیح سید علی اصغر گیلانی، حیدرآباد، ۱۹۶۱ م، ص ۱۵۵-۱۵۲.
۴. فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه (حصه دوم) مخزنه کتب‌خانه آصفیه سرکار عالی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ هـ، ص ۴۷۳.
۵. همانجا، ص ۴۷۳؛ نظام‌الدین احمد شیرازی، حدیقه السلاطین، ص ۱۶۶.
۶. حدیقه السلاطین، ص ۱۶۷-۱۶۶.
۷. همانجا، ص ۲۲۵-۲۲۴: «در سلخ همن ماه [ذوالحجه ۱۰۴۸] خبر رسید که قاضی عطاء‌الله گیلانی حاجب مقیمی بیجاپور به رحمت ایزدی پیوست ... خاقان سکندرشان بعد از استماع این خبر... فرمان... برای فرزندان او معزالدین محمدنام فرستادند که با والده محترمه و متعلقان خود روانه درگاه گردد. چون مرحومی، جناب لقمان‌الزمانی حکیم نظام‌الدین احمد المخاطب به حکیم الملک را وصی خود ساخت و ایشان غایت سعی و اهتمام درباره فرزندان مرحومی به تقدیم می‌رسانند و مربی ایشان گردیدند».
۸. همانجا، صفحات ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۳.
۹. همانجا، ۲۷۱-۲۷۲. دکتر ریاض الاسلام واقعه سفارت ایران را به استناد منابع زیر نوشته است. خلدبرین تألیف یوسف‌واله، باب پنجم، ورق ۷۹ الف ۷۸ ب، خطی، دانشگاه کمبریج؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، طبع تهران، ۱۳۱۷، ص ۲۵۰؛ تاریخ سلطانی تألیف سید حسن الحسینی، ورق ۴۳۵، خطی، دانشگاه کمبریج؛ فوائد الصوفیه تألیف ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی، ورق ۵۱ الف، خطی دانشگاه کمبریج؛ دکتر ریاض الاسلام سهواً نام سفیر را حکیم نظام‌الدین محمود نوشته است. رجوع شود به: Riazul Islam, Indo-Persian Relations, Tehran, 1970. p.118.
۱۰. عمل صالح، طبع لاهور، ۱۷۰/۳؛ در طبع کلکته، ۱۹۳۹ م، ۲۱۸/۳ سال سی‌ام جلوس شاهجهان مصادف با ۱۰۶۰ قلمداد شده که سهو چاپی است. شاهجهان در ۱۰۳۷ هـ جلوس کرده بود و سی‌امین سال جلوس او مطابق با ۱۰۶۶ می‌شود.
۱۱. حدیقه السلاطین، ص ۲۷۲.
۱۲. فهرست مشروح... کتب‌خانه آصفیه سرکار عالی، ج ۲، ص ۴۷۹.
۱۳. همانجا، ص ۴۷۹؛ احمد متزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۲، ج

۱. ص ۴۶۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، لاهور، ۱۹۷۱ م، ج ۴، ص ۷۲۷.
۱۴. احمد مزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ فهرست مشترک...، ج ۱، ص ۴۶۵؛ استاد احمد مزوی در مآخذ دوم سال وفات حکیم گیلانی را ۱۰۵۹ ه و سال تألیف مضارداش را ۱۰۷۱ ه نوشته است!!!.
۱۵. این مجموعه در فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلبیه (حصه دوم) مخزونه کتب خانه آصفیه مرکارعالی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ ه معرفی شده است و ما مشخصات رسائل را عیناً از آنجا نقل کرده‌ایم - به نظر می‌رسد در ضبط اسامی بعضی رسائل فهرست‌نویس آصفیه دچار لغزش قلمی شده است.
۱۶. محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰، ج ۱۱، ۲۱۸۴-۲۱۸۳.
17. Muhammad Nizamuddin, *A Catalogue of the Arabic Manuscripts in the Salar Jang Collection*, Hyderabad, 1957, vol. I, pp. 78-81.
۱۸. احمد مزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۵۹۵.
19. Storey, C. A, *Persian Literature*, Leiden, 1977, vol.II, pt.3 p.360.
۲۰. محی‌الدین قادری زور، نذر محمدقلی قطبشاه، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۸ م، ص ۶۹.
۲۱. محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۲، جلد سوم، بخش دوم، ص ۷۱۸-۷۱۷.
۲۲. همانجا، ص ۷۵۱.
۲۳. طب اسلامی بزصغیرمین، پتنه، ۱۹۸۸ م، ضمیمه، ص ۵۰.
۲۴. احمد مزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۸۶۸.
۲۵. دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۱، ص ۲۱۸۴.
۲۶. برای انوارالفصاحه و اختلاف نظر درباره نام مؤلف رجوع شود به: آقابزرگ طهرانی، الذریعه، ج ۲، ص ۴۳۶؛ ج ۱۴، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ همان، طبقات اعلام الشیعه (القران الحادى عشر) به اهتمام علی‌نقی مزوی، بیروت، ۱۴۱۱ ه ص ۲۱.
27. Muhammad Ashraf, *A Concise Descriptive Catalogue of the Arabic MSS. in the Salar Jang Museum and Library*, Hyderabad, 1981, vol. IV, p. 34-35.
۲۸. احمد مزوی، فهرست مشترک...، ج ۷، ص ۸۶۸.
۲۹. طب اسلامی بز صغیرمین، ص ۴۴-۴۵.
۳۰. همانجا، ضمیمه، ص ۵۱.
۳۱. همانجا، ضمیمه، ص ۱۰.
۳۲. همانجا، ضمیمه، ۱۲، ۳۱، قیاس شود با رساله در بیان خواص بعض زهر در شجرة دانش رساله سی و چهارم؛ و رساله در سوم در Storey, C.A., vol. II, p.261.
۳۳. همانجا، ضمیمه، ص ۵۲؛ قیاس شود با رساله سی و سوم در شجرة دانش و رساله در شرح مومیایی کانی در مجموعه رسائل سالار جنگ حیدرآباد شماره ۱۰۹.
۳۴. آقابزرگ طهرانی، الذریعه ج ۱۵، ص ۱۴۲؛ ممکن است با اسرارالاطباء یکی باشد.
۳۵. محی‌الدین قادری، نذر محمدقلی قطبشاه، ص ۶۸.
36. Rieu, C., *Catalogue of the Persian Manuscripts*, in the *British Museum*, London, 1966, vol. II, pp. 398-99.
37. Ethe, H., *Catalogue of Persian Manuscripts in the India Office Library*.

London, 1980, 2118.

۳۸. احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۴۳۷-۴۳۶.
۳۹. همانجا، ج ۱، ص ۴۴۱-۴۴۰.
۴۰. همانجا، ج ۱، ص ۴۵۴.
۴۱. همانجا، ج ۱، ص ۴۵۴.
۴۲. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، کتابفروشی خیام، تهران، بت، ج ۲، ج ۶، ص ۲۰۰-۱۹۹؛ آقابزرگ طهرانی، الذریعة، ج ۱۶، ص ۱۷۰؛ محسن الامین، اعیان الشیعة، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، ج ۲، ص ۴۶۰.
۴۳. ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه درباره نسخه‌های خطی، تهران، ۱۳۴۲، ج ۳، ص ۲۲۳.
۴۴. ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس، تهران، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۳۵.
۴۵. ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، نشریه ... نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۹۶.
۴۶. احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۴۴۲، شماره مسلسل 4085 به عنوان فرستاده ناشناخته.
۴۷. احمد حسینی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آية الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۶۹، ج ۱۹، ص ۲۹۹.
۴۸. احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۴۵۵؛ قابل ذکر است که محمدعلی روضاتی در فهرست کتابخانه شخصی حاج سید محمدعلی روضاتی در اصفهان، ۱۳۴۱، ص ۱۵ این نسخه را معرفی کرده است.
۴۹. محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰، ج ۱۱، ص ۲۰۰۲.
۵۰. احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۲۵. لازم به تذکر است که نسخه دانشگاه تهران به شماره ۴۹۲۷ در فهرست مذکور در ص ۴۴۲ (شماره مسلسل 4086) به عنوان فرستاده ناشناخته معرفی شده است و نسخه دانشگاه تهران، به شماره ۴۹۲۹ در فهرست نام‌برده در ص ۴۲۵ به عنوان سند دولت درج شده است.
۵۱. احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۶۵.
52. W. Ivanow, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1926, No.618.
53. W. Ivanow, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1985 (rp), No. 1605
۵۴. طب اسلامی بزرگ‌نیرمین، پتته، ۱۹۸۸، م، ضمیمه، ص ۳۰.
55. Rieu, vol. II, pp.482-83
۵۶. احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۴۵۵.
57. E. Sachau and H. Ette, *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, Oxford, 1889, vol. I, No.1867.
58. W. Pertsch, *Die Handschriften verzeichnisse der Koniglichen Bibliothek Zu Berlin*, Berlin, 1888, p.591.
59. Baron V. Rosen, *Collections Sciontifiques de l' Institut des langues Orientales*, St. Pettersbourg, 1886, vol. III, p.319.

فرس نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سپاس بی‌نهایت خدایند جهان را که ابلق لیل و روز بار چنانکه
 خیابان اولی وابد را در نور و تاریکی ساخت خفتش از ان نیا بر ویر
 خیمه پشت دیرین سال سپهر هر چند کرد عالم براید در وادی
 هر نقش چون نواموز سر اسیمه حیرت باشد همه شعوبت
 سمند باد پای اندیشه را چه کار که هم عنایت هم علم از هر
 فید امکان جسته مطلق الیمین در عرصه وجود جولان نماید
 و فارس جهان پیمای فراست که مجوس و سلسله اجت
 است چگونه استغاب کاغذ را از سخن حمد نیاز نیقی
 میدان واری فرموده نك و ناز ساز همان که عزت
 بکران غریب را ازین صوی ثافت کبک است کلا و ن
 بصفتی رخسار و دانیده از روی عجز و انکسار بلکه بر این
 صباغات و افتخار پیروی مجلی عرصه فصیحی فصاحت
 مصطفی مسجد اقصای رسالت بکتر ناذیران برو سیر
 سیمان الذی اسری محمد زهاجخانه از فاجی
 الی عبده ما اوحی صلی الله علیه و آله الطیبین الذین
 المعصومین الانجبین الاکرمین سیما نماید الغر المبین
 نموده چنانکه میفرماید ما عرفناک حق معرفت انما عرفناک

غفار را نشانی بسم الله الرحمن الرحیم
 سپید چرخ خداوند جهان را که ابلق لیل زند است
 چند آمد خجایان نزل و آمد بر او نور و در اوج است غرق
 نشان یابد و پیر خیزد و پشت و برین مال سپهر زند
 کرد اگر نه علم بر آید و در وی مهرش چون کوه نو او نور است
 خیرت باشد عیادت منند با و با کی ندانند را چه با که بمعنائی
 او خستیم از قید امکا حشمت علی العین در دود اوج
 جویان نیاید و فاعس جهان بای فرزند است که بحر است یک
 حاجت یکچو ندانند صاحب کاغذ را از سخن حمدی بیا نیست
 ادعی فرموده کله و تاز ساز دهان به که غفان کران غریب است

سینه خلیج من خداوند جهان را که ابلق لیل زند است
 و در او نور و در او در اوج است غرق
 چند آمد خجایان نزل و آمد بر او نور و در اوج است غرق
 نشان یابد و پیر خیزد و پشت و برین مال سپهر زند
 کرد اگر نه علم بر آید و در وی مهرش چون کوه نو او نور است
 خیرت باشد عیادت منند با و با کی ندانند را چه با که بمعنائی
 او خستیم از قید امکا حشمت علی العین در دود اوج
 جویان نیاید و فاعس جهان بای فرزند است که بحر است یک
 حاجت یکچو ندانند صاحب کاغذ را از سخن حمدی بیا نیست
 ادعی فرموده کله و تاز ساز دهان به که غفان کران غریب است

آب زبش رعار بنشانند
خونش در گوش چکانند درد ببرد

معرفی و توضیحاتی درباره تصحیح کتاب

چهار نسخه خطی از مضماری دانش مورد تحقیق قرار گرفت:

۱. نسخه اساس که مبنای تصحیح نسخ بوده است نسخه شماره ۱ کتابخانه مجلس است. استاد حائری در فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس این نسخه را چنین توصیف می‌کنند: این نسخه به خط نسخ و تاریخ کتابت آن سال ۱۰۷۹ است. کاتب شخصی به نام تقی بیدهندی نظری است. عناوین کتاب سنگرف و قطع آن رقعی (۱۸×۱۳) است. عطف تیاج مشکی، تعداد برگ ۸۶، با چند برگ اضافی، این رساله جزو مجموعه رسالات شش‌گانه‌ای معرفی شده است.

۲. نسخه دوم که با رمز «ج» مشخص گردیده نسخه شماره ۲ کتابخانه مجلس است. استاد حائری در فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس چنین توصیفی از آن ارائه می‌دهند: نسخه‌ای است به خط نستعلیق، تاریخ کتابت ۱۰۸۶، به طور چلیپا، این قطع نیم خشتی ۲۲×۱۲، جلد تیاج قهوه‌ای یک لا، سجاف عطف و حواشی تیاج قرمز، کاغذ اصفهانی شکری رنگ.

۳. نسخه سوم که با رمز «ل» مشخص شده نسخه شماره ۳ کتابخانه مجلس است، بنابر فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس نسخه‌ای است به خط نستعلیق، تاریخ کتابت آن مشخص نیست، ولی متعلق به قرن سیزدهم است. در کنار برخی از صفحات عناوین به قلم سیاه نوشته شده است. در چند برگ وسط نسخه لکه‌های زرد چرکین دیده می‌شود.*

۴. نسخه چهارم کتاب مضار دانش متعلق به دانشکده دامپزشکی است که با رمز «د» مشخص شده و متعلق به قرن دوازدهم است. دکتر تاجبخش استاد دانشگاه تهران در مورد نسخه چهارم و سایر نسخ چنین اظهار داشته‌اند:

«رساله مضار دانش: نوشته نظام‌الدین احمد.

موضوع: فرس‌نامه: در هفت باب در آفرینش اسب، تربیت، تغذیه، علوفه دادن، تربیت اسب مسابقه، امراض اسب و معالجات آن. تاریخ تألیف کتاب همچنان‌که از مقدمه آن برمی‌آید به فرمان و در زمان سلطنت شاه‌عباس ثانی (جلوس ۱۰۵۲، فوت ۱۰۷۷) نوشته شده، بنابراین تاریخ تألیف کتاب بین ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ است.

قدیم‌ترین نسخه‌ای که از این کتاب موجود است در کتابخانه مجلس شورا می‌باشد که تاریخ کتابت آن ۱۰۷۹ است و نسخ دیگری (گویا سه نسخه در کتابخانه مجلس) در دانشگاه، بریتیش میوزیوم و غیره موجود است و به نظر می‌رسد که نسخه کتابخانه دامپزشکی از نظر قدمت سومین نسخه است. در آخر نسخه متعلق به دانشکده دامپزشکی با مرکب سیاه معمولی کتاب نوشته شده:

«تمت التحریر به تاریخ شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۰۹۰» و بعد با خطی دیگر با مرکب قرمز (متأسفانه تا حد زیادی رنگ مرکب قرمز رفته است) نوشته شده: «تمام شد کتاب فرس‌نامه موسوم به مضار دانش من تألیف میرزا نظام مشرف طویله سرکار خاصه بوده که حسب الامر نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران شاه عباس ثانی نوشته شده، در روز یکشنبه دوازدهم شهر ربیع‌الاول سنه ۱۱۸۴».

بنابراین سنه ۱۰۹۰ یا سنه کتابت نسخه بوده است و مطلقاً سنه تألیف کتاب نمی‌تواند

* برای شرح بیشتر رک. عبدالحسین حائری، فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس، ج ۱۴ و ۱۹.

معرفی و توضیحاتی درباره تصحیح کتاب ۳

باشد یا احتمالاً سنه تألیف ۱۰۷۰ بوده که کاتب نسخه حاضر اشتباهاً آن را ۱۰۹۰ نوشته و تاریخ تحریر نسخه حاضر سنه ۱۱۸۴ می باشد. چون خط نوشته جوهر قرمز آخر کتاب با خط نوشته عناوین فصول متن کتاب یکی می باشد و تاریخی که در پشت کتاب احتمالاً یکی از مالکین کتاب در سنوات اخیر نوشته است. نوشته سال ۱۰۹۵ در ۲۴ ربیع الثانی غلط است. اولاً ۱۰۹۰ می باشد و در مورد ۱۰۹۰ نیز در بالا ذکر شد.»

روش تصحیح: نسخه اساس نسخه شماره ۱ کتابخانه مجلس است و سه نسخه دیگر بدل قرار گرفته است. جز اغلاط فاحش در بقیه موارد متن اصلی همان نسخه اساس بوده است. اختلافات سایر نسخ با نسخه اساس در پانوشتهای ذیل هر صفحه مذکور گردیده است. منابع آیات و احادیث مذکور در متن در ذیل هر صفحه و با علامت* مشخص شده است. مجموعاً در متن به اسم یا لغت مشکوکی برخورد نشد. در تصحیح از رسم الخط امروزی استفاده شده است.»

در ارجاع به نسخه بدلهای علامت منفی (-) نشانه موجود نبودن کلمه یا کلماتی در نسخه بدلهاست. برای دستیابی آسان به صفحات نسخه خطی متن مورد تصحیح پس از آخرین کلمه هر صفحه متن خطی شماره برگ نسخه اساس داخل پرانتز آورده شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

فرس نامه

سپاس بی قیاس خداوند جهان را که ابلق لیل و نهار چندان که خیابان ازل و ابد را در نوردد
از ساحت عزتش^۱ نشان نیابد و پیر خمیده پشت دیرین سال سپهر^۲ هر چند گردد^۳ عالم
برآید در وادی معرفتش چون نوآموز^۴ سراسیمه حیرت باشد.

هیئات هیئات سمند باد پای اندیشه را چه یارا که با هم عنانی ادهم قلم از قید امکان
جسته، مطلق الیمین در عرصه وجوب جولان نماید و فارس جهان پهای فراست که محبوس
سلسله حاجت است، چگونه اشهب کاغذ را از سخن حمد بی نیاز حقیقی^۵ میدان داری
فرسوده تک و تاز سازد. همان به که عنان یکران عزیمت را از این سوی تافته، کُمیت اشک
گلگون به صفحه رخسار دوانیده، از روی عجز و انکسار، بلکه به طریق مباهات و افتخار
پیروی مجلی عرصه فصحای فصاحت، مصلی مسجد اقصای رسالت، یکه تاز براق برق سیر
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى*، محرم نهانخانه راز فَاَوْحَى اِلَى عَبْدِهِ مَا اَوْحَى* صلی الله علیه و اله الطیبین
الطاهرین المعصومین الانجبین الاکرمین سیما قاید القرامحجلین نموده، چنانکه می فرماید:

۱. د: عزلتش

۲. د: دیرین سال؛ ج: - سپهر

۳. ج: گرداگرد

۵. ج: از حمد حقیقی بی نیاز

۴. ج و د: کره نوآموز

* سورة بنی اسرائیل: ۱۰

* سورة النجم: ۱۰

مَا عَزَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ از راه اعتراف (۴۲) به نارسایی و قصور، توسن سخن به قرارگاه
آرمیدگی رسد و در امتثال فرمان لازم الاذعان پادشاه دین پناه خورشید رکاب ظفر
انتساب گوهر عرق جبین نثار چهره کوشش گردد. سبحان الله زهی شهریار مُلک صورت و
معنی که به رهنمایی اختر سعادت انتظام ظواهر نموده، پرتو تسخیر بر قلوب و بواطن
می افکند و تخم عدالت بر صفحه رخسار زمین^۱ افشانیده، از مزرع سبز آسمان^۲ سنبله^۳
مقصود می درود، و در حلقه اطاعت شریعت غرّا به گوش جان کشیده و گردن سرکشان
روزگار را به طوق بندگی می کشاند^۴ و به سجده نیاز معبود بی نیاز غره ناصیه همت نموده
سرافتخار به عرش برین می رساند. قصب السبق از گذشتگان و آیندگان ربوده، ابواب
خزاین بر رخسار خواهندگان گشوده فروغ زهره مشتری سعادت^۵ جبینش به خورشید
منیر^۶ رسیده، نشان عطارد بهرام صولت نگینش تا بام کیوان کشیده، از هیبت شوکتش
رنگ از روی روم و فرنگ رفته، و از غلغله صیثش صدای زنگ گرفته، برق تیغش «به
سیاهی»^۷ جنود هنود زده، نهال رمحش از آب حیات^۸ مخالف سیراب شده، همای فلک
فرسای اوج سعادت و اقبال، شاهباز اوج^۹ بلند پرواز، ذروه جاه و جلال، فارس مضار
شهریاری، شهنواری معرکه تاجداری، فرمان فرمای بسیط ربع مسکون، عقده گشای
سپهر^{۱۰} (۴۳) بوقلمون، فرخنده تخت^{۱۱} خجسته منظر، فرخ طالع بلند اختر، شیرگیر بزم
دلیری، ثابت قدم عزم جهانگیری، گره گشای کارخانه عالم، قبله مقصود طوایف امم،
بهین نتیجه التیام امهات و آباء، مهین مرجع سلاطین فرمانفرما، کوه وقار، آسمان رفتار،
مرکز مدار ثابت^{۱۲} سیاره مرآت چهره نیراعظم، زبده ازدواج حوا و آدم، حلقه کش گوش
قیصر و خاقان، وارث ملک کسری و سلیمان، خلاصه سلاله سیدالبشر، راهنمای طریقه
اثنی عشر، یگانه درگاه سرمدی، مقرب بارگاه ایزدی، مهبط فیوضات نامتناهی، مصدر
آثار ظل الهی

۱. ج: صفحه زمین	۲. در حاشیه نسخه اساس «آسمان» اضافه شده است.
۳. د: سینه	۴. ج: می گشاید
۶. ج و د: و مه	۵. ج: سعادت
۹. ل: اوج	۷. ج: به سپاه
	۸. ل: خون
	۱۰. ج و ل: بخت
	۱۱. ج و ل: ثواب

سپهر کرم، خسرو دین و دولت	فروزنده چهره ملک و ملت
محیط سخا مرکز عدل و دانش	بلند اختر مطلع آفرینش
ستاننده تاج خاقان و قیصر	برآرنده تخت و دیهیم افسر
فرازنده چتر صاحبقرانی	شه ملک و دین شاه عباس ثانی
که عالم ز صیبتش پر آوازه گشته ^۱	بهار جهان از رخس تازه گشته ^۲
از اقبال او چشم بد دور بادا	ز عدلش جهان جمله معمور بادا ^۳

نهال عمر ابد پیوندش به اواخر سیوم بلکه اوایل چهارم عشرات رسیده^۲ و غلغله کوس جهانگیری از نهم پایه فلکیات گذرانیده، با وجود جمعیت اسباب کامرانی از متابعت طبیعت گذشته، پیوسته اقتدا به منهج قویم شرع انور می فرمایند. و در مقام اختلاف مذاهب قدم از مرتبه تقلید فراتر گذاشته، پیروی راهی روشن می نمایند. (۴۴) و در عموم حقایق و معارف که معروض ضمیر اقدس گشته به تقریب کاوش دقیق^۴ به مشرب عذب تحقیق می رسند و جمیع مسالك و طرق که به نظر اکسیر اثر رسیده به وسیله رخس فلک فرسای همت بلند به پایان می رسانند. از آن جمله در این وقت که خیلی از نجدی نژادان آهو تک تیزگام بمجنون و ش لیلی خرام به انعام عساگر منصوره^۵ نامزد شده معروض نظر همایون^۶ اشرف^۷ می گشت، به این تقریب تأمل در غرایب صنایع ایزدی که در عموم حیوانات و خصوص آن پریشان زیبا جلوه چه ظاهر و چه مخفی است نموده، فرمان قضا جریان به نام ابجد خوان دبستان فهم و خرد نظام الدین احمد صادر شده که آنچه در باب اسب از آیات و احادیث و خلاصه اقوال پیشوایان این فن و سایر آنچه از فرس نامه ها و کتب معتبره سنجیده میزان قبول باشد شیرازه التیام بخشد و آن لآلی گرانها را به رشته تحریر کشیده،

۱. د: گشت

۲. ج: زجودش وجود جهان تازه گشته

*** در این قسمت پس از اتمام شعر در حاشیه نسخه اساس نکات تاریخی آورده شده است با امضای «۱۹ غفره له» که در آن سال جلوس و مرگ شاه عباس ذکر شده است که در آخر رساله خواهد آمد.

۳. ج: نهال عمر ابد پیوندش به اوایل سیم پله، عشرات، د: نهال عمر ابد پیوندش به اوایل سیم پله چهارم عشرات، ل: نهال عمر ابد پیوندش به اوایل پله سیم پله چهارم حشرات رسیده

۴. ج و د: تدقیق ۵. ج: منصوره ۶. ل: میمون

۷. ج: اشرف

تحفه مجلس^۱ فردوس مشاگل^۲ سازد. سواد^۳ نامه فرمان معلى سرمه دیده امید گشته، غنچه دل گل گل بشکفت و هزاران عقده از پیشانی خاطر گشاده همیان همیان^۴ سجده نثار بساط شکرگزاری^۵ شده به معاضدت توفیق الهی و مساعدت توجه پادشاهی راحله خامه تکاور مقصود گردید، و این رساله شریفه به مضارداش موسوم گشت. و چون موضوع^۶ این فن از اسباب و آلات عمده جنگ و جهاد است چنانکه قسمت جنود به اقسام خمس مقرر شده این نسخه نفیسه (۴۵) نیز بر مقدمه و سه مرحله که به منزله قلب و جناحین و خاتمه^۷ که به جای ساقه است، اشتال یافت^۸. امید که پسند خاطر ارفع اعلی گشته روزگار فرخنده آثارش به ظهور دولت حضرت صاحب الزمان علیه صنف الصلوات من الملک المنان پیوندد و دولت و سعادت دو جهانی^۹ چون سلطنت و شوکت و شادمانی روز به روز متزاید و متضاعف باد.^{۱۰}

۲. د: مشکل

۵. ل: همایون

۴. ل: همیان همیان

۷. ل: خاتمه

۱. د: محمل، ج و ل: محفل

۳. ل: سواد

۶. د: موضع

۸. د: بر این نهج اشتال یافت. و نیز نسخه د اضافاتی دارد که در پایان رساله آورده خواهد شد.

۹. ج: جاودانی، در حاشیه نسخه اساس «تا که سعادت جاودانی» آمده است.

۱۰. «امید که پسند... متضاعف باد».

مقدمه

در ذکر آغاز آفرینش اسب و باعث رام شدن و اول اسبی که میان عرب یافت شد.

بر ضماير اولوالالباب^۱ پوشیده^۲ نماند که^۳ اگر نه رايض حکمت ايزدی کمند سهولت برگردن صعب و دواب افکندی به قدم تدبير انسانی اين راه دشوار چگونه سرآمدی و اين بارگران چگونه^۴ به منزل رسیدی. هوشيار خردمند به کمال قدرت و نعمت پي می برد که آدميزاد ضعيف نهاد را بر حيوانات توانایی و تسلط داده و اکثر انواع را از وحشتگاه خود رأی به معموره انقياد کشيده^۵ از فوايد ايجادشان بر نوع بی مانند بشری منت نهاده چنانکه در مقام امتنان می فرماید:

وَالْحَيْلُ وَالْبِغَالُ وَالْحَمِيرُ لَتَرْكُبُوها وَزِينَةً*

يعنی آفریده ايم اسبان و استران والاغان را از برای آنکه سوار شويد و زينت بوده^۶ باشد، و شك نيست که اين آيه کریمه دلالت می کند که در روزنامه علم ازلی که مجال سرکشی^۷ نيست، چنين^۸ مقرر شده که منافع وجود اين حيوانات به انسان راجع گردد، و چون فايده^۹ سواری و تزئين^{۱۰} ظاهر و عمده است از اين جهت به شرح آن مصدع نشده.

- | | | |
|-------------------|----------------------|------------------|
| ۱. ج: ارباب الباب | ۲. ج: پوشیده و مستور | ۳. ج و ل: که اول |
| ۴. ج و د: چه سان | ۵. ج و د: کشانیده | ۶. ل: - بوده |
| ۷. ج: شرکتي | ۸. د: چون | ۹. ل: - فايده |
| ۱۰. ج: تزئين | | |

در تفسیر (۴۶) ثعلبی از سید و سرور کاینات علیه وآله اصناف الصلوات روایت شده که چون حضرت حق سبحانه و تعالی اراده آفرینش اسب نمود باد جنوب را خطاب فرمود که می‌خواهم از تو خلقی بیافرینم که آن را موجب عزت دوستان خود و ذلت دشمنان و زینت بندگان فرمانبردار گردانم، پس باد استدعای آفرینش آن نموده و حق تعالی قبضه از آن باد^۱ گرفت^۲ و از آن قبضه اسبی آفرید و خطاب به اسب کرده فرمود تو را عربی آفریدم و خیر و برکت در موی کاکل تو بستم تا روز قیامت و غنیمتها را مجموع در پشت تو قرار دادم، و توانگری را با تو پیوستم که هر جا بوده باشی و مهربان کردم بر تو دل خداوند تو را و چنان گردانیدم تو را که بی‌بال^۳ پرواز کنی پس تو جهت طلبیدن هر خیر^۴ و گریختن هر شر^۵ شایسته خواهی بود، زود باشد که بر پشت تو ممکن^۶ سازم مردانی را که تسبیح گویند مرا و تهلیل گویند و شما اسبان تسبیح گویند هرگاه ایشان گویند و تهلیل گویند هرگاه تکبیر کنند.^۷ چون ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت آن را دیدند گفتند بار خدایا فرشتگانیم^۸ تسبیح می‌کنیم تو را و تحمید می‌کنیم^۹ تو را، چه چیز مثل این جهت ما آفریدی. پس خدای تعالی^{۱۰} برای ایشان اسبی چند ابلق^{۱۱} آفرید که گردنهای آنها مثل گردن شتر بود. چون خدای تعالی اسب را به زمین قرار فرمود^{۱۲} اسب^{۱۳} شیهه کشید، پس ندا آمد که مبارک باشی ای چهارپا که خوار می‌گردانم به سبب آواز تو (۴۷) کافران را و شکسته می‌گردانم^{۱۴} گردنهای ایشان را و پر^{۱۵} می‌سازم گوشهای ایشان را و می‌ترسانم دل‌های ایشان را. و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع حقایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که:

- | | | |
|--|--------------------|---|
| ۱. د: - باد | ۲. د: برگرفته | ۳. ل: بی‌بال و پر |
| ۴. ج و ل: - چیز | ۵. ج و ل: - چیز | ۶. ل، ج و د: متمکن |
| ۷. ج: مردانی را که تسبیح گویند مرا و تحمید کنند و تهلیل گویند و تکبیر گویند. آنگاه: ل: مردانی را که تسبیح گویند مرا و تحمید کنند مرا و تکبیر گویند هرگاه ایشان تهلیل گویند: د: که تسبیح گویند هرگاه ایشان تسبیح گویند و تهلیل گویند هرگاه ایشان تهلیل گویند و تکبیر گویند هرگاه ایشان تکبیر گویند. | ۸. ج: ما فرشتگانیم | ۹. ل: تسبیح و تحمید می‌گوییم... |
| ۱۰. ج: تعالی و تبرک | ۱۱. ل: - چند ابلق | ۱۲. ل: فرستاد قدمهای او بر زمین قرار گرفت |
| ۱۳. ل: - اسب | ۱۴. ل: می‌دارم | ۱۵. د: کر |

كَانَتْ الْحَيْلُ وَ حَوْشًا فِي بِلَادِ الْعَرَبِ فَصَغَدَا ابْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَبِي قُبَيْسٍ فَنَادَا يَا
أَهْلَهُمْ فَمَا بَقِيَ فَرَسٌ إِلَّا أُعْطِيَ انْقِيَادَهُ وَأَمَكْنَ مِنْ نَاصِيَةٍ[❦]

«یعنی اسبان وحشی بودند در بلاد عرب و هیچکس را دست تصرف بر ایشان نبود پس ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح‌علیہما السّلام بر ابوقبیس که کوهی است در شرق مکه معظمه برآمدند و آواز دادند که آگاه گردید و رام شوید و بیایید. پس نماداسی مگر آنکه داد طاعت خود را و وا گذاشت موی کاکل خود را و مراد از این دو عبارت تسلیم و فرمانبرداری است.»

و این حدیث در کافی نیز مذکور است و اندک تفاوتی در بعضی الفاظ دارد و از آنجمله به جای ابوقبیس جبل جیاد آورده و آن نیز کوهی است در حوالی مکه مشرفه و در بعضی از فرسنامها به نظر رسیده که اسبان در دریا می‌بوده‌اند و تا هفت شرط با ایشان نکردند بیرون نیامدند. اول آنکه زن و جنب سوار نشوند، دویم بار نکنند سیوم خورش بار نگیرند، چهارم در جای پاکیزه بدارند، پنجم نعل بر دست و پا بندند، ششم موی یال و دم نزنند^۱ (۴۸) هفتم گوش و پیشانی معیوب و زخم‌دار نکنند.

و در اول اسبی که^۲ در میان عرب یافت شده در کتاب اقوال کافی^۳ چنین مذکور است که:

طایفه‌ای از عربان عمان نزد حضرت سلیمان علیه‌السلام آمدند و مسئله‌ای چند از امور دینی خود پرسیدند بعد از آنکه جواب شنیدند و کار ایشان ساخته شد و اراده بازگشتن^۴ نمودند، به خدمت آن حضرت آمده عرض کردند که بلاد ما بسیار دور است و توشه ما کم^۵ امر فرمای تا ما را آنقدر توشه بدهند که به شهر خود رساند. پس حضرت سلیمان یکی از اسبان ایلخی خود به ایشان داده^۶ فرمود این توشه شماست، به هر منزل که فرود آید یکی از مردم خود را به این اسب سوار کنید و نیزه به دست او دهید و خود آتش بیفزاید هنوز هیمه جمع

❦ من لایحضره الفقیه، باب الخیل و ارتباط و اول من رکبها، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۱۸۷.

۱. ج و ل و د: نبرند ۲. ج: در باب اول اسبی: ل: در اسبی که اول

۳. ل: - کافی ۴. ل: مراجعت ۵. د: کم شده

۶. ل: به یکی امر کرد که یک اسبی از اسبان ایلخی خود به ایشان دهد

نکرده خواهید بود که آن مرد شکار جهت^۱ شامی آورد. پس آن قوم به هر منزل که فرود می آمدند به فرموده عمل^۲ می نمودند، و چون مکرر تجربه نمودند اعتقاد جازم به قول آن حضرت آوردند و آن اسب رازادالراکب نامیدند^۳، یعنی توشه سوار و آن اول اسبی است که در میان عرب پیدا شده و باقی اسبان عربی از آن به هم رسیدند.

۱. ل: نزد ۲. ل: آن حضرت عمل

۳. ل: زادالراحل و زادالراکب نام نهادند

مرحله اولی: در ذکر محامد و ذمایم و
سایر آنچه تعلق به شناختن اسب
دارد
و این مرحله بر نه باب مشتمل است:

باب اوّل: در ذکر آیات قرآنی و احادیث (۴۹) که دلالت بر محاسن^۱ اسب می‌کند

قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَاعْدُوْهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُوْنَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ
عَدُوْكُمْ*

«یعنی آماده سازید از برای کافران آنچه توانید از آلات جنگ که لشکر بدان قوت و توانایی یابد^۲ و اسبان بسته که ترسانید به سبب آن دشمنان خداوند و دشمنان خود را، و مراد کفار است».

وَ اٰخِرِيْنَ مِنْ دُوْنِهِمْ لَا تَعْلَمُوْنَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ*

و نیز بترسانید طایفه دیگر از دشمنان که شما ایشان را نمی‌دانید و خدا می‌داند. و مراد منافقین است که دشمنی در لباس دوستی می‌کنند.^۳ و در بعضی روایات آمده که:

شخصی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شکوه کرد که سنگ به خانه او می‌اندازند بی آنکه کسی دیده شود آن حضرت فرمود اسبی نجیب در خانه خود ببند بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت نمود^۴ و فرمود^۵ مراد از کافرائی است که شما نمی‌دانید و خدای می‌داند

۲. ل: قوت گیرد

* سورة الانفال: ۶۰

۱. ج: سنّ

۳. ل: دشمنان در لباس دوستانند

* سورة الانفال: ۶۰

۵. ل: فرمودند که

۴. ل: فرمودند

فرقه‌ای از جنیان است. پس آن مرد به فرموده عمل نمود و سنگ انداختن برطرف شد.

وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ*

«و هر چیز در راه خدا بدهید خواه قیمت اسلحه و خواه نفقه اسب تمام می‌رسد به شما^۱ و مظلوم نخواهید شد.»

و در کتاب مَنْ لَا يَحْضِرُ الْفَقِيهَ از سید و سرور کاینات علیه افضل الصلوة در تفسیر آیه کریمه

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْأَيْلِ وَالتَّهَارِيرِ أَوْ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**

«یعنی آنانی که می‌دهند مال خود را به شب و روز پنهان و آشکار پس ایشان راست مزدشان نزد پروردگارشان و هیچ‌گونه ترسی نیست ایشان را و ایشان اندوهناک نمی‌شوند.» و چنین وارد شده که:

نَزَلَتْ فِي النَّفَقَةِ عَلَى الْخَيْلِ***

یعنی این آیه شریفه در باب نفقه دادن به اسب وارد شده و این تفسیر اگر چه به حسب ظاهر منافات دارد با آنچه شیعیان و سنیان نیز از آن حضرت روایت کرده‌اند که این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده:

وقتی که مالک چهاردرهم بود یکی را در روز داد و یکی را در شب و یکی را مخفی و یکی را آشکار تصدق نمود****

اما دفع منافات چنین کرده‌اند که در قواعد اصولی مقرر شده که هرگاه آیه قرآنی یا حدیثی در مقامی وارد شود و هرچه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک خواهد بود. و شک نیست که این آیه اولاً در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده و هرگاه مؤمنی اسبی به قصد ثواب داشته باشد و شب و روز، پنهان و هویدا نفقه به آن اسب دهد در حکم

* سورة الانفال: ۶۰ ۱. ل: خواه از قیمت نفقه اسب تمام نمی‌شود و به شما می‌رسد.

** سورة البقرة: ۲۷۴

*** من لا يحضره الفقيه، ج ۲، باب ثواب النفقة على الخيل، حديث شماره ۸۵۲، ص ۱۸۸.

**** من لا يحضره الفقيه، باب ثواب النفقة على الخيل، ج ۲، ص ۱۸۹-۱۸۸.

این آیه شریفه شريك خواهد بود.^۱ در بعضی از روایات به نظر رسیده که: حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم اسماء نمود، یعنی حقیقت هر چیزی را به او فهمانید، فرمود از مخلوقات من چیزی را اختیار کن پس حضرت آدم اسب را برگزید حق تعالی فرمود اختیار کردی عزت خود (۵۱) و عزت فرزندان خود را مادام که باقی باشند به روی زمین.

و در کتاب کافی از گوهر بحر محامد و مفاخر امام محمدباقر علیه السلام مروی است که:

الْخَيْرُ كُلُّهُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ*

یعنی مجموع انواع خیر و انتفاع در موی کاکل اسب بسته است تا روز قیامت. از این جهت که خیر و برکت در هر چیز یا آخری است، یعنی باعث اجر و ثواب در نشئه آخرت^۲ یا دنیوی یعنی موجب التذاذ درین عالم. و قسم آخر^۳ بر دو وجه می تواند بود: و نخست بالذات که منفعت جدا از آن چیز نباشد مانند خورش و پوشش نسبت به مأكول و ملبوس و ادراك و احساس نسبت به مدرک و محسوس. دویم بالعرض چون رباح^۴ تجارت نسبت به رأس المال و محصول تولدات نسبت به اراضی^۵ و مواشی، و هریک از این دو بر ده گونه می شاید^۶ چه انتفاع، که مستلزم^۷ با فناى^۸ آن متاع است^۹ یا با بقای آن، نیز میسر است. و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات^{۱۰} از اسب متمشی می شود. از این جهت که در قسم اول وسیله جهاد که عمده عبادات است می گردد و همچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران مؤمن به آسانی صورت می بندد^{۱۱}، و در سایر اقسام^{۱۲} عموم التذاذات حاصل می شود چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه صورت و جمال و سرعت و حرکت و انتقال و تسلط بر دشمنان در معارك و خلاصی از مخاوف و مهالك و مورد خرید و

۱. ل: این قسمت را ندارد * فروع کافی، «باب الجهاد»، ج ۵، چاپ بیروت، ص ۴۸.

۲. ج: نشئه آخرت ۳. ج: اخیر ۴. ل و د: ارباح

۵. ل و د: اراضین و نیز در حاشیه نسخه اساس «به اراضی» نوشته شده است

۶. ج، د، ل: دو گونه است ۷. ج، د، ل: یا مستلزم ۸. ج، د، ل: افنای

۹. ج: مساوی است ۱۰. ل: جمیع انتفاعات و اقسام آن

۱۱. ج، ل: می پذیرد ۱۲. ل: - اقسام

مرحله اولی: در ذکر محمد و ذمائم و... ۱۷

فروخت ساختن و کزه و نتاج گرفتن و از کثرت منافع (۵۲) و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب شایع و متعارف شده.

و در قرآن مجید در قصه فوت نماز حضرت سلیمان علیه السلام به این لفظ مذکور است آنجا که می فرماید که:

و نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ*

یعنی بنده خوبی بود سلیمان علیه السلام به درستی که او رجوع کننده بود به سوی پروردگار خود،

اذْغُرْضْ عَلَيْهِ بِالْقَشِيِّ**

از این جهت که معروض شد برو در وقت عصر که هنگام نماز بود در دین او،

الْصَّافِنَاتُ الْجَيَّادُ***

اسبان خوب که در ایستادن دو دست و یک پا^۱ بر زمین قرار می دادند و از پای دیگر گوشه سم^۲ بر زمین می گذاشتند.

و در حدیث آمده ****:

که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه اسبان شد تا وقت نماز^۳ گذشت و آفتاب غروب کرد:

فَقَالَ إِنِّي أَخَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ*****

پس گفت به درستی که من برگزیدم دوستی خیر را از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در حجاب مغرب مخفی^۴ شد، و مراد از دوستی خیر محبت اسبان است^۵ که به سبب اشتغال^۶ به آنها از نماز غافل شده، تا بعد از آن استدعا از ملائکه نمود^۷ و گفت:

رُدُّوْهَا عَلَيَّ*****

*** سورة ص: ۳۱

۲. ج: -سم

۳. ج: تا وقتی که هنگام نماز

۴. د: مختفی

۷. ل: استدعا کرد از ملائکه

*** سورة ص: ۳۱

*** سورة ص: ۳۰

۱. ل: «دو دست خود و یک پارا»

**** در تفسیر طبری و تاریخ بلعی مذکور است

**** سورة ص: ۳۲

۵. ل: اسبان بود

**** سورة ص: ۳۳

بازگردانید آفتاب را بر من

فَطْفِقْ مَسْحًا بِالسَّوْقِ وَالْأَعْنَاقِ*

پس شروع کرد^۱ در مسح کردن به ساقها و گردنها^۲ هم آن حضرت و هم یاران او که به این تقریب^۳ نمازشان فوت شده بود، و این مسح کردن به جای وضو ساختن بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق که به صیغه^۴ جمع وارد شده به اعتبار آن جماعت است. این است تفسیر این آیه چنانکه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد (۵۳) شده^۵. و ممکن است مراد از لفظ کُلُّهُ^۶ در حدیث مذکور جهاد با دشمنان دین باشد^۷ که^۸ اساس ایمان بر جمیع عبادات مقدم است و چون در جهاد با دشمنان^۹ هیچ چیز مانند اسب باعث توانایی و ایمنی از دشمن نمی گردد، پس همانا کل خیرات منحصر است در آن و از این جهت در قسمت غنایم پیاده را یک سهم می دهند و سوار را دو سهم یا سه سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها درین مسئله، و اگر شخصی دو اسب داشته باشد به جهت هر یک جدا حصه می گیرد. احتمال دیگر نیز در این مقام آن است که چون اسب موصوف است به میمنت^{۱۰} چنانکه از روایات دیگر مستفاد می شود و معنی میمنت آن است که^{۱۱} در هر ماده مستلزم نوعی از منفعت باشد، پس مجموع خیرات لازم آن خواهد بود، والله اعلم.

و در کتاب مذکور منقول است^{۱۲} که:

تِسْعَةُ إِعْشَارِ الرِّزْقِ مَعَ صَاحِبِ الدَّابَّةِ**

یعنی اگر روزی عالم را به ده حصه^{۱۳} کنند نه سهم^{۱۴} از آن مخصوص صاحبان چهارپایان

۲. ج: گردنهای اسبان

۱. د: کردند

* سورة ص: ۳۳

۴. ل: - صیغه

۳. ج و ل: طریق

۶. ج: کلمه

۵. ل: - «به اعتبار آن جماعت است... اجمعین وارد شده»

۸. د: - که

۷. ج: دشمنان است

۹. ج: - «که اساس ایمان... جهاد با دشمنان».

۱۱. ج: - آن است که

۱۰. ج: چون اسب موصوف به میمنت است

۱۲. ج و د: در کتاب مذکور از آن حضرت منقول است: ل: در کتاب مذکور باز از حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله منقول است

۱۳. ل: قسمت

** فروع کافی، «باب الدواجن»، ج ۶، ص ۵۳۵، بیروت.

۱۴. ج و د: حصه

است. و نیز از آن حضرت روایت کرده که خطاب به یکی از اصحاب فرمود:

إِشْتَرِ دَابَّةً فَإِنَّ مَنَفْعَهَا لَكَ وَرِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ*

یعنی خریداری کن چهارپای^۱ به درستی که نفع آن از تو خواهد بود و روزی آن بر خدای تعالی است.

و باز از آن حضرت نقل کرده که:

مِنْ سَعَادَةِ الْمُؤْمِنِ دَابَّةٌ يَرْكَبُهَا فِي حَوَائِجِهِ وَ يَقْضَىٰ عَلَيْهَا حُقُوقُ إِخْوَانِهِ**

یعنی از جمله سعادتهای مؤمن آن است که چهارپای داشته باشد. سوار شود^۲ در کارهای خود و برآورد حقوق برادران ایمانی خود را، و مراد آن است (۵۴) که در بیماری و آمدن از سفر و سایر مواضع مقرر به دیدن ایشان رود.

و در کتاب کافی و تهذیب از آن حضرت روایت شده که:

مَنْ إِشْتَرَىٰ دَابَّةً كَانَ لَهُ ظَهْرُهَا وَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا***

یعنی هر کس^۳ خریداری کند چهارپای، پشت آن^۴ از برای او^۵ خواهد بود و روزی آن بر خداست. و در کافی و تهذیب و کتاب من لایحضره الفقیه از آن حضرت منقول است که خطاب به شیعیان فرمود که:

إِتَّخَذُوا الدَّابَّةَ فَإِنَّهَا زَيْنٌ وَ يُقْضَىٰ عَلَيْهَا الْحَوَائِجُ وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ****

یعنی بگیرید و پیدا کنید چهارپایی به درستی که^۶ زینتی است^۷ و کارها به سبب آن ساخته می شود و روزی آن بر خداست، بزرگ باد نام او.

و در کتاب من لایحضره الفقیه از حضرت امام رضا علیها التحیة و الثناء مروی است که:

* فروع کافی، «باب الدواجن»، ج ۶، ص ۵۳۶، بیروت. ۱. ج: اسب

** فروع کافی، «باب الدواجن»، «باب ارتباط الدابة والمركوب»، ج ۶، ص ۵۳۶، بیروت.

۲. ل: که سوار شود او را

*** فروع کافی، «باب الدواجن»، «باب ارتباط الدابة والمركوب»، ج ۶، ص ۵۳۶، بیروت.

۳. ل: کسی که ۴. ل: او ۵. ل: آن

**** فروع کافی، «باب الدواجن»، «باب ارتباط الدابة والمركوب»، ج ۶، ص ۵۳۷، بیروت.

۶. ل: که آن ۷. د: به درستی که آن زینت است

مَنْ رَبَطَ فَرْسًا عَتِيقًا مَحِيَّتَ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثُ سَيِّئَاتٍ وَكُتِبَتْ لَهُ إِحْدَى عَشَرَ حَسَنَةً وَمَنْ أَرْتَبَطَ هَجِينًا^۱ مَحِيَّتَ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ^۲ سَيِّئَاتٍ وَكُتِبَتْ لَهُ تِسْعَ حَسَنَاتٍ وَمَنْ أَرْتَبَطَ بِرُذُونَا يُرِيدُ بِهِ جَمَالًا أَوْ قَضَاءَ حَاجَةٍ أَوْ دَفْعَ عَذْوٍ مَحِيَّتَ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَيِّئَةً وَاحِدَةً وَكُتِبَتْ لَهُ سِتُّ حَسَنَاتٍ*

یعنی هر کس ببندد اسبی نجیب که پدر و مادرش عربی باشد محو می‌شود هر روز از نامه^۲ اعمال او سه بدی و نوشته می‌شود به جهت او یازده خوبی و هر کس ببندد اسبی هجین یعنی آنکه^۴ پدرش عربی و مادرش یابو^۵ باشد محو می‌شود هر روز از دو بدی و نوشته می‌شود از برای او نه (۵۵) خوبی^۶ و هر کس ببندد یابویی به قصد زینت یا قضای حاجت یا قصد دشمن محو می‌شود هر روز از یک بدی و نوشته می‌شود شش خوبی و این حدیث تتمه دارد^۷ که مشتمل است بر بیان بعضی از علامات خوب که در اسب می‌باشد و بعضی از احادیث دیگر که مناسب است در جای خود مذکور می‌شود انشاء الله تعالی.

باب دوم: در شناختن سال اسب از دندانها

بدان که اسب نجیب را از روز پنجم تولد تا نهم شروع در برآمدن دندان می‌شود، و شش زیر و شش بالا^۸ برمی‌آید^۹ چهار از آن جمله که در میان واقع است دو از پایین و دو از بالا، در لغت^{۱۰} عرب آنها را ثنایا^{۱۱} می‌گویند و چهار دیگر را واسطات و چهار دیگر را که بر اطراف است^{۱۲} رباعیات گویند و در سال اول مجموع دندانها کوچک و نرم و سفید می‌باشد به رنگ

۱. ج: نجیباً

۲. ل: تا کلمه «یوم» حدیث را آورده و بعد از آن با استفاده از عبارت آخر حدیث: «سینه واحده و کتبت له سته حسنات» آن را خاتمه داده است.

* من لایحضره الفقیه، «باب فی الخلیل و ارتباطها و اول من رکبها»، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳. ل: کرده می‌شود از نامه

۵. ج: یعنی پدر و مادرش نجیب باشد محو کرده می‌شود

۶. ج: هر روز از او دو بدی و هفت خوبی: ل: و شش خوبی

۷. ج: نهایت همه دارد

۸. ل: زیر شش و بالا شش

۹. ل: برمی‌آید

۱۰. د: لغت

۱۱. د: ثنایا

۱۲. د: «که بر اطراف است» ج: که بر اطراف راست است: ل: که بر اطراف واقع است

صدف و در سال دوم متایل به زردی می شوند و در اواسط^۱ سال سیم در افتادن ثنایا^۲ می شود^۳ تا آخر همین سال به جای آنها دندانهای بزرگ برآید و در سال چهارم به همین عنوان واسطات افتاده عوض برآید و در سال دیگر رباعیات، چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندانهای دوازده گانه افتاده عوض آنها دندانهای بزرگ مایل به زردی برآمده باشد، و تا این مرتبه به سبب کثرت و تواتر تجربه، دلالت علامات معلوم شده است.

اما مراتب بعد از این، از بعضی کتب این فن چنین مفهوم می شود که چون شش ساله شود سر^۴ (۵۶) دندانها سیاه شود. و در سال هفتم سیاهی ثنایا به رنگ عسلی متبدل^۵ گردد، و در هشت سالگی واسطات بدان رنگ شوند، و نه سالگی رباعیات و چون ده ساله شود، رنگ انگبین از ثنایا متغیر شده^۶ کم رنگ شوند، و در سال یازدهم واسطات چنان شوند، و در سال دوازدهم رباعیات و در سیزده سالگی همچنان باشد، و چون چهارده ساله شود دو^۷ دندان بالا از رباعیات سفید شود^۸، و در پانزده سالگی^۹ مجموع^{۱۰} رباعیات سفید باشد، و در شانزده و هفده سالگی واسطات و ثنایا به ترتیب^{۱۱} رنگ گردیده^{۱۲} شود، و در هیجده^{۱۳} سالگی تمام دندانها سفید باشد، و در سال نوزدهم ثنایا [میل] به رنگ خاکستری نماید^{۱۴}، و دو^{۱۵} سال دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند، و از بیست و سه سالگی تا بیست و پنج سالگی تیرگی دندانها زیاده شود^{۱۶}، به این ترتیب که اول از ثنایا شروع شود و آخر به رباعیات رسد.

و سه سال دیگر کجی و سستی در دندانها پدید آید، به همان ترتیب و سه سال دیگر جنبش و حرکت کند باز به همان ترتیب، و در سی و دو سالگی مجموع دندانها بیفتد و از

-
- | | |
|---|--|
| ۱. ل: - اواسط | ۲. د: ثنایا |
| ۳. ل: سال سیم اگر در اواسط سال شروع در افتادن ثنایا شده | |
| ۴. ج. د: ل: سرهای | ۵. ج. د: ل: میل |
| ۶. ل: شود | |
| ۷. ل: - دو | ۸. ج: ... شود دندان بالا از رنگ رباعیات شود. |
| ۹. ج. د: در سال پانزدهم | ۱۰. د: - مجموع |
| ۱۱. ج: - به ترتیب | |
| ۱۲. د: گردانیده | ۱۳. د: هشته |
| ۱۴. ج: ثنایا میل به رنگ خاکستری نمایند. | ۱۵. ج: د: ل: در |
| ۱۶. ج. د: ل: - «و از بیست و سه سالگی... زیاده شود.» | |

علف خوردن بازماند، و نادر می‌باشد که اسب به این سن برسد. و در باب این علامات اختلاف بسیاری در نسخها به نظر رسیده آنچه به اعتقاد^۱ نزدیکتر بود نوشته شد، و ظاهراً در این^۲ معنی اسبان^۳ نیز مختلف می‌باشند و در اکثر این مراتب حکم جزم نمی‌توان کرد. و اسب را دندانی چند غیر از این دوازده دندان می‌باشد چهار (۵۷) از آن جمله که از رباعیات آن ستور^۴ است قوارح و تتمه را اضرس گویند و چون احوال آنها مضبوط^۵ نیست از این جهت مذکور نشده.

غایت قوت و کمال^۶ اسب در سال دوازدهم است و چون از آن مرتبه گذشت شروع در تنزل می‌کند و چنین مشهور است که اگر اسبی را خصی کنند، در هر سال که باشد بر همان^۷ نشانها می‌ماند و دندانهایش چندانی متغیر نمی‌شود.

باب سیم: در ذکر رنگها

چهره پردازان حقایق گوناگون چنین^۸ تصور کرده‌اند که الوان را دو طرف می‌باشد^۹ یکی سیاهی محض که از آن تیره‌تر نباشد^{۱۰} و دیگری سفیدی [بخت] که شایبه^{۱۱} از رنگ دیگر نداشته باشد و میان این دو طرف رنگهای بسیط و مرکب غیر محصور متصور است، که بعضی از آنها در بعضی لغات مسمی به اسمی معین شده‌اند، مانند بنفش و سبز و بعضی را چون نامی معلوم نیست^{۱۲} هنگام تعبیر به چیزی که شبیه باشد نسبت می‌دهند مانند^{۱۳} عسلی و جوزی.

و به زعم محرر این حروف^{۱۴} اصل رنگها در اسب شش^{۱۵} است سیاه و سرخ و زرد و کبود و خاکستری و سفید و باقی رنگها به اینها باز می‌گردد و یا از اینها مرکب می‌باشد

۱. ل: اعتقاد به او	۲. د: - این	۳. ج: سبها
۴. ج، د، ل: آن سوتر	۵. ج: مشبوت	۶. ج: کمال توانایی
۷. ج: به همان	۸. ج، د، ل: تصویر	۹. ج: پیدا شد
۱۰. ج، د: نشاید	۱۱. ج، د، ل: هیچ شایبه	۱۲. ل: + «کمال تام ندارد»
۱۳. د: چون	۱۴. د: آن حروف	
۱۵. ج، د، ل: پنج؛ در متن نسخه اساس نیز پنج است ولی در حاشیه اصلاح شده است.		

چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم می شود.

اما سیاه که عرب آن را ادهم می گویند آنچه در کمال تیرگی باشد و همچنین آن که به رنگ فیل و گامیش^۱ باشد خوب می دانند^۲ مگر بعضی را که سرخی [در چشم] داشته باشند^۳ که در آن صورت دیوانه و لگدن و سرکش خواهد بود. و آنچه در حوالی سوراخ (۵۸) بینی سرخی داشته باشد و شکمش به زردی زند که عرب آن را اجوی^۴ گوید، نیز خوب می دانند. و از رنگهای سرخ آنچه مایل به سیاهی باشد و یال و دم آن سیاه باشد که آن را کمیت گویند از این^۵ همه رنگها بهتر است، و در گرما و سرما و گزیدن پشه و مگس و زنبور و کیک و گرسنگی^۶ و مرض و سختی از همه صبورتر می باشد و آن چند قسم می باشد^۷، بعضی به سیاهی مایل و بعضی به سرخی صاف^۸ و بعضی تیره.

و ضابطه در جمیع اقسام آن است که هرگاه یال و دم آن سیاه باشد کمیت گویند. اگر سرخ رنگ^۹ مایل به سفیدی باشد اشقر گویند^{۱۰}، و بهترین رنگهای اشقر آن است که به گل ارمنی شبیه باشد، و اسبان اشقر خوش خوی^{۱۱} و دونده می باشند. اما سم و کمر ایشان سست می باشد^{۱۲} و صبر بر گرسنگی و تشنگی ندارند. و آنچه از کمیت و اشقر کم رنگتر باشد مثل سرخی گلی که از آن گلاب گیرند اگر شایبه ای از هیچ^{۱۳} رنگ دیگر نداشته باشد^{۱۴} خوب است. و از رنگهای زرد که سمند گویند آنچه به زردی تخم مرغ ماند و گلها به قدر درهم که از اصل بدن رنگ کمتر^{۱۵} داشته باشد^{۱۶} و آنچه رنگ^{۱۷} صندلی و زانو و سم و یال و دم سیاه باشد و بر پشت از یال تا دم^{۱۸} خطی سیاه کشیده باشد بسیار خوب است. و

۱. ج. د. ل. گاو میش
۲. ل. خوب نمی باشد و خوب نمی دانند
۳. ل. پیدا شده باشد
۴. ج. و د. اخوی
۵. ج. د. ل. - این
۶. ج. و د. ل. گرسنگی و تشنگی. در حاشیه نسخه اساس این تفاوت بین نسخ ذکر شده است
۷. ل. و د. قسم است
۸. ج. د. ل. بعضی به سرخی، بعضی صاف
۹. ج. و د. رنگین یا: ل. - رنگ
۱۰. ج. ل. د. - گویند
۱۱. ج. تند خوی: د. ل. تند. در حاشیه نسخه اساس: تند به جای خوش خوی
۱۲. د. اما سست و کمر ایشان سست باشد
۱۳. د. - هیچ
۱۴. ج. ل. اگر هیچ شایبه از رنگ دیگر نداشته باشد.
۱۵. ج. کم رنگتر
۱۶. ج. - داشته
۱۷. ج. و د. به رنگ
۱۸. ل. - تا دم

اسبی که سبز و سیاه باشد خنگ و کبود نیز گویند^۱ و رنگ آن فی الحقیقه مرکب از سیاهی و سفیدی است^۲ یعنی بعضی از تارهای موی او سیاه و بعضی سفید است، خوب می دانند. خصوصاً^۳ بعضی را (۵۹) که گل‌های مایل به سرخی به قدر درهم داشته باشد. و کبود خاکستری که هر تار موی آن خاکستری است بد است. و این قسم است که از جمله اصول خمسة الوان شمرده اند.^۴ و از اسبان سفید که اشهب گویند بعضی که دهن و پیشانی و دست و پای و چشم^۵ و سم و یال و دم آن سیاه باشد بسیار^۶ خوب و مبارک است. و اگر دست و پای و سم آن سفید باشد ضعیف و سست می باشد. و از رنگها آنچه ابرش باشد، یعنی نقطه‌های کوچک مخالف رنگ اصل بدن داشته باشد، چندان خوب نیست.^۷ و همچنین بدر^۸، یعنی آنچه به جای [نقطه‌های کوچک] نقطه‌های بزرگ باشد.^۹ و ملمع، یعنی آنچه به جای آن نقطه‌ها گل‌های بزرگ باشد مثل پلنگ بد است، و همچنین ابلق.^{۱۰} مشهور است که اسب نجیب عربی ملمع و ابلق نمی باشد. این است خلاصه الوان.

و عربان به جهت هر يك از رنگهای مذکور اقسام اثبات کرده اند و هر قسمتی را نامی قرار داده اند. و چون در خوبی و بدی فرقی چندان ذکر نکرده اند از این جهت مذکور نشد. و «مؤلف کتاب اقوال کافی»^{۱۱} چنین نقل کرده که:

«شیبان عبدالعزیز بعد از آنکه^{۱۲} با مروان حمار جنگ و جدال بیشمار کرد^{۱۳} و اکثر لشکر او کشته شدند قرار بر فرار داد^{۱۴} و لشکر مروان از پی او می رفتند و در اثنای گریختن غلام خود^{۱۵} را فرمود: بین از لشکر مروان کسی جدا شده و به ما نزدیک رسیده.^{۱۶} و غلام گفت: مردی بر اسبی سفید سوار^{۱۷} از لشکر پیش افتاده به ما نزدیک شده. شبیان متوجه

۱. در نسخه اساس چنین آمده است اسبی که سبز و سیاه خنگ باشد آن را کبود گویند

۲. د: و بعضی سفید است ۳. ج و د: خصوص ۴. ج: شمرده شده: د: شمرده شد

۵. ج و د: چشمها ۶. د: بسیار ۷. د: نباشد

۸. ج، د، ل: مدبر. ۹. ج: تمام نسخه‌ها مشوش است قیاساً تصحیح شد

۱۰. د: - و چنین ۱۱. ل: فایده در کتاب اقوال کافی

۱۲. ل: از آن جمله ۱۳. ل: غود ۱۴. ل: قرار بر فرار اختیار کرده

۱۵. ل: - خود ۱۶. ل ج و د: نزدیک رسیده یا نه

۱۷. ج: اسب سفیدی: د: اسب سفید: ل: مردی بر اسب سوار که سفید است

آفتاب شد و غلام را (۶۰) می گفت: رو به آفتاب بران^۱ که اسب سفید^۲ تاب مقابله آفتاب ندارد و بعد از ساعتی باز غلام را فرمود: ملاحظه کن. غلام بعد از ملاحظه گفت: شخصی براسبی سیاه سوار است و از همه لشکر به مانزدیکتر شده فرمود: میان گل و زمین سست^۳ بران که اسب سیاه در گل توانایی ندارد و بعد از زمانی باز از غلام پرسید. گفت: سواری بر اسب اشقر می رسد^۴. فرمود میان سنگستان و زمین صلب بران که سم اشقر سست می باشد، و بعد از لحظه ای^۵ باز پرسید. غلام گفت: سواری^۶ بر کمیت رسیده و به حسب اتفاق آن غلام نیز بر اسب کمیت سوار بود و چون شبیان می دانست که گریختن از کمیت میسر نیست و هیچ گونه عاجز نمی شود، اسب خود را به غلام داد و اسب غلام را سوار شده^۷ به سوی دشمن بازگشت و آن مرد را به قتل رسانید و باز در گریز شروع کرد^۸ تا هنگامی که از بیم دشمن نجات یافت.

باب چهارم: در ذکر غره و تحجیل و سایر علامات که از اختلاف الوان یافت شود

هر اسبی که یکرنگ و بی نشان باشد آن را بهمیم و مُصمت گویند و سفیدی که بر سر بینی یا لب بالا باشد آن را رُثمه گویند و اسب را ارثم گویند^۹. و سفیدی پیشانی اگر به قدر درهم^{۱۱} یا کوچکتر باشد آن را قرحه و اسب را اقرح گویند، و اگر بزرگتر باشد آن را غره و اسب را اغره گویند. و اگر تا به بینی رسیده باشد آن را اغره سایله گویند. و سفیدی که بر چهار دست و پا یا دو پای و یک دست (۶۱) یا دو دست و یک پای باشد^{۱۲} آن را تحجیل و اسب را محجل گویند.

و چون ذکر بعضی از علامات در^{۱۳} احادیث وارد شده مناسب چنان است که اولاً شرح

۱. ل: ... شده گفت به آفتاب بران

۲. ل: زمین سست و گل

۳. ل: ساعتی

۴. ل: ج د: اسب او را گرفته سوار شد

۵. ج و د: شروع در گریز نمود: ل: شروع در گریز کرد

۶. د: باب سیم: ل: فایده

۷. ج: درهم

۸. ل: «سفیدی که بر... ارثم گویند»

۹. ل: «علامات در»

۱۰. ل و د: یا دو پا یا یک پای باشد.

آن احادیث پرداخته شود، و بعد از آن اقوال علمای سلف مذکور گردد. و در کتاب من لایحضره الفقیه از سید و سرور کائنات علیه و آله صنوف الصلوات چنین منقول است:

الْحَيْلُ بَنُو أَصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْمُتَّقُ عَلَيْهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَالْبَاسِطِ يَدَهُ بِالْصَّدَقَةِ لَا يَغِيضُ فَإِذَا أَعَدَّتْ شَيْئًا مِنْهَا فَأَعِدْهُ أَفْرَحَ أَرْثَمٍ مُحْجَلٍ الثَّلَاثَةُ طَلَّقَ الْيَمِينَ كُمَيْتًا ثُمَّ أَعَزَّ تَسَلَّمَ وَ تَغَنَّمَ *

یعنی خیر و برکت در کاکلهای اسبان بسته است تا روز قیامت و هر کس نفقه دهد اسبان را در راه خدا مانند کسی است که دست به صدقه دادن^۱ گشاده باشد و هرگز^۲ دست از آن نبرد. پس هرگاه خواهی اسبی را برای خود^۳ مهیا سازی آماده کن آنچه^۴ افرح ارثم محجل الثلثة مطلق اليمين کمیت باشد، یعنی اسبی که پیشانی و سربینی و دو پای و دست چپ آن سفید باشد^۵ و دست راستش به همان رنگ اصل بدن و رنگ اصل بدنش کمیت باشد^۶. بعد^۷ از بیان علامات می فرماید که تَمَّ أَعَزَّ، یعنی بعد از این مرتبه مرتبه اسبی است که غَرَه داشته باشد. باز می فرماید تَسَلَّمَ وَ تَغَنَّمَ، یعنی اگر به این اوصاف علامات اسبی داشته باشی سالم خواهی بود و غنیمت خواهی برد. و در کتاب مذکور از صدرنشین مسند ارتضا، یعنی حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا روایت شده که فرمود:

أَهْدَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۲) عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَرْبَعَةَ أَفْرَاسٍ مِنْ أَلَيْنِ قَاتَاةٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهْدَيْتُ لَكَ أَرْبَعَةَ أَفْرَاسٍ قَالَ صَفَهَا فَقَالَ هِيَ أَلْوَانٌ مُخْتَلِفَةٌ قَالَ فِيهَا وَضَحٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فِيهَا أَشَقَرٌ بِهِ وَضَحٌ قَالَ فَأَمْسِكْهُ عَلَىَّ قَالَ وَ فِيهَا كُمَيْتَانِ أَوْضَحَانِ فَقَالَ أَعْطَاهَا إِيَّتِيكَ قَالَ وَ الرَّابِعَ أَدْهَمُ بِهِمْ قَالَ بَعْهْ وَ اسْتَخْلِفْ بِهِ نَفَقَةَ بَغِيَا لِكَ إِنَّمَا يُنْفِقُ الْخَيْلُ فِي ذَوَاتِ الْأَوْضَاحِ **

یعنی هدیه آورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چهار اسب از شهر یمن. پس به خدمت آن حضرت آمده گفت، ای فرستاده خدا آورده‌ام^۹

* من لایحضره الفقیه، «باب الخیل و ارتباطها و اول من رکبها»، ج ۲، بیروت، ص ۱۸۵.

۱. د: دست تصدق ۲. ل: - هرگز ۳. د: اسبی به راه خدا

۴. ل: - آنچه ۵. ل: - «دست چپ آن سفید باشد»

۶. ل: دست راستش به همان رنگ اصل بدنش کمیت باشد؛ د: دست راستش رنگ اصل بدن باشد.

۷. ل: - بعد ۸. ج: عین

** من لایحضره الفقیه، ج ۲، «باب الخیل و ارتباطها و اول من رکبها» بیروت، ص ۱۸۶.

۹. ج، د، ل: از فرستاده خدا هدیه آورده‌ام

از برای تو چهار اسب. حضرت فرمود ذکر کن اوصاف آنها^۱ را. گفت رنگهای مختلف دارند. پرسید که آیا در آن میان اسب اوضح است یعنی آنچه سفیدی بر دست و پای یا پیشانی داشته باشد؟ امیرالمؤمنین جواب گفت: که: آری یکی از آنها اشقر اوضح است. آن حضرت فرمود که: آن را جهت من نگاه دار. امیرالمؤمنین گفت: دو^۲ کمیت اوضح نیز هست، فرمود که: آنها را به فرزندان خود امام حسن و امام حسین علیه السلام ببخش. گفت چهارم ادهم بهیم است، یعنی سیاه یکرنگ، فرمود: آن را بفروش و پس انداز^۳، به سبب فروختن آن، نفقه به جهت عیال خود بگیر^۴ به درستی که میمنت و مبارکی ات^۵ منحصر است در آنها که اوضح باشند^۶.

و این حدیث نیز (۶۳) در کافی مذکور است به اندک تفاوتی و تتمه [ای] نیز از آن حضرت امام رضا روایت کرده اند که بعد از نقل این حدیث فرمود که:

«هَذَا التَّهْمِيمُ مِنَ الذَّوَابِ كُلِّهَا إِلَّا الْحِمَارَ وَ الْبَغْلَ كَرِهْتُ شُبْهَةَ الْأَوْضَاحِ فِي الْحِمَارِ وَ الْبَغْلِ أَلْوَنُ^۷ وَ كَرِهْتُ^۸ الْقُرْحَ فِي الْبَغْلِ أَلَّا أَنْ يَكُونَ بِهِ غُرَّةٌ سَائِلَةٌ وَلَا أَشْتَبِيهَا^۹ عَلَى حَالٍ»^{۱۰}

یعنی مکروه و ناخوش است نزد ما آنچه یکرنگ باشد از چهار پایان مگر الاغ و استر، و من ناخوش می دانم نشانه سفیدی را در الاغ و استر مگر یکرنگ^{۱۱}. و همچنین ناخوش می دانم سفیدی پیشانی را در استر^{۱۲} مگر تاسر بینی رسیده باشد و به هر تقدیر خواه تاسر بینی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد خواهان آن نیستم^{۱۳}.

و نیز در کتاب^{۱۴} من لایحضره الفقیه از آن امام معصوم مروی است که:

-
- | | |
|-------------------------------------|--|
| ۱. ل: اوضاع آنها را و اوصاف آنها را | ۲. ل: فرمود |
| ۳. ل: فرمود | ۴. ل: در |
| ۵. ج: پس آن را | ۶. ج: کن. د: ول: بگیر |
| ۷. ج و د: مبارکی اسب. ل: سات | ۸. ل: است |
| ۹. ل و د: الالوان: ج: الالوان | ۱۰. ج و ل و د: کرهت |
| ۱۱. د: لاستهبا | ۱۲. ج و ل و د: کرهت |
| ۱۳. ج و ل و د: کرهت | ۱۴. د: نشانه سفید پیشانی استر را |
| ۱۵. ل: کتاب مستطاب | ۱۶. د: «سفیدی پیشانی... خواهان آن نیستم» |

مَنْ ارْتَبَطَ فَرَسًا أَشَقْرًا أَغْرًا وَأَفْرَحَ فَإِنْ كَانَ أَغْرَ سَائِلٌ^۱ وَالْغَرُّ بِهِ وَضَعٌ فِي قَوَائِمِهِ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَلَمْ يَدْخُلْ بَيْتُهُ فَقَرَّ مَا دَامَ ذَلِكَ الْفَرَسُ فِيهِ وَمَادَامَ فِي مَلِكٍ صَاحِبِهِ لَمْ يَدْخُلْ بَيْتَهُ خَيْفٌ**

یعنی هر کس بندد اسب اشقر صاحب قرحه^۲ یا غره^۳، پس اگر غره سائیله داشته باشد و سفیدی در دست و پای^۴ آن^۵ باشد دوست تر می دارم آن را، و داخل خانه او نمی شود فقر و احتیاج تا آن اسب در آن^۶ خانه باشد، و تا مالک آن اسب^۷ باشد ظلم داخل خانه او نمی شود و این حدیث تتمه حدیثی است که در باب اول مذکور شد.

و نیز در کتاب مذکور از آن حضرت منقول است^۸ که:

مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنَازِلِهِ أَوْ مَنَازِلِهِ غَيْرَ مَنَازِلِهِ (۶۴) فِي أَوَّلِ الْغَدَاةِ فَلَقِيَ فَرَسًا أَشَقْرًا بِهِ أَوْضَاحُ بُرُوكَ لَهُ فِي يَوْمِهِ وَإِنْ كَانَتْ بِهِ غُرَّةٌ سَائِلَةٌ فَهُوَ الْغِيْشُ وَلَمْ يَلْقَ فِي يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَّا سُرُورًا وَقَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ.**

«یعنی هر کس از خانه خود یا خانه دیگری^۹ بیرون رود در اول روز و برخورد به اسبی اشقر که سفیدی در پیشانی یا دست و پای آن اسب باشد، مبارک است از برای او آن روز، و اگر آن اسب غره سائله داشته باشد تمام غیش و شادمانی است، و نمی بیند آن روز مگر خوشحالی و برمی آورد خدای تعالی حاجت او را.

و این است آنچه از احادیث مستفاد شده و از کتب^{۱۰} این چنین معلوم می شود که قرحه و غره و تحجیل میمون و مبارک است، خصوص اسب سیاه چهار^{۱۱} دست و پا سفید که پیشانی و لب بالای آن سفید باشد^{۱۲} و دست راست به رنگ بدن که آن را مطلق الیمین گویند^{۱۳} از هر

۱. ل: بالسائل

** من لايحضرة الفقيه، ج ۲ «باب في الخيل وارتباطها واول من ركبها»، بيروت، ص ۱۸۶.

۲. نسخة اساس: فرضه ۳. د: پای ۴. ل: مال

۵. ل: آن ۶. ل: اسب ۷. ل: مروی است

** من لايحضرة الفقيه، ج ۲، «باب الخيل وارتباطها واول من ركبها»، بيروت، ص ۱۸۷.

۸. ج: ل: هر کس از خانه خود یا خانه دیگری غیر خانه خود: د: هر کس از خانه خود یا غیر خانه

۹. د: کتب آداب فن: ل: کتب این فن ۱۰. د: چهار

۱۱. د: «دست و پا سفید... سفید باشد»

۱۲. ج و د: همچنین اسبی که دو پا و دست چپ آن سفید باشد و دست راست به رنگ بدن باشد آن را مطلق الیمین گویند: ل: همچنین اسبی که دو پای چپ آن سفید باشد و دست راست به رنگ بدن که آن را مطلق که از جمله عین دانند.

رنگ بوده^۱ باشد بسیار مبارک است. و اگر یکدست^۲ یا هر دو دست سفید باشد و پایها سفید نباشد آن را اعصم می خوانند و بد می دانند [آن را]. اما در صورتی که دو دست آن که^۳ سفید است اگر پیشانی سفید باشد چندانی بد نمی دانند و اعصم نمی گویند. و اگر یک پای^۴ سفید باشد آن را ارجل گویند^۵ و بد دانند خصوصاً اگر پای راست^۶. اما اگر به آن حالت پیشانی سفید باشد خوب می دانند و در اشعار عربی مدح آن هست. و اگر یک دست و یک پای برخلاف یکدیگر سفید باشد یعنی یکی از راست و یکی از چپ (۶۵) بد می دانند و بد آن را اشکال و اسب را مشکول می گویند^۷. و در تفسیر اشکال بعضی یکی از چهار دست و پای مطلق و باقی محمله و بعضی یکی از آن جمله محمله و باقی مطلق گفته اند. و آنچه اول مذکور شد اصح است. و بعضی گفته اند که اگر مشکول سفیدی در پیشانی داشته باشد مکروه نیست و اسبی که در سفیدی پیشانی، موی^۸ چند سیاه داشته باشد که آن اغره یا [غُرّه]^۹ شهبای گویند. و همچنین اگر به عوض غُرّه خطی سفید از چشم تا چشم کشیده باشد یا در سفیدی غُرّه خطی سیاه باشد که راه به بیرون نداشته باشد این هر سه قسم را بد می دانند. و اسب چشم کبود خصوصاً که یک چشمش کبود باشد که آن را خیف^{۱۰} گویند^{۱۱} بد است. و همچنین اسبی که بر زبانش خطی چند سیاه^{۱۲} یا در اندرون دهان یا بر خصیه یا در سفیدی^{۱۳} چشم نقطه های سیاه باشد^{۱۴}. یا در سیاهی چشم نقطه ها سفید یا بر خصیه مویهای سیاه داشته باشد. و همچنین اگر بعضی از تارهای موی دمش سفید و باقی به رنگ دیگر باشد بد می دانند. و بعضی گفته اند که اعصم اگر سمش سفید باشد بد است و الا چندان مکروه نیست. و اسبی که بر سینه اش به قدر یک شبر یا کمتر یا بیشتر خطی سفید باشد مبارک است.

- | | | |
|---|--------------|------------------------|
| ۱. ل: - بوده | ۲. ل: یک پا | ۳. ل: - آن که |
| ۴. ل: اما یک پای | ۵. ل: دانند | ۶. ل: پای راست باشد |
| ۷. ل: آن را اشکال گویند و اسب مشکول | | |
| ۸. ل: در سفیدی موی: ج: در پیشانی موی | | ۹. نسخه اساس و ج: قرحه |
| ۱۰. د: خیف | ۱۱. ل: دانند | |
| ۱۲. ل: «چند سیاه»: ج: چند سیاه باشد: د: خطی چند سیاه بر زبانش باشد | | |
| ۱۳. د: اندرون سفیدی | | |
| ۱۴. ج: و در اندرون دهان یا در خصیه مویهای سیاه داشته باشد یا در سیاهی چشم نقطه های سفید یا در سفیدی چشم نقطه های سیاه باشد. | | |

باب پنجم: در ذکر آنچه تعلق به هیأت اعضا دارد

گوش اسب می‌باید^۱ راست و تند چون گوش آهو باشد^۲ و به قدر بلند^۳ و از یکدیگر دور و تنگ سوراخ باشد و اندرونش پر موی نباشد، و سرش به طرف راست و چپ مایل و (۶۶) بیخس سست به مرتبه‌ای که مایل به افتادن [شود، نباشد]^۴ و بلندی استخوان میان دو گوش که محل رستن موی کاکل یابند^۵ و پیشانی بی‌گوشت چون پیشانی شیر و گاو^۶ و [دو] فرو رفتگی که در استخوان بالای چشم است تنگ و پر باید و برآمدگی بالای چشم زیاد بلند نباید^۷ و چشم هر چند سیاه و صاف باشد مانند چشم آهو بهتر است. و در وقت نگاه کردن باید نظر را بلند و چشم را گشاده دارد و تند نگاه کند و اگر بعد از تعب و ماندگی بسیار چشم را تنگ و نظر را افتاده داشته باشد یا به یک چشم نگاه کند و در جانب آن چشم مایل دارد^۸ چندانی عیب نیست و پلك چشم رقیق و تنگ باید و اگر غلیظ باشد به مرتبه‌ای که هنگام چشم بستن دشوار به یکدیگر رسد عیبی عظیم است و باید که نور نظرش^۹ ضعیف نباشد و شب‌کور نباشد. و استخوان بینی راست و بی‌گوشت باید و به هیچ وجه برآمدگی و فرو رفتگی نداشته باشد و سوراخهای بینی هر چند گشاده و نزدیک یکدیگر باشد بهتر است. و لبها^{۱۰} باریک و بلند و دهن فراخ و موضع برآمدن دندانهای آخرین یعنی^{۱۱} اضراس قوی و پهن باید. و میان لب و پیشانی هر چند دورتر و صفحه روی کشیده‌تر باشد^{۱۲} بهتر است. و مجموع سر و روی بی‌گوشت و نازک پوست و بلند و افروخته و فرجه میان روی و استخوان زیر گلو^{۱۳} فراخ باید چنانکه دو انگشت سراسر^{۱۴} گذرد. و از گردن جایی که به سر پیوسته است (۶۷) که عرب آن را فایق گویند بلند باید که اگر آنجا بلند باشد

۱. د: غمی باید ۲. ج: - باشد

۳. ج: به قدر خود بلند؛ د: به قدری بلند ۴. نسخه اساس: - «شود، نباشد»

۵. ج، د، ل: بلندی استخوان میان دو گوش که محل رستن کاکل است از هر دو یکسان دور باشد و به یکی نزدیکتر نباشد و موی کاکل بلند

۶. ج و ل، د: شیر و گاو پهن ۷. ل: نباید بود

۸. ج، ل، د: روی را به جانب آن چشم مایل دارد ۹. ج: دور نظرش؛ د: - نور

۱۰. د: - لبها ۱۱. ل: - «به صفحه روی... باشد»

۱۲. ج و ل و د: فرجه میان دو استخوان زیر گلو ۱۳. ل: دو انگشت سراسر کشیده

۱۴. ل: دو انگشت سراسر کشیده

تمام گردن بلند خواهد بود. و گردن هر چند بلندتر است بهتر است. و موی یال نیز بلند باید و دو گوشت پاره‌ای که بر دو طرف گردن می‌باشد آنجا که موهای ضعیف یال برآمده هر چند قویتر باشد بهتر و دلیل قوت گردن خواهد بود و گردن به قدر پهن باید نه زیاده^۱. و اسبی که گردنش کوتاه و گرد باشد آن را^۲ معیوب می‌دانند. و مجموع گردن از پشت افراخته‌تر و بلندتر و میانش از طرفین برآمده‌تر باید. و اگر اصل گردن یا میانش افتاده باشد مذموم است و برآمدگی که در آخر یال است بلند و از شانه دور و شانه پهن و پشت کوتاه و پر گوشت و افتاده و [سخت] باید^۳ چنانکه اگر دست^۴ زنند پشت را ندزد و کفل با پشت پیوسته و در مادیان کوتاه و در اسب نر بلند باید و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه رانها از یکدیگر دور باشند و در دو طرف کفل یکسان به مرتبه‌ای که هیچ یک برآمده‌تر از یکدیگر^۵ نباشد. و استخوان دم^۶ کوتاه و موی آن بلند باید^۷ و مکروه است که دم را به یک طرف مایل^۸ دارد و علت این عادت می‌باشد. و همچنین مکروه است که دم از کفل بیرون آمده‌تر^۹ باشد و این در اصل خلقت می‌باشد و زیر گردن آنجا که سینه‌بند گذرد پهن و اصل سینه نیز پهن و گشاده^{۱۰} باید. و دو گوشت پاره از دو طرف سینه بر می‌آید هر چند بیرون آمده‌تر باشد (۶۸) بهتر است. و برآمدگی هر دو یکسان باید و استخوانهای پهلوی و به یکدیگر پیوسته و شکم گشاده و کشیده باید. و دو خصیه مثل یکدیگر باشند و بسیار بزرگ و آویخته نباشد و اگر یکی از یکی بزرگتر یا در اصل یک خصیه داشته باشد معیوب خواهد بود، و ذکر بلند نیز مکروه و ناخوش^{۱۱} است.

و استخوان بازو که میانه شانه و ساعد است کوتاه و استخوان ساعد که پایینتر از بازو است و ذراع نیز گویند قوی و بلند و بی‌گوشت چون ذراع سگ تازی باید. و باریکی که میان ذراع است کوتاه و استخوان ساق پا نیز کوتاه و بی‌گوشت^{۱۲} و باریکی میانش بلند، و

۱. ل: گردن به قدر پهن باید که عبارت از یک شبر یا قدری زیاده

۲. ج: - آن را ۳. نسخه اساس: نخست باید؛ ل: - «و افتاده و سخت باید»

۴. د: - دست ۵. ل: دیگری ۶. ج و ل و د: استخوان دم راست

۷. ج: - باید ۸. د: - مایل ۹. ج: برآمده‌تر

۱۰. ج، ل، د: گشاده و پر ۱۱. د: - ناخوش

۱۲. ج: - «چون ذراع سگ تازی... بی‌گوشت»

همچنین استخوان^۱ بالای ساق بلند باید و همچنین گفته‌اند که وسط ساق پا را اگر از پیش ملاحظه کنند باریک باشد، و اگر از پهلو ببینند پهن نماید و اگر از عقب نظر کنند متوسط باشد. و زانو‌ها در بزرگی و کوچکی یکسان و موی آخر ساق سیاه و نرم و خردگان و دست و پا^۲ که عربان آن را راسخ و ترکان بخاؤلوق گویند قوی و کوتاه باید^۳ و سست نباشد.^۴ چنانکه سم گاهی به طرف راست و گاهی به جانب چپ مایل شود. و این عیب در پا بیش از دست می‌باشد. و همچنین باید که راست بر سم نباشد بلکه به قدر خمیدگی داشته باشد و این راستی در پا چندان عیب نیست، و سم پهن و سیاه و میان تهی باید و سرش (۶۹) به طرف راست یا چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند و عقبش تنگ باشد مذموم است. و از انوشیروان منقول است که گفت که بهترین اسبان آن است که سه عضو دراز و سه کوتاه و سه عریض و سه غلیظ و سه وسیع و سه صافی و سه سیاه باشد. اما سه عضو دراز گوش و گردن و رانهاست، و سه عضو کوتاه استخوان دم^۵ و خردگان و پشت راست، و سه عضو عریض^۶ پیشانی و سینه و گردن، و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب دست و پا و رانهاست و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر گردن و شکم است، و سه عضو صافی موی پال و پوست کفل و اصل سم است، و سه عضو سیاه چشم و لب و سم است.

باب ششم: در اتمام آنچه متعلق است به اندام و ذکر علامات نجابت و تندى

هر گونه اسبی [قابلیت]^۷ تربیت دارد مگر آنچه مهر چشم و بینی نداشته باشد، و آن دو نشانه است در دست و بازوها از طرف اندرون و دو نشانه در پای نزدیک زانو نیز از طرف اندرون، مانند جرمی که آتش دیده باشد سخت و به هم کشیده، و از کتب این فن چنین معلوم می‌شود که این نشانه‌ها از^۸ چشم و بینی است از این جهت که کره وقتی که در شکم مادر است سر خود را زیر شکم خود می‌دارد چنانکه چشمها در میان دستها و بینی در میان پایها واقع می‌شود و بدین سبب این نشانه‌ها به هم می‌رسد. پس اگر این علامتها چنانکه

۱. ج: - استخوان

۲. ل: پاچه

۳. ل: قوی و کوتاه نباشد

۴. د: بازو

۵. ج، ل، د: پهن

۶. ج: در اثر: د، ل: اثر

۷. ل: - «سست نباشد»

۸. نسخه اساس: قابل

مذکور شد نباشد معلوم می‌شود که در شکم مادر به حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست اما در کتاب من لایحضره الفقیه از (۷۰) محمد بن عیسی منقول است که گفت: «از منبع حقایق و دقایق امام جعفر علیه السلام پرسیدم که چرا میان دو دست چهارپایان دو نشانه می‌باشد به شکل داغ؟ آن حضرت فرمود که این موضع سوراخ بینی است وقتی که در شکم مادر بوده.»*

و این حدیث تکذیب سخن سابق می‌کند و به نظر عقل نیز دور می‌نماید که هرگاه چشمها در میان دو دست باشد بینی به میان پایها رسد. و بالجمله علت حدوث آن^۱ از دلایل نجابت است و اسبی را که خالی از این نشانه‌ها باشد معیوب و مذموم می‌دانند.^۲

و چنین گفته‌اند که دو استخوان که بر دو طرف زانوی دست است با یکدیگر موازنه باید کرد. اگر آنکه زیر زانو است بلندتر باشد از آنکه بالای زانو است^۳ آن اسب البته تند و دونده خواهد بود. و در پای خلاف^۴ این صورت اگر چه نادر و کمیاب است و خوش‌نما نیست بلکه اگر عکس این باشد به نظر خوشتر آید، اما از عمده علامات تند و دوندگی شمرده‌اند. دیگر از علامات نجابت آن است که بلندی رواز میان هر دو سوراخ بینی تا میان هر چشم مساوی باشد با استخوان بازو و از آن بلندتر نباشد. و اهل هند در این باب اهتمام تمام دارند و این را نشان عمده خوبی^۵ می‌دانند. و دیگر علامات آنکه بلندی گردن از محل رستن موی کاکل تا سر دوش که آخریال است مساوی باشد با مجموع پشت و کفل که اول آن سر دوش و آخر او محل^۶ فرو رفتگی دم است.

و در وسعت سوراخ بینی (۷۱) نیز مبالغت بسیار کرده‌اند^۷ که در دویدن از رهگذر نفس زدن^۸ عاجز نشود و گاه باشد که اسب تمام خلقت خوش صورت را بدین علت بینی

* من لایحضره الفقیه، ج ۲، «باب الرقعتین فی باطن یدی الدابه»، بیروت، ص ۱۸۹.

۱. ج. ل: علت حدوث آن هر چه باشد

۲. ل: است

۳. ل: «بلندتر... است»

۴. ل. و. د: در پا خلاف این یعنی آنچه بالای زانو است بلندتر از زیر می‌باید؛ ج: در خلاف این معنی آنچه

بالای زانو است بلندتر از زیرین باید.

۵. ج: نشان خوبی و عمده؛ د. ل: نشان عمده در خوبی

۶. ج: محل

۷. ج: مبالغه نموده‌اند؛ ل: مبالغه بسیار نموده‌اند

۸. ل: نفس کشیدن

شکافند و بد هیأت کنند.^۱ و در وقت دویدن باید که دست را بلند کند چنانکه به موضع گذشتن تنگ نزدیک شود اما به شرطی که سر سم آن قدر بلند نشود بلکه آویخته باشد. و چنین منقول است که:

عبدالرحمن بن امّ الحکم وقتی^۲ که حاکم کوفه بود هزار اسب را در معرض دوانیدن آورد و ابن قیصر اسدی^۳ را که به اسب شناسی^۴ مشهور و معروف بود طلبید و سؤال کرد که از این هزار اسب کدام یک سبقت می گیرد؟ اشاره به مادیانی کرده گفت این اسب بر همه پیشی می گیرد، اما همان لحظه خواهد مرد.^۵ از ابن قیصر^۶ پرسیدند به چه سبب این حکم کردی، گفت که^۷، این مادیان از همه تندتر است^۸ و در رفتار يك شانه را بلند می گرفت^۹ و دیگری را می گذاشت، و مجموع دست و پای راست و همچنین دست و پای چپ را به سرعت حرکت می داد و دو دست را به طریق بر می داشت که [به] موضع گذشتن تنگ نزدیک می شد و اینها علامات جلدی و تندى اسب است. پس پرسیدند که چون دانستی که خواهد مرد؟ گفت^{۱۰} سوراخ بینی اش تنگ بود در نفس زدن عاجز می شد.

باب هفتم: در دواير و ساير علامات

هر پیچش که در موی به هم رسد به اعتبار شباهت آن را دایره گویند. و دایره در چهار موضع به اتفاق شوم و مذموم است: اول میان سینه، دوم سر دوش یا حوالی آن، سیم دوطرف (۷۲) ران از چپ و راست آنجا که اسب گاهی دم خود را می زند یعنی تهی گاه، چهارم میان پیشانی. چنین گفته اند که اگر در میان پیشانی يك دایره باشد خوب است اما اگر دو دایره باشد بسیار بد است.^{۱۱}

۱. ل: + «که در نفس کشیدن عاجز نشود»
 ۲. ج: - وقتی
 ۳. ج: ابن اويس اسدی
 ۴. ل: اسب دوانی و اسب شناسی
 ۵. ل: + «و بعد از آنکه اسبان را دوانیدند همان مادیان از همه بگذشت و همان لحظه مرد»
 ۶. ج: ابن اويس
 ۷. ج: - «گفت که»
 ۸. ج: + «گفت دیدم که»
 ۹. در نسخه اساس و ل: می گیرد؛ د: می کرد؛ ج: می گرفت، که به نظر اصح می آید.
 ۱۰. ج: گفت برای آنکه
 ۱۱. د: ل: این ترتیب رعایت نشده است

و دیگر دواير که در اسب می باشد بعضی مکروه می دانند^۱. و طایفه ای از متأخرین گفته اند بر دو استخوان که از طرف راست و چپ زیر گوش برآمده اگر دایره باشد بد است. و بر بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر دو دایره باشد بسیار خوب است، و اگر يك دایره باشد یا اصلاً در آن موضع دایره نباشد بد است و چنان است که اسب يك چشم یا بی چشم باشد. و اگر در عرض گردن دایره باشد چنین گفته اند که اگر به دوشش نزدیک باشد^۲ مکروه است و اگر به سر یا سینه نزدیکتر است خوب است و اگر در زیر گردن بر اطراف دو دایره باشد^۳ مبارک است و بر پهلوی آنجا که پای سوار است دایره مکروه است. خصوصاً جانب راست و اگر^۴ بر ذراع^۵ از طرف بیرون یا اندرون دایره^۶ باشد بعضی مکروه دانسته اند.

و اسب وقتی که بسته است اگر سر را به جانب راست و چپ، اکثر اوقات، حرکت دهد بد می دانند. و اسبی که بر دو جانب گردن یا سینه چون دو بادام فرو رفتگی داشته باشد مبارک است، و از اهل هند منقول است که دایره زیر کاکل^۷ را خوب می دانند. و همچنین اگر لب بالا دو دایره باشد نزدیک به یکدیگر خوب می دانند.^۸ و اسبی که به رو و سینه اصلاً دایره نداشته باشد بد می دانند. و همچنین دایره ذراعیه و دایره زیر گوش را (۷۳) بد می دانند و اگر در زیر چشم یا زیر زانو دست و پای از طرف اندرون یا بر لب زیرین دایره باشد مکروه می دانند. و دندان بلند که از لب بلندتر باشد یا آنکه دو دندان از سایر دندانها بلندتر باشد. و همچنین اسبی را که بهوده دست بر زمین زند بد می دانند.^۹ و دعوی می کنند که اگر اسبی متصف به آن علامات باشد هرگز بیمار نمی شود،^{۱۰} پیر نمی گردد و نمی میرد، و از این مقوله سخنان که هیچ عاقل در تکذیب آن تأمل ندارد. و حکایتی غریب در این مقام منقول است که: طایفه ای از اهل هند موسم آمد شد کشتی در عدن بودند. شخصی اسبی در معرض فروخت داشت. مردم هند که آن اسب را دیدند رغبت تمام به خریدن نمودند و بسیاری بر

۱. ج: غمی دانند ۲. ج، د، ل: به دوش نزدیک است

۳. ج، د، ل: و در زیر گردن بر اطراف سینه اگر دو دایره باشد ۴. ج، د، ل: - اگر

۵. ل: بر راست ۶. ج، د، ل: اگر دایره ۷. ج: موی کاکل

۸. ج: - «و همچنین اگر... خوب می دانند»

۹. ج و ل و د: + «و بعضی علامات دیگر گمان دارند که خوب می دانند»

۱۰. ج و د: که اگر کسی متصف به این علامات اسبی داشته باشد

قیمتش افزودند و به تسعیر^۱ تمام خریدند. شخصی از ایشان سؤال کرد که این اسب چه خوبی دارد؟ گفتند هرگاه پادشاهی اسبی بدین علامت داشته باشد صد سال عمر می‌کند و هرگز بیمار و پیر نمی‌شود.^۲ و بعد از آن به جانب هند روان شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کسی به مزده آن فرستادند، و از جانب او نیز احکام و [نوشته‌ها] مشتمل بر سفارش و تأکید خدمتکاری آن اسب^۳ [می‌رسید]. تا هنگامی که به در خانه پادشاه رسیدند و او را خبردار کردند، از غایت خرمی و خوشحالی^۴ با حضار مجلس به استقبال شتافت و چون به در خانه رسید با رفقا آن اسب را سجده کرد. پس متوجه^۵ یکان یکان از اعضایش شد. وقتی که به عقب آمده کفل را می‌دید اسب لگدی بر (۷۴) سینه پادشاه زد و همان لحظه رشته حیات که شیرازۀ التیام نفس و بدن است گسیخته شد و آن خرمی به شومی مبدل شد.^۶ و این معنی تنبیه است بر آنکه ملخص^۷ گمان و توهم این قسم اعتقادات نباید داشت و بی دلیل قطعی و حجتی شرعی فریفته سخن یاران خود نباید شد، و جز خدای عالم را سجده نباید کرد.

باب هشتم: در بیان اقسام اسبها و خواص هر يك

بدانکه بهترین اقسام اسبی است که پدر و مادرش عربی اصیل باشد و اسبان طوایف عرب چندان با یکدیگر تفاوت ندارند. و از همه بهتر اسب جماعتی است که در حوالی کوهستان و زمین صلب نشیمن داشته باشند^۸ از این جهت که دست و پای کره از آغاز تولد به سنگلاخ و زمینهای سخت عادت می‌کند و مشق ریاضت می‌رساند. و این قسم را که عربی خالص باشد عتیق^۹ گویند. و در دوانیدن^{۱۰} از همه اسبان^{۱۱} پیش باشد؛ و در اقسام جنگ و بازی که محتاج به حرکت‌های مختلف باشد اطاعت و فرمانبرداری بیشتر از سایر مراکب می‌نماید. و شکل و جمالش^{۱۲} در نظر از همه^{۱۳} خوشتر جلوه‌گر^{۱۴} است؛ و در طلب هرگونه خواهش و

- | | |
|-----------------------|---|
| ۱. ج و د: سعی؛ ل: شوق | ۲. ل: پیر و غمناک؛ ج و د: پیر و غمناک و بیمار |
| ۳. در سایر نسخ - اسب | ۴. ج: خشنودی |
| ۵. ج: متوجه ملاحظه | ۶. ج: به سوگواری مبدل گشت |
| ۷. ج، ل، د: به محض | ۸. ج: دارند |
| ۹. نسخه اساس: علیق | ۱۰. ج و ل و د: دویدن |
| ۱۱. ج: - اسبان | ۱۲. د: شایلیش |
| ۱۳. ج: از همه در نظر | ۱۴. ل: جلوه‌گرتر |

گر بختن از هر قسم مکروه سایر مراکب به گردش نرسند.

اما چون اسبان جماعتی که در بادیه می‌باشند^۱ نازک اندام می‌باشند و اکثر در صحرای هموار و زمینهای نرم نشو و نما یافته بر زحمتهای سختیها چندان صبر ندارد، و در دویدن نیز زود عاجز می‌شوند^۲ به خلاف اسبان ترکی که به عربی (۷۵) بر ذون گویند چون در اصل خلقت کوتاه خانه و گرد جثه و درشت استخوان می‌باشند و در نمایش و تندى و پیچ و خم و برکت به اسب تازی نمی‌رسند، اما تاب ریاضت و صبر زحمت بیشتر دارند و چون مولد و منشأ و موطن ایشان اکثر در کوهستان و زمینهای صلب است از آغاز تولد دست و پای ایشان به سختی خو کرده و استخوان ایشان کمال صلابت می‌دارد. و بعضی همین معنی را باعث آن می‌دانند که ابلق در ترکی بسیار و در عربی کم است، از این جهت که فحل و مادیان در وقت ازدواج اگر کوه و دشت و بیشه^۳ و آب و سبزه^۴ و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند نیز نطفه به‌الوان مختلف صورت می‌پذیرد، و اگر همین ریگ روان یا صحرای هموار یکسان در نظر است نطفه به یک صورت می‌بندد.^۵ و گفته‌اند که اگر کسی رغبت به تحصیل ابلق ملّمع^۶ داشته باشد باید که در وقت ازدواج جامه یا چیز رنگارنگ به هیأتی که اسب را الفتی با آن باشد به‌طریق که خواهد در نظر اسب بدارد، و این معنی وسیله اختلاف الوان کره می‌شود و اسبان ترکی اکثر راهوار و بر سیل ندرت بعضی تند و دونده می‌شوند.^۷ چنان‌که نقل کرده‌اند که یابویی در دو شب و یک روز نود فرسنگ تاخت کرده؛ اما بیشتر کند و کاهل می‌باشند و عرب مطلق مرکب کند، خصوصاً یابو را کودن می‌گویند و آدم کم شعور را تشبیه به یابوی کودن می‌کنند.

و قسم سیم از اسب آن است که پدرش عربی و مادرش کودن باشد و آن را هجین^۸ [گویند]. قسم دیگر (۷۶) که عکس باشد یعنی پدر کودن و مادر عربی مقرر گویند. و این

۱. ج و ل و د: - «اسبان جماعتی... می‌باشند»

۲. ج و د: در رویدن زود از جای می‌رود و نیز عاجز می‌گردد

۳. ج: بیشه پر آب ۴. ج: + «با هم نزدیکی کنند»

۵. نسخه اساس: می‌بندند

۶. ج: ابلق یا محجل؛ ل و د: ابلق یا ملّمع یا محجل

۷. ج: در وقت سواری بعضی تند و بعضی دونده می‌شوند. ۸. نسخه اساس: همچین

دو قسم در بعضی صفات به پدر شبیه و بعضی به مادر مایلند. و در حدیث ثواب داشتن «هجین و بردون»^۱ آمده چنانچه در باب اول ازین مرحله مذکور شد. و نیز (در) کتاب کافی از ابن طیفور روایت شده که گفت:

سَأَلَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا شَيْءٌ تَزَكَّبُ^۲ قُلْتُ جَمَارًا فَقَالَ بِكُمْ ابْتِغَتْهُ قُلْتُ ثَلَاثَ عَشَرَ دِينَارًا فَقَالَ إِنَّ هَذَا هُوَ السَّرَفُ إِنْ تَشْتَرَى جَمَارًا بَثَلْتَ عَشَرَ دِينَارًا وَتَذَعُ بَرْدُنَا قُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنْ مُؤَنَةَ الْبَرْدُونَ أَكْثَرُ مِنْ مُؤَنَةِ الْجَمَارِ فَقَالَ الَّذِي يُمُونُ الْجَمَارَ هُوَ يُمُونُ الْبَرْدُونَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ مَنْ ارْتَبَطَ دَابَّةً مُتَوَقِّعًا بِهَ امْرَأَةٍ وَ يَغِيظُ بِهَ عَدَدْنَا وَ هُوَ مَنْسُوبٌ إِلَيْنَا أَدَّرَ اللَّهُ رِزْقَهُ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ وَ بَلَغَهُ أَمَلُهُ وَ كَانَ غَوْنًا عَلَى حَوَائِجِهِ*

یعنی پرسید از من حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که بر چه سوار می شوی؟ گفتم بر الاغ. گفت^۳ به چند خریده ای آن را؟ گفتم به سیزده دینار و مراد از دینار یک مثقال طلای شرعی سکه دار است. فرمود این اسراف است که الاغی به سیزده دینار بگیری و یابویی نگیری. گفتم ای سید^۴ من خرج یابو بیشتر است از خرج الاغ. پس فرمود آنکه مؤنت و خرج الاغ را می دهد یابو را نیز می دهد.^۵ مگر ندانسته که هرکس چهارپای ببندد که از آن توقع اعانت در معامله ما یعنی جهاد در رکاب امام زمان داشته باشد و خشمگین (۷۷) سازد به سبب آن دشمن و آن کس منسوب به ما و شیعیان ما باشد، هر آینه حق تعالی پیاپی می رساند روزی او را و گشاده می گرداند سینه و دل او را و می رساند به او آنچه می خواهد و بوده باشد^۶ آن چهارپا جهت برآمدن حاجات او.

و چنین ظاهر می شود که ابن طیفور قدرت بر خریدن اسب عتیق^۷ نداشته و اگر نه آن حضرت او را به خریدن یابو مأمور نمی ساخت و به تحصیل عتیق^۷ امر می فرمود.

۱. نسخه اساس: همچنین دردون

* ذوق کافی، «باب الدواجن، باب ارتباط الدابة و المركوب»، ج ۶، ص ۵۳۵.

۳. د: فرمود

۴. ج و ل و د: سید و سرور

۵. د: «یابو را نیز می دهد»

۶. ج و ل و د: مددی است

۷. نسخه اساس: عتیق

باب نهم: در فرق میان مادیان و فعل در بعضی اوصاف و ذکر مجمل از صفات ذمیمه

آنچه قبل از این مذکور شد از شکل و اندام و علامات مشترک است میان هر دو قسم مگر بلندی و کوتاهی کفل چنانکه ایامی به آن واقع شده. و همچنین کوتاهی گردن در مادیان آن مقدار عیب نیست که در اسب نر. و میان دوران مادیان تنگتر بهتر است و اگر فراخ باشد پایش سست خواهد بود. و دیگری آنکه^۱ بسیار خفتن در مادیان عیب است و اگر اسب نر بسیار بخوابد و در خواب ناله کند پسندیده است. و همچنین در علف خوردن فعل باید آهسته آهسته علف خورد و ساعت به ساعت سر برداشته زمانی توقف نماید، به خلاف مادیان که باید علف را به زودی تمام بخورد و توقف نکند.

و در ترجیح یکی از این دو قسم بر دیگری از هر طرف سخنان گفته اند و در طریق عامه از حضرت رسالت پناه صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سَلَّم ترغیب برداشتن [مادیان] (۷۸) روایت شده از این جهت که هم منفعت سواری حاصل می شود و هم کره می آورد. یکی از شجاعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ هرگز بر اسب نر سوار نمی شد. از سبب آن پرسیدند. گفت فعل نجیب در اثنای حرکت^۲ بول را محبوس می دارد و گاه باشد که به این^۳ نیز بترکد، به خلاف مادیان که هرگاه ضرور باشد آب می اندازد و بدین سبب آسیبی نمی پذیرد. و بعضی مطلقاً فعل را بهتر می دانند؛ از این جهت که توانا تر و صبور تر می باشد. و آنچه به تحقیق پیوسته از قدما منقول است که [در] غارها و شبیخونها [و] سایر مواضعی که اختفا و پنهانی مطلوب باشد مادیان چون کمتر شیهه می کشد بهتر است و در جنگ صف یا قلعه گیری فعل مناسب است، چه قویتر و جهنده تر^۴ و تندتر می باشد. و در مشقتها و زحماتها اسب خصی از این جهت که صبر و تحمل زحمت بیشتر دارد. و اکثر اقسام اسب خصوصاً فعل گاهی اخلاق ناخوش می دارد^۵ که بعضی از آنها به

۱. ج. ول و د: - آنکه ۲. ج: حرکت و دویدن ۳. ج. ول و د: بدین علت

۴. ج. و د: - جهنده تر

۵. ج: گاهی اداهای اختلاف و ناخوش به هم می رساند؛ د: و بعضی از اسبان [؟] و افعال ناخوش می دارند

معالجه و تدبیر زایل می‌شود و بعضی قابل علاج نیست. و چون در شناختن اسب معرفت این عیوب ضرور است مجملی در این باب مذکور می‌شود. از آن جمله کوری و گنگی به این طریق معلوم می‌شود که از آوازاها و اشکال مهیب متأثر نشود و اگر مادیان را ببندد شیهه نکشد. و از جمله عیوب نیز آن است که چپ باشد، یعنی [هنگام] داخل شدن آبها یا برآمدن بر جایهای بلند دست چپ را پیش گذارد و این عیوب نیز (۷۹) در اصل خلقت باشد.

اما آنچه اکثراً حادث می‌شود اول حرون است^۱ که از همه بدتر است و آن چنان باشد که در موضعی بایستند و هر چند تازیانه بدو زنند حرکت نکند، و دیگر ترسناکی که از اکثر چیزها برمد. و دیگر دندان گرفتن و لگد زدن و گاه باشد که چون سباع شود. و دیگر سرکشی چنانکه دهنه و لجام را به دندان گرفتن گیرد و هیچ‌گونه باز نایستد و حرکت‌های ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن گرداند.^۲ دیگر آنکه در رفتن یا دویدن به جانب راست و چپ میل کند.

و گاه باشد که به هر دو طرف رود و به هیچ وجه درست نرود و شموسی^۳ کند. و آن منع کردن است از سواری، و گاه این معنی نسبت با یک شخص خاص باشد به سبب عداوتی. بعضی اسبان خصوصاً ردیف را مانع می‌شوند.

و دیگر منع زین و لجام کردن و مضایقه در نعل بستن. اما اکثر اسبان بد نعل قوی و سخت سم می‌باشند و تاب ریاضت می‌دارند.

و دیگر عثار که سکندری گویند از سستی دست و پا یا از کاهلی و گاه علت آن امراض سینه باشد. و دیگر خفتن در آب یا ریگ روان. دیگر بسیار افشاندن دم بر اطراف و گاه باشد که در آلودگی به بول و سایر کثافت‌ها این حرکتها بیشتر واقع شود.

و هر چه^۴ از عیوب مذکوره علاج‌پذیر است علاج آن در موضع مناسب مذکور خواهد شد. و بعضی احوال را از جمله عیوب شمرده‌اند اگر چه بدنام است اما اسب احوال را مبارك (۸۰) می‌دانند و می‌گویند دلدل احوال بوده.

۲. ج و ل و د: بر کند

۱. نسخه اساس: صرونی است

۴. ج: هر یک

۳. چموشی

مرحلهٔ ثانیه: در آداب تربیت و شرح
مبالغه^۱ و ذکر سایر مراکب

و آن نیز بر نه باب مشتمل است

باب اول: در متعلقات ازدواج و تربیت کره تا هنگام سواری

فحل و مادیان هر دو نجیب و خوش رنگ باید و اگر پنج ساله باشند بهتر است. و مادیان پیش از آنکه به سال چهارم رسد فحل نباید^۱ افکند، از این جهت که مغز استخوان در سال سیم قوی می‌گردد، پس اگر در آن سال آبستن باشد هم مادیان ناقص می‌ماند و هم کره ضعیف و بی‌قوت خواهد بود.

باید که اول مادیان را سواری کنند چنان که اندک میلی به لاغری کند و بعد از آن فحل و مادیان را مکرر^۲ به یکدیگر نمایند تا هنگامی که آثار رغبت ظاهر گردد از هر دو جانب، و بعد از افکندن فحل یک هفته صبر باید کرد، و بعد از هفته اگر رغبت باشد بجهانند^۳ و همچنین تا سه نوبت. پس اگر در یکی از این مراتب بار گرفته باشد بعد از چهل روز مستحکم می‌شود. و علامتش آن است که رغبت ندارد و فحل را مانع می‌شود. و علامات دیگر آنکه سر پستانها سیاه می‌شود، و همچنین گفته‌اند که اگر اول^۴ جانب راست از پستان راست شروع در ورم و سیاهی کند کره نر خواهد بود والا ماده.

و از رُمیان منقول است که در وقت اجتماع اگر باد جنوب نوزد^۵ کره ماده صورت

۱. ل: پیش از آنکه به سال رسد فحل نباشد

۳. ج: باز بجهانند

۴. ج: -اول

۲. ل: -مکرر

۵. ج: ول: بود

می‌بندد. و نیز از ایشان نقل شده^۱ که بهترین اوقات جهت فحل فکندن چهار ماه (۸۱) کانون الآخر و شباط و آذار^۲ و نisan است، که پنجاه و یکروز بعد از نوروز جلالی به انجام می‌رسد. و فارسian را اعتقاد این است که بهترین فصول از بیست و دوم آذر ماه تا بیست و سیم اسفند است که مجموع سه ماه و یکروز باشد و آخرش دوازده روز قبل از^۳ نوروز است و ظاهراً این معنی نسبت به سردی و گرمی بلاد متفاوت می‌باشد. و ضابطه آن است که ملاحظه حال کره نماید که در وقت اعتدال هوا اول دمیدن^۴ علف متولد شود. و مدت حمل به اتفاق کمتر از نه ماه نمی‌باشد و در اکثر آن خلاف کرده‌اند و بعضی یازده ماه و هشت روز گفته‌اند و جمعی یازده ماه و یازده روز گفته‌اند و طایفه‌ای دوازده ماه و دوازده روز تجویز کرده‌اند. و کره هر چند در شکم بیشتر بماند قویتر خواهد بود و باید که در آن مدت مادیان را ندوانند و سواری بسیار^۵ نکنند و به هیچ وجه زحمت نفرمایند.^۶

و بعد از تولد بهتر آن است که یکسال شیر مادر بخورد و اگر به سبب آبستنی یا مانعی دیگر میسر نشود، به شیر حیوان دیگر پرورش دهند. و بعضی خرمانیز می‌دهند.^۷ پس اگر خواهند که به زودی فربه شود و قابل سواری شود و رنگ بدن و مویش صاف گردد^۸ شیر گاو و اگر غرض سبکی^۹ در بدن باشد شیر گوسفند، و اگر قوت و سختی استخوان مطلب باشد شیر شتر بدهند. و بعضی همان چند روز اول به علف عادت می‌دهند و بعد از آنکه استخوان به قدر سخت شده باشد جو می‌دهند، از این جهت که از سایر حبوبات (۸۲) و به جهت سینه بهتر است. و بعضی ذرت می‌دهند^{۱۰}، از این جهت که قوت^{۱۱} بیشتر دارد و استخوان را به زودی قوی می‌گرداند، و بدین سبب هر قدر جو تواند خورد اگر ذرت دهند نصف آن باید داد.

و بهترین تربیتهای کره آن است که در زمینهای سخت و در سنگلاخ، آنقدر که دشوار

۱. د: «و نیز از ایشان نقل شده»

۲. نسخه اساس: ازین

۳. ج و ل: «اعتدال هوا اول دمیدن علف»

۴. ل: نرسانند

۵. ج و ل: بسیار

۶. ل: پس اگر خواهند بزرگ و قابل سواری شود و به رنگ آید و صاف شود

۷. ج: سبکی و درندگی

۸. ج: قوت و توانایی

۹. د: «و بعضی همان... ذرت می‌دهند»

۱۰. ج: قوت و توانایی

۱۱. ج: قوت و توانایی

نباشد، از عقب مادر بدوانند که سم و استخوان او به صلابت و سفتی برآید. و اگر متوسط الخلقه باشد یعنی بسیار قوی و بسیار ضعیف نباشد یک سال و نیم سواری نباید کرد و بعد از هیجده ماه^۱ شروع در سواری کنند؛ چه اگر قبل از آن سوار شوند پشت و دست و پاسست و مزاج ضعیف می‌گردد، و اگر از آن مرتبه تأخیر کنند البته سرسخت^۲ و دست و پاسنگین می‌شود. و بعضی گفته‌اند مادیان را در چهارده ماهگی سوار باید شد، و اگر چه زیاده ضعیف یا قوی باشد تأخیر و تقدیم سواری جایز است.

باب دوم: در آداب سواری

اول که زین بر پشت کره گذارند هر چند تندی و بدخوبی کند پسندیده است. از این جهت که علامات سختی و توانایی است. و اگر در آن وقت بدخو نباشد سست و کاهل خواهد بود. و اگر زیاده سرکشی کند جدار بر دست و پا و کمند بر گردن افکنند. و اگر در زمین هموار میسر نشود میان آبی عمیق برده به جدار و کمند مقید سازند، و دو سه روز اول بی آنکه کسی سوار شود قدری راه بگردانند و هر روز مقداری افزایشند. آنگاه شخصی کوچک و صاحب وقوف سوار شود (۸۳) چه در اوایل اگر سوار سنگین برو نشیند دست و پا و پشت سست شود و چندانی ترقی نکند. باید که آهسته آهسته آن مقدار که دشوار نباشد^۳ روز به روز قدری بر مسافت زیاده کند و بعضی روزها استراحت فرماید و سوار نشود و این امور نظر به ضعف و قوت کره مختلف می‌شود.

و عنان را درست باید گرفت که به هیچ طرف مایل نباشد و زیاده سست نباید داشت و سخت نباید کشید و باید که میل و اعتدال سوار بران و رکاب بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب سبک دارد و به عقب میل نکند^۴ مگر در مسافتی نگون. و از هر چه کره رم کند به آهستگی نزد آن باید برد. و گاه باشد که درشتی نیز باید کرد و از مواضع بلند و جایهای وسیع مانند جداول و غیر آن بجهانند. و در اثنای رفتار باز ندارند که باعث حرونی^۵ می‌شود.

۱. د: هشتده ماه ۲. ج و ل و د: سرسخت و حرون

۳. ل و د: «باید که آهسته راند آن مقدار که دشوار نباشد»؛ ج: «باید که آن مقدار براند که دشوار نباشد.»

۴. نسخه اساس: کند ۵. نسخه اساس: حرونی

و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگامی که رفتار ایبه که قسمی است عیان و معروف میان ترکان قائم شود و علامتش آن است که پاها را به جای دست رساند یا گذراند. و هرچند بیشتر گذراند بهتر است. و چون درین رفتار چابک شود، گاهی باید دوانید و در دوانیدن تعلیمها باید داد، که از راست و چپ بگردد، به اندک اشاره بایستد و بعد از آنکه در ایبه تند شده، و دویدن را به حد کمال رسانیده باشد تعلیم پویه باید کرد. و آن مرتبه‌ای است از دویدن به حد کمال و تندی زیاده. و نیز گرگ دو باید آموخت و آن میانه رفتار و دویدن است، و این دو قسم در مسافتهای دور که قطع آن بزودی مطلب (۸۴) باشد ضرور می‌شود. و از این جهت که دوانیدن در آنقدر مسافت باعث هلاک اسب می‌گردد و به رفتار هموار راندن فرصت وفا نمی‌کند. و قسمی دیگر که عربان آن را محجله^۱ و ترکان یورقه گویند، روش استر و یابوست. و در اسب عربی نادر می‌باشد مگر به زحمت بسیار بیاموزد. و هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن مرتبه نماید و هیچ یک را با دیگری آمیخته نگرداند، و دیگر تعلیمها که در جنگ ضرور می‌شود باید کرد مانند گردشها و جستنها و ایستادنها هر یک در جای خود.

و آلت تعلیم چهار چیز است: عنان از این جهت که به دهنه پیوسته است، و رکاب و چوب تعلیمی و تازیانه. و اما در ایبه عنان را درست باید گرفت و گاهی با رکاب یا تعلیمی اندک^۲ اشاره باید کرد که به قدر^۳ خبردار شود و قطره را تند گرداند. و اگر در روش غلط به اشاره عنان آگاه گرداند و در محجله^۴ این دو اشاره زیاده‌تر باید که پیوسته رکاب و تعلیمی قطره را بیفزاید و به عنان هموار شود، و در گرگ دو باز از آن صریحتر و تندتر و در پویه و تاختن چندان احتیاج به عنان [نباشد]. و اکثر اوقات از مهمیز تنها مقصود حاصل نمی‌شود، اما در قسم ثانی گاه باشد که محتاج به تازیانه شود. و در بازداشتن مدار بر عنان است. و اسبی را که اخلاق بد باشد لجامهای مختلف بر سر کنند تا مگر یکی از آنها در تعلیم^۵ مؤثر باشد.^۶

۱. نسخه اساس: معجله
۲. ل: اندک
۳. ل: قدری
۴. نسخه اساس: همجله
۵. عبارت «در تعلیم» حاشیه نسخه اساس نوشته شده است.
۶. ل: آید؛ د: شود

و از عمده^۱ آداب سواری آن است که در وقت پا گذاشتن بر رکاب بگوید:

بِسْمِ اللَّهِ وَلَا خَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لَمُقَرَّرِينَ*

یعنی سوار می‌شوم به مدد کاری نام خدا و هیچ بازگشتی از بدی و توانایی بر نیکی نیست مگر به سبب او، و سپاس و ستایش خدایی را که راه غود ما را به این سواری و نبودیم ما به مرتبه‌ای که خود را بیایم اگر او ما را راه غی غود، پاک و منزّه است از هر چه، نشاید، آن کسی که مسخر گردانید از برای ما این چهار پایان را در حالتی که در قوت به او برابر نبودیم و حریف او غی شدیم^۲

و در کتاب کافی و تهذیب از سرور کاینات علیه‌وآله افضل الصلوات روایت شده که هر که^۳ در وقت سواری این کلمات را بگوید محفوظ می‌ماند او و چهارپای او تا هنگامی که فرود آید.

باب سیم: در ازاله اخلاق ذمیمه

آنچه قبل از این از صفات و اخلاق مذمومه^۴ مذکور شد چون اکثر از ناشایستگی و بی‌وقوفی سوار حادث می‌شود چاره آن است که به ملایمت و درشتی در دفع آن سعی کنند که آن عادت را بالکلیه فراموش و دفع کند. و اگر سبب آن فرهی و توانایی زیاده باشد به ریاضت و سواری زایل گردانند، و بعضی اسبی را که حرونی کند و در هر یک موضع بایستد آهن پاره گرم کنند و بر سر ذکر با ناف او گذارند که بترسد، و گاه باشد که سواری به وی نفع کند^۵ و شیخ جلیل‌القدر علی بن طاووس علوی در کتاب امان‌الاحطار^۶ نقل کرده که این آیت را بنویسد و در گردن اسب حرون بیاویزد و برگوشش بخواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ**

د. ۱ - عمده

* فروع کافی، «باب الدواجن، باب نوادر فی الدواب»، ج ۶، بیروت، ص ۴۰.

۲. ج: نبودیم ل: - «هرکه» ۳. ج: ذمیمه

۵. ج: به تعویذ بر طرف شود ۶. نسخه اساس: امان الاحضار

** سورة یس: ۷۱ و ۷۲

و سرکشی و دندان گرفتن به تربیت زایل نشود، چاره آن کندن دندان و خصی کردن است. و بعضی از اسبان سرکش را گفته‌اند که يك مهره پشت زیاده از اسبان دیگر دارد که در دوانیدن آن مهره به درد آید، چندان می‌دود که سوار را بیندازد و این قسم قابل علاج نیست. و در شموسی نیز لطایف تدبیرات تأثیر می‌کند. و چنین روایت شده که در شب معراج هنگامی که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله اراده سواری نمود، براق شموسی کرد، پس جبرئیل علیه‌السلام دست بر یال او گذاشت، و گفت شرم نداری از آنچه می‌کنی به خدا سوگند که سوار نشده است بر تو بنده‌ای از بندگان خدا بیش از محمد عزیزتر و گرامی‌تر به نزد خدا از تو، پس عرق شرم بر جمیع اعضای براق ظاهر شد، و قرار گرفت تا آن حضرت بر او سوار گشت.*

و بعضی اسبان^۱ مانع النزول می‌باشند و بعضی هنگام فرود آمدن حرکتهای ناخوش می‌کنند که مانع فرود آمدن سوار باشد، و اکثر علتش آن است که زخمی داشته در پشت و هنوز چرك آن پاك نشده و ظاهرش به هم آمده است و آن چرك در آن میان مانده به سبب خارش پشت از حرکت سوار اسب را خوش می‌آید و مانع فرود آمدن می‌شود. علاجش آن است که: موضع زخم را بشکافند و هر کثافتی که داشته باشد بیرون آورده به قانونی چند که در مرحله معالجات مذکور می‌شود، بسازند.^۲

و منع از نعل اگر (۸۷) علت آن ناشایستگی نعلبند باشد که از آغاز رمیده و ترسیده، به لطایف چاره گر شوند. و اگر سبب خشکی و سختی سم باشد دو سه روز بیشتر^۳ چرب کنند که تراشیدن دشوار نباشد و نشکند و زیاده از قدر ضرورت نگیرند. و از جمله آداب نعل بستن آنکه اگر سم اسب به یک طرف مایل باشد از آن طرف زیاده‌تر بگیرند و از جانب دیگر کمتر و نعلی که اطرافش متفاوت^۴ باشد نبندند چنانچه طرف قوی از نعل به جایی افتد که کم گرفته‌اند و طرف نازک به جایی که زیاده گرفته‌اند. و گفته‌اند که اگر چند نوبت چنین کنند آن کجی زایل می‌شود. و در سکندری اگر علت آن کاهلی باشد البته زجر و

* احتمالاً از کافی نقل شده است، ولی در مراجعه به فهرست کافی چنین حدیثی مشاهده نشد.

۱. ل: - اسبان ۲. د: زخم را بسازند ۳. ل: بیشتر سم را

۴. ل: - متفاوت

تأدیب باید کرد. و در کتاب من لایحضره الفقیه از منبع معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام مروی است:

أَضْرِبُهَا عَلَى الْعِثَارِ وَلَا تُضْرِبُهَا عَلَى الْبِفَارِ^۱ فَإِنَّمَا تَرَى مَا لَا تَزُونَ*

یعنی بزنیید چهار پایان را در سکندری زدن و نزنید در رم کردن؛ از این جهت که چیزی می بیند که شما نمی بینید.

و در منع از لجام مکرر دهنه را به نك آلوده کنید و در کافی منقول است که هرگاه رم کند و یا منع از لجام نماید این آیه را بر گوش او باید خواند:

أَفْعَيْزِ دِينَ اللَّهِ يَنْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ**

یعنی آیا بجز دین خدا می خواهید و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده هر کس که در آسمان^۲ و هر کس که در^۳ زمین است به رغبت و کراهت و همه به سوی او (۸۸) باز گردیده می شوند. و در تفسیر این آیت بعضی گفته اند تمام اهل آسمان و طایفه ای از اهل زمین به رغبت فرمانبرداری نموده اند و طایفه ای دیگر به کراهیت؛ و بعضی گفته اند تقلید یعنی جن و انس به کراهیت اطاعت نموده اند و باقی مخلوقات به رغبت واللّه اعلم.

باب چهارم: در آداب آب و علف دادن

چون اکثر اوقات تربیت اسب^۴ در اوایل ایام بهار^۵ به انجام می رسد و به سبب ریاضت سواری لاغر شده^۶، علف تازه باید داد تا فربه گردد. و در هر سال اقلأً چهل روز علف دادن اخلاط فاسد را دفع می کند، و رنگ بدن و موی را صاف و روشن می گرداند. و باید که علف بسیار تازه باشد چه اگر درشت یا مایل به خشکی شده باشد چندان فایده ندهد، و بدین^۷ سبب علف را در مواضع مختلفه که هوای بعضی سرد و بعضی گرم باشد^۸ باید کاشت یا در

۱. نسخه اساس: تغاین

* من لایحضره الفقیه، «باب حق الدابة علی صاحبها»، ج ۲، بیروت، ص ۱۸۷.

** سورة آل عمران: ۸۳

۲. ج و د: آسمانها

۳. ل: - بهار

۴. د: کره

۳. د: - «هر کس که در»

۵. ج: - باشد

۷. نسخه اساس: دیدن

۶. د: نموده

تخم کاشتن تقدیم و تأخیر نماید که مرتبه مرتبه رسیده باشد. و پیش از برآمدن آفتاب بدروند که شبنم با او باشد و کم‌کم هر نوبت آن مقدار که به یکدست توان گرفت^۱ بدهند، چه اگر یک نوبت بسیار دهند زود سیر و دل زده خواهد شد. و هر چند روز قدری نمک باید داد که باعث گوارایی و بسیار خوردن علف می‌شود. و اگر نمک نخورد به سعی و جبر بدهند. و در ایام علف خوردن سواری بسیار که باعث رنج و واماندگی^۲ شود نباید کرد. و بعضی در آن ایام جو نمی‌دهند (۸۹) اما بهتر آن است که هر روز بیشین ده یک یا هشت یک آنچه عادت داشته، جو را در آب بخیسانند تا شام آنگاه به اسب بدهند^۳ و مادیان را نیز بیشتر توان داد. و بعد از اتمام ایام علف یک دو هفته بگذرد، هر روز قدری یونجه ریزه کرده^۴ با نصف آن کاه بیامیزند و بدهند. اما اگر سرما زده باشد، یونجه نباید داد که زیان دارد.

اگر در غیر ایام علف اسب لاغر را فربه خواهند، جو نیم کوفته را در آب بخیسانند و اندک اندک با یونجه خشک آمیخته به خورد اسب دهند. چه اگر بسیار با یکدیگر بیامیزند ترش می‌گردد و اسب رغبت به آن نمی‌کند. و اسب لاغر و کره را این غذا کمال مناسبت دارد^۵. و بعضی یونجه تر و خشک را به هم آمیزند و نصف مجموع جو پخته داخل کنند و به اسب دهند. و پختن و کوفتن^۶ او از این جهت است که زودتر از معده گذرد^۷ و هضم شود. یونجه اگر چه زود فربه می‌کند اما در هوای گرم باعث دیگر امراض می‌شود. پس اگر ضرور باشد در جای خنک^۸ بندند^۹ و آب بر بدن و خصیه بریزند، و در وقت تشنگی آب برف و یخ بدهند و گفته‌اند هیچ چیز اسب را چنان فربه نمی‌کند که یخنی را قیمة کنند و با برنج پخته آمیخته اندک اندک به او بدهند و در وقت جو نیز یک دو مشت جو باید داد که بازگرفتن جو در هیچ حالت خوب نیست و اگر یخنی از گوشت خوک باشد بهتر است.

و در هر مرتبه قاعده آب دادن عادت باید داد^{۱۰} چه اگر زیاده دهند اعصاب (۹۰)

۱. د: «هر نوبت... گرفت»

۲. ج و ل و د: ماندگی

۳. ج: تا در وقت شام آنگاه به اسب دهند؛ تا شبانگاه به اسب دهند

۴. د: یک دو هفته هر روز قدری یونجه باید داد که زیان ندارد

۵. ل: این غذا بسیار مناسب است

۶. ل و د: جو

۷. ج: خشک

۸. ل: «زودتر از معده گذرد»

۹. نسخه اساس: بند

۱۰. ج و ل و د: قاعده آب دادن را مراعات باید کرد

سست شود و اگر کم دهند احشاء خشك شود و سرفه به هم رسد. و بعضی گفته‌اند در تابستان گرمسیر از صبح تا شام^۱ سه چهار مرتبه آب باید داد. و در عقب جو البته زیان دارد و باعث قولنج می‌شود، خصوصاً اگر بعد از آن سوار شوند^۲. اما اگر اسبی را چنان عادت داده باشد آهسته آهسته آن عادت را باید گرفت که اگر به یکبار قطع کنند بسا باشد که گلو و جگرش خشك شود و قی کند. اگر چنین شود، بعد از قی اندک آبی باید داد تا به نشاط آید^۳.

و گاه را اندک اندک باید داد^۴ آنقدر که خواهش تمام داشته باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است چه به بسیار آن تاریکی چشم و کاهلی^۵ آورد، و در گرما بی‌تاب و در راه دور بی‌صبر گرداند به خلاف جو که یکبار دادن بهتر است، و بهترین اوقات اول شب است. و بعضی به دو وقت عادت می‌دهند و آن باعث امراض می‌شود اما گاهی که قدر عادت را تمام نخورده باشد، و اگر تنمۀ آن را بامداد^۶ بدهند. شاید اگر زحمتی رسیده باشد، آن شب جو را کمتر از عادت باید داد خصوصاً در اسبان^۷ فربه^۸. و هر اسبی را که بسته باشند و چندانی حرکت نکنند، در هفته یکشب جو کمتر از عادت باید داد که نفع بسیار دارد.

باب پنجم: در طریق خدمتکاری و قواعد تضمیر

از جمله آداب که در تربیت اسب ضرور است پاکیزگی موضع و تیار صبح و شام اسب است.^۹ و در مقدمه اشارهٔ مجملی درین (۹۱) معنی شد اکنون به تفصیل [مذکور] می‌گردد. و باید که زیر دست و پا خشك و نرم و نگون^{۱۰} باشد یعنی موضع پای را بلندتر از^{۱۱} دست بسازند تا همگی میل و اعتماد بدن بر دستها باشد^{۱۲}. و هر روز دو مرتبه تیار کنند به نوعی که

۱. ل و د: «از صبح تا شام»

۲. ج: «اگر بعد از آن سوار شوند»: ل: بعد از آن شوند

۴. ل: «و گاه را اندک اندک باید داد»

۶. نسخهٔ اساس: باید داد ۷. د: «اسبان

۸. ل: خصوص در اسبان لاغر که فربه شده باشند

۹. ل: پاکیزگی موضع صبح و شام است ۱۰. د: «نگون

۱۱. د: «از ۱۲. د: «یعنی موضع پای را ... باشد»

۳. ل: «تا به نشاط آید»

۵. ل: تاریکی دل

هر کثافت و گردی که در بن موی باشد زایل شود. و در ضابطه آب و علف اهتمام تمام نمایند. و دو سه ساعت پیش از جو به هیچ گونه کاه و علف ندهند که جو را به رغبت تمام بخورد. و به هوای مختلف عادت باید داد تا از سرما و گرما باك نداشته باشد. و در زمستان هر چند روز چوب گز صحرایی^۱ در اصطبل باید سوخت چنانکه دودش به دماغ چهارپایان رسد که نفع تمامی دارد.

و از جمله قواعد عربان درباره اسب آن است که هرگاه اراده اسب دوانی^۲ و گرو بستن می نمایند، روزی معین می سازند و چهل روز بیشتر^۳ یکدیگر را اعلام نموده، شروع در تربیت اسبان می کنند. به این طریق که در جایهای گرم می بندند و جللهای متعدد می پوشانند^۴ که عرق کند، و در آن ایام به کاه و یونجه خشک و جو پرورش نموده اصلاً علف تازه نمی دهند^۵. و هر دو سه روزی سواری می کنند و مرتبه مرتبه در قدر سواری می افزایند. و اگر در میدانی که به جهت این کار معین شده سواری کنند بهتر است و این قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را مضمار گویند. و نیز موضع بستن اسب را در آن مدت مضمار گویند.

و باید که نوبه سواری را چنان قرار (۹۲) دهند که يك نوبت با روز وعده^۶ مطابق افتد و در عرق فرمودن کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد چهار صد قدم بدوانند مضطرب نشود و نفس را تند نگرداند و چون اثر تربیت به مرتبه کمال رسد و در روز وعده بر سر میدان آیند، پیاده باید شد و یک دو کف آب بر دماغ و دهن اسب باید زد^۷ و لجام را به دست گرفته چند قدم باید کشید. آنگاه به آدابی که قبل ازین مذکور شد سوار شده باید تاخت.

و در آن روز لجام و سایر آلات سبك باید^۸ و غد زین میان پر^۹ که پشت اسب بدان عادت کرده باشد، و زمینی که سوار خو گرفته باشد. چه اگر غد زین تازه یا تَنك باشد پشت

۲. ل: - دوانی

۱. ل: هر چند روز قدری چوب

۳. ج: - بیشتر ۴. نسخه اساس: می پوشند

۵. ل: علف تازه نباید داد ۶. ج: موعود ۷. ل: زند

۸. ل: باید بود؛ د: باید زد ۹. ل و د: زین پر

اسب نیز می‌ترسد و زود مانده می‌شود.^۱ و همچنین اگر سوار از آن زین بیگانه باشد حرکتهای ناخوش می‌کند و باعث زحمت اسب می‌گردد. و سوار هر چند سبک باشد بهتر است. و عربان در این باب^۲ مضایقه بسیار کرده‌اند تا حدی که اگر سوار سبکتر از دیگری باشد به قدر تفاوت جو در ظرفی کرده بر پشت اسب می‌بندند و در سایر اوقات خصوصاً وقت ریاضت هر چند لجام و زین و دیگر^۳ آلات سبکتر باشد بهتر است. اما بعد از اتمام ایام تربیت اگر به جهت ورزش روز جنگ^۴ آلات سنگین بر اسب قرار دهند گنجایش دارد، چه در آن روز محتاج به پوشیدن^۵ چیزی چند جهت تیر و شمشیر می‌شود. و نیز شمشیر چند از طلا و نقره (۹۳) یا امثال آنها بر دوال لجام می‌زنند و از آسیب^۶ محفوظ باشد. و در تاختن هر چند قدم سر اسب را به آهستگی بکشند که باعث^۷ تند می‌شود.

و آنچه از شرایط بعد از این مذکور می‌شود کهال مراعات نمایند. و در گرو بستن حیل و فریب به خاطر نرسانند^۸ که خلاف شرع و عقل و منشأ فتنه و فساد است. و در اخبار چنین به نظر رسیده که میان^۹ دو قبیله عمده از عربان به تقریب مکرری در اسب دوانی واقع شده، چهل سال نایره جنگ و جدال اشتعال داشت و چندین هزار کس هلاک شدند. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا.^{۱۰}

باب ششم:^{۱۱} در بیان معنی مسابقه و الفاظی که در آن^{۱۲} مقام^{۱۳} مذکور می‌شود مسابقه در لغت پیشی گرفتن است بر یکدیگر و در اصطلاح این عمل دوانیدن اسبها به قصد آنکه معلوم شود که کدام يك دونده‌ترند. و سبق به سکون حرف «با» گرو بستن و به فتح مالی است که بدان گرو بسته می‌شود و در حدیث آمده که:

۱. ل: پشت اسب می‌ترشد و زود مانده می‌شود؛ د: پشت اسب می‌ترسد باید تاخت و در آن زود مانده می‌شود.

۲. ل: باب

۳. ل: دیگر الوان

۴. ل: «سبکتر باشد بهتر... به جهت ورزش روز جنگ»

۵. ج و ل: پوشانیدن

۶. ل: که اسب

۸. ج: نگذرانند

۷. د: موجب

۱۰. نسخه اساس: اعمان

۹. د: میان

۱۱. در نسخه ل باب ششم و هفتم و هشتم، جا به جا شده است.

۱۳. ج: مقام

۱۲. د: این

لَا سَبَقَ إِلَّا فِي نَصْلِ^۱ أَوْ خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ^۲ *

پس اگر لفظ سبق در این حدیث به سکون حرف «با» وارد شده مراد آن است که اگر بستن^۴ جایز نیست مگر در نصل یعنی در پیکان و خُف یعنی آنچه در شتر^۵ به جای سم است و مراد سر و دست و پاست و حافر یعنی سم. اگر به فتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است مراد آن خواهد بود که دادن و گرفتن مال گرو جایز نیست مگر درین سه موضع. و بنابر احتمال ثانی گرو بستن^۶ بی آنکه داد و ستد مالی در میان باشد در غیر این مواضع (۹۴) جایز خواهد بود، مگر چیزی چند که حرمتشان از شرع به دلایل دیگر معلوم است^۷ مثل نرد و شطرنج. و چنین گفته‌اند که چون این سه چیز آلت جنگ و جهادند که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادت است گرو بستن در آنها^۸ ورزش شجاعت و توانایی است از این جهت سنت شده، و اگر کسی به قصد قربت کند اجر و ثواب بر آن مترتب می‌شود و نصل را شامل تیر و شمشیر گرفته‌اند و سایر آلات حرب و خف را اعم^۹ از دست و پای شتر و فیل می‌دانند و حافر را در اسب و استر و الاغ جایز^{۱۰} داشته‌اند. و این قسم گرو بستن را در مرغان مثل پرواز کبوتر جایز نمی‌دانند. و همچنین دویدن آدم و رفتار کشتی در آب و کشتی گرفتن از این جهت که داخل هیچ یک از آن سه قسم^{۱۱} نیست، و مالی که بدان گرو بسته شود ممکن است که آن مال را جماعتی که اسب می‌دوانند بدهند. یا بعضی از ایشان با بیگانه مثل آنکه پنج کس باشند هر يك هزار دینار^{۱۲} یا يك کس پنج هزار دینار، یا دو کس از ایشان یا شخصی که در اسب دوانیدن رفیق نباشد بدهد. و این هر سه قسم به حسب شرع انور مستحسن است.

و به گمان سنیان^{۱۳} در گرو بستن وجود محلل ضرور است، و مراد از محلل شخصی است

۱. نسخه اساس: فصل ۲. نسخه اساس: خافر

* فروع کافی، «باب جهاد» ج ۱، ص ۴۹، بیروت.

۳. ل: از «وسبق به ... است که» برخی عبارات افتاده است

۵. ل: «آنچه در شتر» ۶. ل: گرو

۸. ج و ل و د: اینها ۹. نسخه اساس: علم

۱۱. ج و ل و د: سه قسم اول

۱۳. ج: اهل سنت: نسخه اساس، د، ل: سنیان بی ایمان

۴. ل: گرو بستن در اشیاء

۷. ل: منقول است

۱۰. ج و ل و د: جاری

۱۲. ج: هزار دینار بدهد

که با آن جماعت رفیق شده باشد به شرط آنکه اگر اسب او بگذرد مال گرو را بگیرد و اگر نگذرد چیزی ندهد، و چون گرو را بی آن حلال نمی دانند او را محلل یعنی حلال کننده می گویند و به اعتقاد اکثر علمای شیعه بی او و با او گرو جایز است^۱. پس هرگاه دو کس گرو (۹۵) بسته^۲ و هر یک مبلغی حاضر کرده^۳ یا بر ذمه خود قرار داده و محللی رفیق خود کرده باشند، اگر همه یکمرتبه برسند یا آن دو کس همراه برسند^۴ و محلل پس ماند در این صورت هر یک مال خود را متصرف می شوند و محلل بی نصیب است. و اگر محلل همراه یکی از آن دو کس پیشتر رسد ربع مجموع مال از محلل و سه ربع دیگر از رفیق اوست، و اگر یکی از آن سه کس زود برسد مجموع مال ازوست.

و در لغت عربی هر یک از اسبان را به اعتبار پیش رفتن و پس ماندن نامی تعیین نموده اند. اول را مجلی می گویند. یعنی ظاهر کننده از این جهت که توانایی خود با وقوف سواری هویدا و آشکار گردانیده. دویم را مصلی [گویند] از این جهت که «صلی» در لغت ایشان به معنی میان پشت یا بلندیهای آخر کفل است، یعنی دو بلندی که بر جانب راست و چپ دم می باشد، و چون سراسب دویم اکثر اوقات با یکی از این اعضاها از مجلی برابر می باشد آن را مصلی نامیده اند.^۵ و نماز کننده را نیز مصلی می گویند^۶ از این جهت که در رکوع و سجود این عضو را حرکت می دهد. و همچنین سیم و چهارم را تا ده مرتبه اسمها معین^۷ کرده اند. و بعضی کتب^۸ نیز دوازده مرتبه منقول است و چون اختلاف بسیاری در اسامی مراتب بعد از این شده و فایده چندان بر دیگران مرتب^۹ نمی شود از این جهت مذکور نشد.

و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دوش اسب باید کرد نه از گردن و گوش. پس اگر اسبی گردنش بلند و گوشهایش از دیگران پیشتر رفته باشد اعتبار نکنند و از دوش (۹۶) حکم کنند.

باب هفتم^{۱۰}: در شرایط مسابقه

چون به مقتضای آنچه سابقاً مذکور شد مسابقه عقدی است از عقود شرعیه و باعث انتقال

۱. ل: جایز نیست

۲. ل: عبارت مهم است

۳. ج: غوده

۴. د: - «یا آن دو کس همراه برسند»

۵. ل: می گویند

۶. ل: - «نماز کننده را نیز مصلی می گویند»

۷. د: مسمی

۹. ج و ل: مترتب

۸. ل: - کتب

۱۰. ل: باب هشتم

مال از شخصی به دیگری می‌شود مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه^۱ و موقوف است به شرطی چند. و آنچه از کتب فقهی^۲ معلوم می‌شود و اکثر فقها بر آن اتفاق دارند دوازده چیز^۳ است که اگر در^۴ یکی از آنها خللی باشد^۵ گرو را باطل می‌دانند. اول آنکه، مسافت تعیین^۶ شود یعنی موضعی که اسب می‌دوانند معلوم باشد و قیاس تقدم و تأخر^۷ از [آخر]^۸ مسافت باید گرفت. پس اگر در اثنای راه یکی از اسبان پیش افتد یا پس ماند اعتبار ندارد. و بعضی گفته‌اند مجموع سواران باید که برابر بایستند^۹ و بعد از آن شروع در دوانیدن کنند، اما اکثر فقها را اعتقاد این است که ایستادن بعضی پیش و بعضی پس^{۱۰} موقوف به رضای ایشان است و به حسب شرع ضرور نیست. دویم آنکه: مسافت به مرتبه‌ای باشد که چهارپایان قطع آن به آسانی کنند نه آنکه اکثر مردم حکم به ضایع شدن اسبها در آن مسافت کنند. و عربان در زمین هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر پرتاب مقرر نمی‌کردند^{۱۱} که پنجاه هزار گز به ذرع شرعی بوده باشد. سیم: چهارپایان مشخص و معلوم باشند به این طریق که یک‌یکان دیده شوند یا نام و صفی که احتمال دیگر نداشته باشد مذکور گردد. چهارم آنکه: احتمال پیش رفتن از هر یک در چهارپایان باشد و چنان نباشد که زیادتی بعضی از آنها پیش از دویدن^{۱۲} (۹۷) ظاهر و هویدا باشد^{۱۳}. پنجم آنکه: همه از یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع استر [یا شتر] باشد. و بعضی^{۱۴} از فقها درین شرط آن قدر اهتمام دارند که دوانیدن اسب عربی را با یابو جایز نمی‌دانند، اما بعضی گفته‌اند که اگر احتمال پیشی در هر یک باشد از یک جنس بودن نیز لازم نیست. و بنابراین مذهب ثالث دوانیدن اسب با الاغ و شتر یا فیل جایز خواهد بود. ششم آنکه: شخصی بر آن چهارپایان سوار باشد پس اگر بی‌آنکه کسی سوار باشد بدوانند گرو باطل است. هفتم آنکه: همه سواران یکبار شروع در دوانیدن کنند و هیچ یک پیش از دیگری ندوانند. هشتم آنکه: آن جماعت

۱. د: «و باعث انتقال مال... و سایر عقود شرعیه»

۲. ج: فقها

۳. د: شرط

۴. د: در

۵. د: واقع شود

۶. ج و ل و د: معین

۷. د: تقدیم و تأخیر

۸. نسخه اساس: افت

۹. ل: باید بایستند

۱۰. د: عقب

۱۱. ج و ل و د: می‌کرده‌اند

۱۲. نسخه اساس: دیدن

۱۳. د: «و چنان نباشد که زیادتی ... هویدا باشد»

۱۴. ل: - بعضی

عافل باشند، پس اگر دیوانه یا سفیه گرو بندد باطل خواهد بود. نهم آنکه: جمعی باشند که ورزش جهاد و شجاعت از ایشان پسندیده است. پس اگر زنان گرو بندند جایز نیست. دهم آنکه: مالی که بدان گرو بسته می شود خواه نقد و خواه جنس معین و معلوم باشد و قابل نزاع نتواند بود. یازدهم آنکه: گرو را به طریقی بندند که در پیش رفتن امید نفعی باشد. پس اگر مال را به جهت بیگانه قرار دهند باطل خواهد بود، و همچنین اگر کل آن وجه را یا حصه بیشتر از آن جهت کسی که از همه عقب تر باشد مقرر کنند^۱. اما اگر حصه کمتر جهت او مقرر شد جایز است. دوازدهم آنکه: گرو مشتمل بر شرط فاسدی نباشد، مثل آنکه بگوید اگر بیازم فلان مبلغ بدهم و دیگر هرگز بر اسب سوار نشوم، یا اسب (۹۸) خود را بکشم و این قسم التزامها که به حسب شرع معقول نیست.

و چون شرایط گرو بستن در اسب دوانی معلوم شد بدان که تیراندازی موقوف است به تعیین وجه گرو و قدرت^۲ مسافت و نشانه و آماج و تیر و کمان و عدد انداختن و زدن و روش خوردن تیر بر نشانه، یعنی شکستن یا خراشیدن و زدن بر وسط یا بر کنار و گذشتن تیر از آماج یا قرار گرفتن در آن. و بالجملة عقد گرو به عنوانی باید کرد که خصوصیات آن معلوم باشد و قابل نزاع نتواند بود که وسیله منازعه شدن در هیچ باب پسندیده نیست. و چون تیراندازی از موضوع این علم بیرون است به همین چند کلمه اکتفا شد و به تفصیل آن پرداخته نگشت.

باب هشتم^۳: در ذکر الاغ و استر

و از جمله مراکب الاغ است که اگرچه به ذلت و خواری مشهور، اما در آیه کریمه که قبل از این مشروح گشت مذکور شده. و انبیاء سوار می شده اند چنانکه از حضرت عیسی علیه السلام شهرت تمام دارد و بدین سبب آن را^۴ راکب الحمار می گویند. و در کتاب کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که:

۱. د: مقرر کنند باطل
۲. ج و ل: - قدرت؛ د: قدر
۳. ل: باب ششم
۴. ج و د: آن حضرت را

«حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم الاغی داشت عفر نام با آن حضرت به سخن آمده گفت پدران من که از جدم که با نوح در کشتی بوده نقل کرده اند که روزی حضرت نوح دست بر کفلش مالیده گفت از پشت این الاغ [الاغی]» به وجود آید که سید المرسلین و خاتم النبیین برو سوار خواهد شد پس عفر گفت شکر مر خدای را که این سعادت مرا روزی (۹۹) شد.

نیز در کتاب مذکور از آن حضرت مروی است که: روزی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رحلت فرمود عفر افسار خود را گسیخته بر سر چاهی دوید و خود را در آن چاه افکنده برد.

و نیز در کتاب مذکور از معدن معارف و حقایق امام جعفر الصادق علیه السلام ترغیب برداشتن الاغ واقع شده.

و بهترین اقسام^۲ مصری است والاغان وحشی اگر چه رنگ و هیأت خوش دارند، اما قبول تربیت نمی کنند. و استر از ازدواج الاغ با اسب^۳ حاصل می شود^۴. و آن اگر چه در جنگ چندی به کار نیاید و سواری آن مناسب نیست مگر در وقتی که غرض^۵ اظهار شجاعت و عدم اراده گریز از نظر خصم باشد، اما در قطع مسافتهای دور صبور و استراحت در سواری آن بیشتر از سایر مراکب است. و دلدل را به شکل استر نشان داده اند. و بهترین اقسام آن است که پدر و مادرش هر یک در مرتبه خود نجیب باشند. و آنچه از کشیدن اسب بر الاغ حاصل می شود^۶ اگر چه رهوار می شود اما اکثر کوچک و به الاغ شبیه می باشند و از خواص استر آن است که شباهت به مادر بیش از پدر می دارد و^۷ اگر مادرش اسب باشد بهتر است. و از جمله خواص آنکه منقطع النسل می باشند. و در بعضی روایات از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که:

از استر^۸ مانند سایر حیوانات نسل حاصل می شده^۹ اما چون در نقل^{۱۰} همیشه به جهت

۱. با آن حضرت در روز جنگ بدر به سخن آمده گفت پدرم از جدم نقل کرده با حضرت نوح در کشتی بود که روزی حضرت نوح دست بر کفلش مالیده گفت از پشت این الاغی.

۲. اقسام آن ج: - اسب ج: به هم می رسد

۳. ج: - «اقسام آن از کشیدن الاغ بر اسب استر حاصل می شود»

۴. ج: - «از این جهت»

۵. ج: - «حاصل می شده» ج: می بوده است

۶. ج: - نر

۷. ج: - نقل

آتش ابراهیم خلیل از سایر چهارپایان جلوتر بود^۱ و حضرت خلیل نفرین کرد (۱۰۰) و منقطع النسل شد.

و بعضی گفته‌اند به هر نوعی که از ترکیب دو نوع حاصل شود منقطع النسل خواهد بود.^۲ بهتر آن است که اگر نر باشد خصی کنند که قوی و خوش خلق می‌گردد. و آنچه از اخلاق بد در اسب مذکور شد در استر بیشتر یافت می‌شود و از این جهت در ریاضت محتاج به تدبیرات می‌باشند. بعضی که به دشورای قبول تربیت کنند جدار بر دست و پا گذاشته باید راند. و اگر در آن مرتبه سرکشی نباشد به محض آنکه چوبی^۳ یا ریسمانی بر پایهای ایشان بندند فرمانبردار می‌شوند. و سرب بر خردکان^۴ پایها^۵ افکندن اگرچه بزودی^۶ رهوار می‌گرداند اما پی راست می‌کند.

و بهترین رنگها سیاه^۷ یکرنگ و بعد از آن کبود است^۸ و آنچه از علامات غره و تحجیل مذکور شد^۹ در استر پسندیده نیست، چنانکه قبل ازین در حدیث گذشت. و در احکام هیأت اعضا و دایره^{۱۰} و افکندن و برآمدن دندانها و معالجه^{۱۱} امراض همان حکم اسب دارد، اما عمر استر بیشتر می‌باشد. و در کتاب کافی مذکور است که: معدن جواهر معالم امام موسی کاظم علیه السلام بر استری سوار بود یکی از منافقین اعتراض کرد که چه چیز است این چهارپا که از پی دشمن نمی‌توان رفت و در جنگ به هیچ کار نیاید^{۱۲} آن حضرت فرمود:

تَطَّاطَاتُ عَنْ سَمَوَالِخِيلٍ وَ تَجَاوَزَتْ فَيْنَ^{۱۳} الْغُرِّ وَ خَيْرَ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا*

یعنی از بلندی اسب فروتر و از پستی الاغ بلندتر است و بهترین چیزها^{۱۴} آن است که

۱. ج: «از سایر حیوانات جلوتر و تندتر بود»؛ د: «از سایر حیوانات جلوتر آورده»

۲. د: می‌گردد؛ ل: خواهد شد

۳. ج و د: پا؛ ل: - پایها

۴. نسخه اساس: خورده‌کان

۵. د: - سیاه

۶. ج: به خوبی

۷. ج: نقل کرده‌اند

۸. د: «هیچ کار ازو نیاید»

۹. ج: ۱۰. د: ل: دوا بر

۱۰. د: «هیچ کار ازو نیاید»

۱۱. ج: ۱۲. د: نسخه اساس: فهو

۱۲. ج: ۱۳. د: نسخه اساس: فهو

۱۳. ج: ۱۴. د: نسخه اساس: فهو

۱۴. ج: ۱۵. د: نسخه اساس: فهو

۱۵. ج: ۱۶. د: نسخه اساس: فهو

میانه (۱۰۱) باشد.

و نیز در کتاب مذکور از طرخان نخاس منقول است که گفت:

«می‌گذشتم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هنگامی که آن حضرت در حیره^۱ که موضعی است در حوالی کوفه فرود آمده بود، پس پرسید از من که ما عَمِلْکَ، یعنی چه چیز است کار تو. گفتم: نخاسم؛ یعنی دلال حیوانات، پس فرمود: أَصَبَ لِي بَغْلَةً فَضْحًا، یعنی پیداکن از برای من استری ماده فضحاء. گفتم: فدای تو شوم کدام است فضحاء؟ گفت و هماء بیضاء البطن بیضا الافخاذ و بیضاء^۲ الحجفله، یعنی سیاهی^۳ که شکم^۴ و میان رانها و لبهایش سفید باشد. پس گفتم: به خدا سوگند که به این صفت استر ندیده‌ام. این بگفتم و از خدمت آن حضرت مراجعت نمودم. پس همان ساعت^۵ داخل خندق کوفه شدم. پسری را دیدیم که استری را آب می‌داد به همان صفت. گفتم از کیست این استر؟ گفت^۶: از خداوند. من گفتم: می‌فروشد؟ گفت: نمی‌دانم. پس از پی او رفتم تا به خداوندش رسیدم و استر را خریدم و به خدمت حضرت^۷ آوردم. فرمودند: هَذَا الصَّفَةُ الَّتِي أَرَدْتُهَا، یعنی همین است آن صفتها که می‌خواستم^۸. گفتم: فدای تو شوم دعایی جهت من بکن. فرمود: كَثَّرَ اللَّهُ مَالَكَ وَ وَلَدَكَ، یعنی زیاده گرداند خدای تعالی مال تو را و فرزندان تو را. چنین منقول است از طرخان که: اندك زمانی مال و فرزندان من بیش از همه اهل کوفه شد.***»

باب نهم: در ذکر شتر و فیل

از غرایب مراکب شتر است. چنان‌که در قرآن مجید وارد شده که:

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ***

۱. نسخه اساس: جره ۲. بیضاء ۳. ل و د - سیاهی

۴. د: - شکم ۵. ل: - همان ساعت

۶. نسخه اساس: در حاشیه عبارت «این استر؟ گفت:» نوشته شده: ل: - این استر

۷. ج: آن حضرت ۸. ج، ل، د: من می‌خواستم

*** فروع کافی، «باب الدواجن، باب نوادر فی الدواب»، ج ۶، ص ۵۳۷

*** سورة غاشیه: ۱۷

یعنی آیا^۱ نظر نمی‌کنند به سوی شتران^۲ که چگونه مخلوق گشته‌اند و این نشانی^۳ است (۱۰۲) بر بسیاری از امور غریبه که هر يك از جمله نعمتهای بی‌منتهای الهی است. از آن جمله کمال توانایی و نهایت اطاعت و فرمانبرداری و صبر بر گرسنگی و تشنگی. چنان‌که از عربان منقول است که: يَبْلُغُ ظَلَمَاءُ عَشْرًا، یعنی تشنگی شتر تا به ده روز می‌رسد. و نیز پیمودن بیابانهای کم‌آب و علف‌بی‌مددکاری آن میسر نیست. و بهترین رنگها سرخ است اما در حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه عمرند و شتر سیاه که روی او مکروه و بد هیأت باشد عمرش دراز می‌باشد. و در باب این فن عمر^۴ شتر را تا صد سال نقل کرده‌اند.

و در افکندن و برآوردن^۵ دندانها به همان ترتیب که در اسب مذکور شد منظور باید داشت. اما اگر پدر^۶ و مادرش جوان باشد یکسال تأخیر می‌شود، چنان‌که در سال «ششم»^۷ مجموع افتاده عوض برآید. و در سال هشتم یا نهم دو دندان دیگر برمی‌آرد و تمام دندانها در طرف زیرین می‌باشد و همچنین فیل و حیوانات سم شکافته در طرف^۸ بالا دندان نمی‌دارند.

و شتر چون اسب بر دو قسم است: عربی و ترکی. و از ترکیب هر دو، قسم دیگر یافت می‌شود^۹ که امروز در ولایت ایران متعارف است. و این قسم در کشیدن بارهای سنگین کمال توانایی و قدرت^{۱۰} دارد. اما رفتارش به جلدی شتر عرب نیست. و در هوای گرم زود عاجز می‌شود و اکثر چون استر مقطع النسل^{۱۱} می‌باشند و اگر نسلی به هم رسد بدخلق و بی‌فایده خواهد بود.

و از جمله مراکب فیل است که با کمال قوت و تنومندی به اندک فرصتی تربیت می‌پذیرد و فرمان‌بردار می‌گردد (۱۰۳) و چنان‌که در طریق صید کردن نقل کرده‌اند که گودالی بر سر

۱. ل: آیا ۲. ج و ل و د: شتر ۳. ج و ل و د: شاره (اشاره)

۴. نسخه اساس: - عمر ۵. ل: برآمدنها ۶. ل: - پدر

۷. ل: ششم یا نهم ۸. ل: - طرف

۹. ج: «از ترکیب نیز دو قسم دیگر یافت می‌شود: ل: از ترکیب قسمی دیگر یافت می‌شود: د: از ترکیب هر دو قسم قسمی دیگر یافت می‌شود»

۱۰. ل: قوت ۱۱. ج و ل و د: مقطع النسل

راهش کنده خس پوش می‌گردانند.^۱ و چون در آنجا افتد و یک دور روز گرسنگی و تشنگی برو^۲ غالب گردد، شخصی می‌آید و با چوب و سنگ انواع رنج و آزار به او می‌رساند و مقارن آن حال^۳ دیگری می‌آید و آن شخص را از دور گردانیده^۴ اظهار مهربانی می‌کند و آب و علف می‌دهد و روز دیگر^۵ بعد از رنج و آزار^۶ همین شخص دویم ظاهر می‌شود و اظهار همان مهربانی می‌کند^۷ و چون مکرر این معنی متحقق شود^۸ به آن شخص الفت می‌گیرد و در حرکت و سکون پیرو او می‌گردد و به اندک اشاره‌ای ادراک مطلب می‌نماید. و آن^۹ دو قسم است حبشی و هندی^{۱۰} و قسم اول در سر خرطوم دوزیادتی دارد و قسم ثانی یکی. و هر دو خصوصاً اول نهایت توانایی دارد^{۱۱}. اما اگر آفتی به خرطوم رسند^{۱۲} زود عاجز می‌شود. از این جهت در جنگ چندانی نفع ندارد.^{۱۳} و گاه باشد که به مضرتی عظیم بر سپاه خود رساند^{۱۴}، چه اگر از لشکر دشمن زحمتی^{۱۵} به خرطوم او رسد همان لحظه باز می‌گردد و بسا که متوجه قلب^{۱۶} لشکر^{۱۷} خود گردیده تمام سپاه^{۱۸} را پریشان کند.^{۱۹}

و در تفاسیر و احادیث چنین مذکور است که در سال تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پادشاه حبشه با لشکری انبوه متوجه مکه معظمه گردید.^{۲۰} فیلی تنومند که نامش محمود بود به قصد خرابی اصل خانه کعبه با آن لشکر داشت.^{۲۱} چون به حوالی مکه رسیدند شتران عبدالمطلب را در چراگاه دیدند و به غارت گرفتند.^{۲۲} «آن خبر به عبدالمطلب رسید^{۲۳}» متوجه آن لشکر شد و ایشان او را با کمال (۱۰۴) تعظیم و توقیر^{۲۴} به

۱. ل: می‌کنند ۲. ج و ل و د: -برو ۳. ج و ل و د: -حال

۴. ل: می‌گرداند ۵. ل: روز دیگر بار ۶. ل: رنج و آزار شخص اول

۷. د: -می‌کند ۸. ج: چون چند روز مکرر این معنی محقق می‌شود

۹. د: این ۱۰. ج: -هندی

۱۱. ل: و هر دو توانایی دارند خصوص اول نهایت قدرت دارد

۱۲. ج: آفتی به خرطوم او رسد ۱۳. ج: به کار نمی‌آیند

۱۴. نسخه اساس: مضرتی عظیم رسد ۱۵. ج: -زحمتی

۱۶. د: -قلب ۱۷. ج: -لشکر ۱۸. سپاه ایشان را

۱۹. د: -«در تفاسیر و احادیث چنین... مرحله ثالثه در معالجات...» ص ۶۳-۶۴

۲۰. ج: روانه گردانید: نسخه اساس: گردانید ۲۱. ج: روانه داشت

۲۲. ل: بردند ۲۳. ج: چون این خبر به عبدالمطلب رسید

۲۴. ل: -توقیر

مجلس سالار خود آوردند، و سؤال کردند که: به چه مطلب آمده‌ای^۱؟ گفت: به جهت بازخواست شتران آمده‌ام. سالار ایشان در تعجب شده گفت من به قصد خرابی خانه‌ای که اهل مکه می‌پرستند آمده‌ام و تو سالار و سرکرده ایشانی اگر التماس خراب نکردن آن خانه می‌کردی قبول می‌کردم، شتران چه باشند که از من می‌طلبی؟ گفت من خداوند شترانم و خانه کعبه خداوندی دارد که حفظ کننده^۲ اوست. این بگفت و شتران را گرفته مراجعت نمود. و در اثنای راه به فیل رسید و او را آواز داد و گفت: ای محمود می‌دانی که تو را به چه کار آورده‌اند؟ فیل با سر خود اشارت کرد که غمی دادم. گفت: تو را آورده‌اند^۳ که خانه خدای را خراب کنی، آیا خواهی کرد؟ فیل اشاره کرد که نخواهم کرد. پس روز دیگر آن لشکر متوجه شدند^۴، چون به حد حرم رسیدند فیل بایستاد و هر چند تلاش کردند پیشتر نرفت، ناچار او را گذاشته متوجه شهر شدند. و چون نزدیک رسیدند سپاه الهی در صورت مرغان هوای ظاهر و هویدا شدند و هر یک در منقار کلوخی داشته مرکب از سنگ و گل^۵ که از دانه عدس بزرگتر نبود. چون برابر سرهای آن جماعت رسیدند آن کلوخها را بر سر «آن جماعت»^۶ زدند، چنانچه از میان پایهاشان بیرون رفت. و در یک لحظه تمام آن لشکر به این طریق کشته شدند مگر یکی که گریخته خبر به حبشه برد و چون نقل این حکایت به انجام رسید یکی از آن مرغان پیدا شد و او^۷ با اهل آن ولایت می‌نمود^۸ که آن مرغان بدین شکل بودند، در اثنای این (۱۰۵) سخن رسیده همان قسم سنگریزه^۹ را بر سر او زد و او را نیز روانه جهنم ساخت. و در حدیث آمده که بر هر سنگریزه نام آن شخص^{۱۰} کشته نقش شده بود^{۱۱} و اشاره به این نوع واقع است آنچه در قرآن مجید خطاب به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وارد شد که:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ*

- | | |
|---|------------------------|
| ۱. ج. ول: آمدی | ۲. ل: حافظ |
| ۳. ل: «فیل با سر خود اشارت کرد که غمی دادم. گفت: تو را آورده‌اند» | |
| ۴. ج: متوجه مکه شدند | ۵. ل: سنگ و کلوخ و گل |
| ۶. ج. ول: ایشان | ۷. ج. ول: - او |
| ۹. ل: ریزه کلوخ | ۱۰. ج: - شخص |
| ۱۱. ج: بر یک سنگریزه نام آن کشته شده نقش بود | ۸. نسخه اساس: غمی نمود |
- * سورة فیل: ۱

مرحلهٔ ثالثه:

در معالجات امراض و آن بر نه باب مشتمل است

باب اول: در امراض سر و چشم

اما ناخنه پرده سفیدی است بر اطراف چشم که به سبب هواز دگی بر روی حدقه می آید و می پوشاند. و چون از گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه به حدقه رسد علاج آن باید کرد. به این طریق که اسب را به زمین نرم خوابانند و سوزن در زیر آن پرده کرده^۱ با ابریشم یا موی بلند سازند و با تیغ ببرند و آن موضع را به روغن چرب کنند. و دستمالی بر چشم بندند که یک دو روز از هوا محفوظ باشد. و بعضی بعد از بریدن نك كوفته می پاشند.

علاج دیگر: که محتاج به بریدن نیست زعفران و مشک و سنبل و صبر و نیل^۲ از هر يك، يك دانگ و پوست هلیله زرد دو دانگ مجموع را نرم صلايه کرده با عسل صاف معجون سازند و مکرر با پریا با میل در چشم کشند. و این معالجه آب سفید و سیاه را نیز ببرد.^۳

علاج دیگر^۴: اگر ناخنه سرخ رنگ باشد دو^۵ کزدم را خشک کرده بسایند و چون سرمه در چشم کشند. اگر سبب سرخی چشم افتادن یا خوردن برجایی^۶ باشد بعد از خون گرفتن آرد جو^۷ و تخم مرغ را مرهم (۱۰۶) کنند و بر چشم بندند. و اگر علت آشفتگی چشم از گرمی هوا باشد پوست هلیله زرد و کف دریا و زردچوبه و نبات سفید مساوی یکدیگر

۱. د: - کرده

۲. ج و ل و د: زعفران و مشک و سنبل... و اندروت

۳. ل و د: زایل می گرداند

۴. ج و ل و د: - دیگر

۵. ج و ل و د: يك دو

۷. د: - جو

۶. ج و ل و د: جای سخت

کوفته و بیخته چون سرمه در چشم کشند.

اما علاج لکه^۱ سفیدی آن است که استخوان سر آدمی را بسایند و سه روز در چشم کشند.

علاج دیگر: موی سر آدمی را در کوزه سفالی کرده سر کوزه را به گل^۲ محکم بگیرند و يك شبانه روز در تنور گرم گذارند تا بسوزد، آنگاه چون سرمه ساییده^۳ در چشم کشند.

علاج دیگر: پوست تخم شتر مرغ و پوست تخم مرغ آبی از هريك يك مثقال و استخوان گردران خرگوش^۴ و صدف سوخته و كف دریا از هريك يك درم و مشك و كافور^۵ از هريك نیم درم ساییده در چشم کشند.

علاج دیگر: جوز بویا و مامیران چینی از هريك، يك درم، كافور و فلفل از هريك يك دانگ صلايه کرده در چشم کشند.

علاج دیگر: بیه خرچنگ و آب گندنا به عسل آمیخته در چشم کشند.

علاج دیگر: صبر و زعفران و كف دریا همه مساوی صلايه کرده فتيله از پنبه^۶ به عسل آلوده کنند و داروها را بر آن فتيله پاشیده و در چشم گذارند.^۷

و در معالجه جراحت و آب سیاه پوست جو بریان را به روغن گاو بسرشد و بر خرقه ای^۸ مالیده بر چشم اسب بندند، و پنج روز بگذارند و بعد از آن زنجبیل و فانید^۹ از هريك نیم مثقال با يك دانگ^{۱۰} زعفران و دو جو مشك معجون ساخته پنج روز دیگر ببندند. و در این ایام گوش اسب را بیرون (۱۰۷) و اندرون به روغن گاو چرب کنند. و اسب را در میان آب روان داشتن آب سیاه را نافع است.

و معالجه شب کوری: خوناب جگر گوسفند و خون کبوتر و روغن کنجد با هم آمیخته در حوالی چشم بمالند و چند قطره در چشم چکانند.

اما امراض بر چند گونه است^{۱۱} اول آنکه خلط فاسد در دماغ به هم رسد. علامتش آن

۱. د. - لکه	۲. ل. - گل	۳. ل. - ساییده
۴. ج. - خرگوش	۵. ج. و ل. و د. مشك و كافور؛ نسخه اساس: - مشك	
۶. د. - پنبه ساخته	۷. ج. و ل. و د. کشند	۸. د. - پارچه
۹. د. - زنجبیل و نبات سفید؛ ل. - زنجبیل و نبات و فانید	۱۰. ج. - يك دو دانگ	
۱۱. ل. - است		

است که بدن خشك شود و به هم كشد و به آب خوردن چندان رغبت نکند. علاج: زعفران و نوشادر از هريك دو درهم كوفته با پنج درهم شكر معجون سازند و به خوردش دهند^۱ و خربق سیاه و بَسْبَاسِه و نمك پارسى از هريك دو درهم صلابه كرده میان فی گذارند^۲ و در بینی اسب^۳ بدمند و سرش را بالا كشند^۴ تا اثر دارو در مغز سر رسیده آب در چشمش ظاهر شود. و بعد از سه روز زردۀ تخم مرغ با روغن تازه در گلویش ریزند.

و اگر در سر خلط سودایی دارد علامتش آن است که پیوسته^۵ چون آدم و سواسی^۶ سر می جنباند و چشم تیره و تاریك می شود. علاج: شاه تره و زردچوبه و شكر سفید از هريك ده درهم و سپند و جاوشیر^۷ از هريك پنج درهم و زعفران و قرنفل از هريك دو درهم مجموع را در ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند. پس سه قسم^۸ نموده هر روز قسمی را به گلویش بریزند. علاج دیگر: هفت روز^۹ هر روز چهار رطل شیر با يك رطل شكر آمیخته بدهند، و اگر به حد دیوانگی رسیده^{۱۰} بیهوده لگد زند و دندان گیرد از هر دو (۱۰۸) شقیقه خون بگیرند و پیه خرس را در شراب كهنه جوشانیده حقه کنند. و پیه بز کوهی را با گلاب و كافور و بول الاغ آمیخته به گلولی اسب ریزند و قمبر هندی^{۱۱} و پوست هلیله سیاه را در آب جوشانیده، و حقه کرده نیز نافع است.

و اگر پیوسته^{۱۲} چرك از بینی آید و در رفتار دست و پا را بر زمین كشد^{۱۳} قسط سفید و لبان را در روغن جوشانیده قدری به گوش و دماغش ریزند و تتمه را به سر و یال^{۱۴} و سایر اعضاء مالند. و اگر با^{۱۵} حالت سابق چشم ورم داشته باشد برگ نارنج و سرکه و روغن و حنظل از هريك یک رطل با قدری سیر و پشگل گوسفند بجوشانند و به تمام بدن بمالند. و دو طرف شانه را به شكل صلیب داغ کنند. و اگر خون از بینی آید بیخ دم را محکم باید بست.

- | | |
|--|----------------------|
| ۱. ج و ل و د: چهار روز بخوردش دهند | ۲. ل: کنند |
| ۳. ج: - اسب | ۵. ل: - پیوسته |
| ۴. ل و د: کنند | ۸. ج: حصه |
| ۶. ج: سودایی | ۱۲. ج: - پیوسته |
| ۷. ل: جو | ۱۵. نسخه اساس: تا |
| ۹. ل: - هفت روز | |
| ۱۰. ج: برسد | |
| ۱۱. د: - «را با گلاب و... و قمبر هندی» | |
| ۱۳. د: و پا را بر كشد | ۱۴. ج و ل و د: - یال |

و در زکام بهترین معالجات آن است که دود چوب گز را به دماغش رسانند و روغن گاو در بینی چکانند و زرده تخم^۱ با روغن آمیخته به گلو ریزند. و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور و زعفران نیز داخل کنند.

و گاهی به سبب^۲ آب یا هوای سرد بعد از حرکت^۳ باعث آن می شود که بر دو طرف لب^۴ در زیر سوراخهای بینی دو برآمدگی مانند استخوان به هم می رسد و نفس تند می زند و می خوابد و اگر زود علاجش نکنند هلاک می شود. و علاجش آن است که: آن دو موضع را شکافته آن برآمدگیها^۵ را بیرون کنند^۶ و نمک^۷ پر کنند.

باب دوم: در معالجه امراض حلق و سینه^۸

(۱۰۹) اما جذام علامتش آن است که زبان سیاه شود و چشمها به گودی افتد و آب از چشم^۹ آید. علاجش آن است: ده دانه سیر را در سی درم روغن جوشانیده در حلقش بریزند و آب و جو^{۱۰} کمتر از عادت دهند.

اگر زبان سرخ و آماسیده باشد مویز را دانه بیرون کرده و حلیه^{۱۱} با زرده تخم مرغ بدهند.

اما سرفه اگر باعثش هوازدگی باشد شبها زیاد می شود و آب از بینی می آید. علاج: هفت^{۱۲} عدد تخم مرغ در سرکه^{۱۳} بگذارند يك شبانه روز تا پوست^{۱۴} آن بسیار نرم و نازک شود، پس در وقت گرسنگی یکان یکان را در گلولی اسب افکنند. و چون تخفیف یابد قدری مویز را دانه بیرون کنند و با رازیانه و عسل و روغن شیر پخت^{۱۵}، معجون ساخته بدهند. و این^{۱۶} علاج اکثر اقسام سرفه را نفع دارد.

۱. ج: تخم مرغ	۲. ج: ول و د: سبب	۳. د: «بعد از حرکت»
۴. نسخه اساس: آب	۵. ج: دو برآمدگی	۶. ج: ل: آورند؛ د: آورده
۷. ل: پرنگ	۸. ج: در جذام و ورم حلق و سینه	
۹. ج: دماغش	۱۰. ج: - جو	۱۱. ج: زنجبیل
۱۲. ج: هشت	۱۳. ج: ول و د: سرکه تند	۱۴. ج: - پوست
۱۵. ل: پخته	۱۶. ل: اگر	

و اگر سبب سرفه حرارت باشد در روز و هوای گرم زیاده^۱ می شود. علاج: سه رطل شیر و يك رطل شكر و سه درم كتيرا با يكديگر ممزوج ساخته به گلویش ریزند. و سرفه كهنه را شراب و روغن گاو باهم ممزوج نموده نیم گرم به گلو^۲ ریزند.

و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی مانند پریا غیر آن در گلویش چسبیده^۳ علامتش آن است که پی در پی سرفه می کند^۴. علاج: دهان اسب را گشوده ملاحظه کنند اگر ممکن باشد بیرون آورند والا چند روز برگ نی و علف تازه بدهند که نافع است.

و گاه باشد که هوازدگی باعث سرفه نشود اما اندرون گلو ورم کند چون خناق و گرفتگی در (۱۱۰) سینه به هم رسد که قدرت بر شیهه نداشته باشد و این امراض را سقاوه^۵ گویند. اگر بزودی علاج نکنند هلاک شود^۶، و اکثر در اسبان گرمسیری که در بلاد سردسیر آورند به سبب آب و هوای سرد در وقت عرق حادث می شود. علاج: حوالی سینه را چرب کنند تا ماده میل به بیرون کند و چون نرم شود نیشتر زنند تا هر چرکی که داشته باشد دفع شود پس داغ کرده مرمکی^۷ و نمک کوفته پرکنند.

و قسمی دیگر از هوازدگی می باشد که باعث خشکی و گرفتگی در گردن و گوش و سینه می شود و سر به زمین نمی رسد و چشم برهم نمی تواند زد و گوش و چشم به سوی دم مایل دارد و این قسم را قیصر گویند. علاج: سرهای گوش را هشت جا^۸ داغ کوچک کنند و بعضی پشت گوش و سر دوش و میان پشت و سر استخوان دم را نیز به آهن گرم می ترسانند، و در خانه گرم و تاریک باید بست و سیر را در روغن جوشانیده به تمام سر^۹ و بدن بمالند. و نمک هندی و حلتیث^{۱۰} و زیره کرمانی و کافور از هر يك دو دانگ و هلیله سیاه پنج درم کوفته با موم گداخته پیامیزند و بخوردش دهند. و چند روز به عوض علف، زردك را ریزه کرده بر روی زمین ریزند تا گردن را دراز کند^{۱۱} و بخورد.

۱. د: بیشتر؛ ل: - زیاده ۲. ل: نیم گرم کرده به گلویش...

۳. ج و ل و د: «چیزی مانند پریا غیر آن که در علف بوده به گلویش چسبیده»

۴. ل: «علامتش آن است که مانند آدم پی در پی سرفه می کند»

۵. نسخه اساس: سقاوه ۶. د: می گرداند ۷. نسخه اساس: برمکی

۸. ل: گوش را چهار ۹. ج: - سر ۱۰. ل: حلبه

۱۱. ج و ل و د: گردن را بلند کرده

و گاه باشد که در وقت عرق آب دهند باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم و گوش به حال خود باقی باشد اما چون بینی را بگیرند و بعد از (۱۱۱) لحظه‌ای رها کنند نفس تند بزند و پره‌های بینی بلرزد و اعضا خشک شده^۱، گردیدن به جانب راست و چپ دشوار باشد^۲. علاجش: دو رگ که میان دو ران است بگشایند و نیز دو رگ که میان دو دست بر بالای زانو است بگشایند، و از چهار رگ مقدار دو رطل خون بگیرند، و پشگل گوسفند به آب حل کرده بجوشانند و بر تمام اعضا بمالند. و چهار رطل پیاز را کوفته قدری آب بر آن بپاشند پس بیفشرد و شیره آن را به حلقش ریزند و جو نصف عادت بدهند.

و اگر این حالت از جو^۳ خوردن بسیار یا بی وقت^۴ به هم رسد علامتش آن است که سست و سنگین شود و اگر حرکت فرمایند پیایی سکندری خورد و بی اختیار بر زمین افتد و آب از چشمش آید. علاج: دو رگ که در سینه^۵ است بگشایند و دو رطل بگیرند، و چهار رطل شیره پیاز را با یک رطل روغن آمیخته به حلقش ریزند و آب سرد در تمام بدن^۶ بپاشند. و چند روز جو^۷ باز گرفته علف سبز^۸ بدهند.

و اگر در این حالت چنان باشد که هر چهار دست و پا خم نشود و به زحمت سر سم را به زمین رساند و قدرت بر حرکت نداشته باشد و در سرگین افکندن^۹ ناله کند، و این بدترین امراض است. علاجش آن است که: اول^{۱۰} پره‌های بینی را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید. بعد از آن سمهای^{۱۱} چهار دست و پا را بتراشند، که تا حدی خون ظاهر شود و هر چند عدد آجر را گرم^{۱۲} کرده شیر تازه و سرکه کهنه بر آن آجرها بریزند (۱۱۲) و در خرقة‌ای پیچیده بر بدن اسب بگذارند، و شیر و سرکه بر زمینی که به آتش گرم شده باشد^{۱۳} بپاشند^{۱۴}. و اسب را چهار^{۱۵} چدار کرده بر آن زمین بدارند تا بخار به میان سم رود و باعث

- | | |
|-----------------|---------------------------------------|
| ۱. د: گردیده | ۲. د: به جانب راست و چپ گردیدن نتواند |
| ۳. ل: - از جو | ۴. نسخه اساس: بی وقتی که |
| ۵. ل: میان سینه | ۶. ج: اعضا |
| ۸. د: تازه | ۹. ج: انداختن |
| ۱۱. د: - سمهای | ۱۰. ل: - اول |
| ۱۴. د: ریزند | ۱۲. ل: - را گرم |
| | ۱۳. ل: - باشد |
| | ۱۵. ج: ول و د: - چهار |

میل ماده به دست و پا شود. و این عمل را مکرر بکنند تا سه روز^۱، بعد از آن از دو رگ که بر بالای سم دست است^۲ یک رطل خون بگیرند. پس دستها را^۳ به میان خاکستر گرم گذارند تا خون بایستد. آنگاه زاج و مازو با قطران آمیخته نیم گرم بر سمها بندند و هر روز آن را تازه کنند تا وقتی که چرك^۴ منقطع شود. و در آن مدت به جای^۵ جو علف تازه دهند.

باب سیم: در معالجه قولنج و سایر باده‌ها

اکثر امراضی که^۶ از این مقوله باشد از خشکی طبیعت و پیچیدگی روده به هم می‌رسد^۷ و بسیار از خوردن خاك باعث می‌شود^۸. علامتش آن است که بسیار خوابد و غلظت نفس تند زند و ناله کند. علاج: نوار بر گردن و کمر او افکنند^۹ و ساعت به ساعت تنگ بکشند که نفس به دشواری زند و پیوسته حرکت دهند و خار بر زیر شکم و دم زند تا بجهد و لگد اندازد تا به وسیله عرق آن ماده دفع شود. و مقعد را چرب کرده پیاز یا سیر یا صابون یا چیزی دیگر که تندی داشته باشد شیاف کنند^{۱۰}، و بعد از آن فی یا چوب میان سوراخ^{۱۱} به مقعدش گذارند که اگر نفخی کرده باشد زایل گردد. و اگر آن خشکی باعث حبس سرگین شده باشد دست چرب به اندرون مقعدش کرده بیرون آرند^{۱۲} و اگر میسر نشود (۱۱۳) آب رازیانه را و شیر و عسل نیم گرم به حلقش ریزند و با شراب و روغن و عسل نیم گرم حقنه کنند و شکم را به روغن و زهره گاو چرب سازند، و دو مثقال تخم هلیون را صلایه کرده با فی در سوراخ بینی بدمند و^{۱۳} به آب گرم حقنه کنند نیز نافع است. علاج دیگر: نیم رطل هلیله زرد با نصف آن مویز و قدری بیخ مهک در ده رطل آب جوشانیده و صاف

- | | |
|---|---------------------------|
| ۱. د: این عمل را تا سه نوبت بکنند | ۲. ج و ل: اسب است |
| ۳. ل: - را | ۵. ج و ل و د: به عوض |
| ۴. ل: حرکت | |
| ۶. ل: امراض | ۷. ج و ل و د: حادث می‌شود |
| ۸. ج و ل و د: «بسا که خوردن خاك باعث شده» | |
| ۹. ل: «آنکه نواری که بر گردن و کمر افکنند» | ۱۰. ل: - شیاف کنند |
| ۱۱. ل: سوراخ کرده | |
| ۱۲. ل: آورند | |
| ۱۳. ل: «و در سوراخ بینی با فی بدمند و اگر...» | |

کرده^۱ به خوردش دهند یا حقنه کنند. و اگر با^۲ علامات سابق شکم برآمده باشد و پیوسته نظر بر پهلوی خود کند^۳ سه رطل شراب کهنه و یک رطل پیه گوسفند و دو رطل آرد جو و یک مثقال حلتیث در پنج رطل آب جوشانیده و صاف نموده حقنه کنند، و نیم مثقال زهرهٔ گاو را در آب کثیر^۴ حل کرده به حلقش بریزند و یک روز علف دهند^۵. علاج دیگر: مویز را دانه بیرون آورده^۶ و بادیان و سپندان مجموع را کوفته با عسل^۷ به خوردش بدهند و اگر پیه خوک بچه نیز داخل کنند نافع است.^۸ اما اگر با^۹ این علامات خود به خود بی آنکه حرکت دهند تمام بدن عرق کرده^{۱۰} باشد دو رطل بول آدمی و یک رطل آب کامه و نیم رطل آب برگ ترب^{۱۱} و نیم رطل آب خیار مجموع را در ظرفی کرده یک رطل پیاز در آن افکنند و تخم رازیانه و حلتیث^{۱۲} از هر یک دو مثقال اضافه نمایند آنگاه جوشانیده^{۱۳} صاف نموده^{۱۴} به حلقش ریزند و بعد از ساعتی دو رگ که میان پایهای اسب است بگشایند و آب نیم گرم به حلقش کنند^{۱۵} و دست و پا (۱۱۴) و زیر شکم را چرب کنند و اگر با علامات قولنج از چشم و بینی آب و بلغم آید و بر زبان اثر ورم باشد بیخ هر دو گوش را داغ کوچک^{۱۶} کنند^{۱۷} و رگ زیر زبان را به نیشتر تیز^{۱۸} بگشایند و نیم رطل حبه الخضر را کوفته با یک رطل روغن آمیخته به حلقش ریزند. علاج دیگر: بادیان رومی و شکر سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد آمیخته به خورد او دهند. گاهی قولنج از هوای بسیار سرد به هم می رسد علامتش آن است که دهن را دشوار می گشاید^{۱۹} و مویهای بدن

۱. ج و ل و د: نموده ۲. نسخهٔ اساس: - با

۳. ج: «... پیوسته بر پهلوها می نگرد»

۴. ج و د: «... نیم رطل آب گشنیز»: ل: «یک رطل آب گشنیز»

۵. ل: - دهند ۶. ج و ل و د: کرده

۷. ج و د: «مجموع را کوفته با عسل معجون کنند»: ل: «... مجموع را با عسل کوفته معجون نمایند و»

۸. ل و د: نفع دارد ۹. نسخهٔ اساس: - با ۱۰. ل: - کرده

۱۱. ل: - «نیم رطل آب برگ ترب» ۱۲. ل: حلتیث

۱۳. ل: «به قوام آورند» ۱۴. ل: کنند

۱۵. ج و ل و د: «و با نمک و آب نیم گرم حقنه کنند»

۱۶. در حاشیهٔ نسخهٔ اساس «کوچک» ۱۷. ل: بکشند

۱۸. ج و د: - تیز

۱۹. ج و د: «گشادن دهان دشوار می شود»: ل: «گشادن دهن بسیار می شود»

راست می‌ایستد و آب از چشم می‌آید. علاج بیست مثقال نطف سفید با بیست دانه سیر کوفته و به روغن زیت بجوشانند و به تمام بدن بمالند. و اگر سبب قولنج حبس البول باشد علامتش آن است که هر دو پا را می‌گشاید به هیأتی که در بول کردن متعارف است و بسیار عرق می‌کند و می‌افتد و می‌خیزد. علاج: میلی را به مشک خالص آلوده نمایند و به سوراخ ذکر بدوانند و دست را گل آلود کرده لحظه لحظه از سر دوش تا کفل بمالند. و اگر مادیان چنین شود دست^۱ را چرب کرده به نمک و مشک آلوده سازند و به اندرون فرجش کنند. و در اسب نیز دست چرب به اندرون مقعد کردن نفع دارد چه اگر مثانه از موضع خود گردیده باشد درست می‌شود. و اگر بول اسب قطره قطره آید به جای آب شیر و دوغ بدهند. و در اکثر این امراض از آب و جو پرهیز فرمایند و بعد (۱۱۵) از تشنگی و گرسنگی تمام آب نیم گرم بدهند و جو کمتر از عادت بدهند و [بهتر آن است که نصف]^۲ قدر عادت گندم را جوشانیده به عوض جو بدهند و هر روز قدری از آن کم کرده و مثل آن جو بیفزایند تا وقتی که به قدر عادت رسد. و بهترین معالجات در عموم امراض خصوصاً رنجهای باطن آن است که به دعا و تصدق متوسل شوند چنان که شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی بن طاووس علوی قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار نقل کرده که شخصی این دعا را بر اسب مرده خوانده به فضل الهی آن اسب باز زنده شد اَقْسَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَّةُ بِعَزَّةِ اللَّهِ^۳ وَ بِعَظَمَةِ عَظَمَةِ اللَّهِ وَ بِجَلَالِ جَلِيلِ اللَّهِ وَ بِقُدْرَةِ قُدْرَةِ اللَّهِ وَ بِسُلْطَانِ سُلْطَانِ اللَّهِ وَ بِإِلَالَةِ إِلَّا اللَّهُ وَ بِمَا جَرَى بِهِ الْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ بِأَخْوَالِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِلَّا أَنْصَرَفْتُ.

باب چهارم: در معالجه سایر امراض باطنی

اگر زحمتی به شش رسیده باشد علامتش آن است که در سینه چنان گرفتگی به هم می‌رسد که چون از آخورش باز کنند راه رفتن برو دشوار باشد و دست و پای به هم برآید و چون چند قدم بردارد^۴ آن حالت برطرف شود اما بلند نگردد. علاج: خون بگیرند و نمک بر گوشت

۱. ج: دست راست
 ۲. در حاشیه نسخه اساس نوشته شده است
 ۳. ل: عَزَّةُ
 ۴. ج و د، ل: جلال
 ۵. ج: برانند

خوك پاشيده بر آتش نهند تا جوش آورده آنگاه به سينه اسب بمالند و در آبی عمیق افکنند تا شنا کند. اما تب کردن علامتش (۱۱۶) آن است که سر فرو افکند^۱ و تمام اعضایش^۲ سست گردد و چشم را خوابیده دارد و دست و پا در رفتن مضطرب باشد و بینی گاهی گرم و گاهی سرد شود، و علف کمتر خورد. و علاج: نعل از چهار دست و پای باز گرفته نعل و نمک بمالند و خون بگیرند و یکروز آب ندهند، آنگاه چهار رطل مویز و پنج عدد خیار و نیم رطل گشنیز و نیم رطل شاه تره را در ده رطل آب بجوشانند تا به دور رطل آید پس صاف کرده^۳ به حلقش ریزند. و اگر خشکی بر اسب غالب گردد علامتش آن است که باریک و نزار شود و سینه بیاماسد و بینی خشک شود. علاج: یکشب خورش باز گیرند و روغن گاو و روغن کنجد از هر یک نیم رطل در گلویش ریزند و موی سر بز را سوخته بسایند و به آرد خمیر کرده به خوردش دهند و چند روز علف تازه بدهند. و اگر بی علت اشتهای اسب کم شود چنانکه علف نخورد یا هر روز از قدر عادت چیزی کم کند، دود کاغذ بر دماغش رسانند و روغن به گلویش ریزند و با پیه خرس^۴ و شراب کهنه حقه کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه مثقال و حلتیث یک مثقال، هلیله زرد و سپندان سرخ و زیره کرمانی و نانخو و سقز^۵ از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته «با شراب کهنه^۶ جوشانیده»^۷ و صاف نموده به حلقش ریزند، و این دوا^۸ را سه روز به کار برند. و اگر اسبی کرم در شکم داشته باشد علامتش آن است که پوست (۱۱۷) بر بدنش خشک و مویها راست^۹ و گردن به دیوار^{۱۰} مالد و علف بسیار خورد، اما فایده آن ظاهر نشود. علاج: یک رطل خرما و یک مثقال صبر را در شراب جوشانیده^{۱۱} و صاف نموده نیم رطل روغن اضافه نمایند و به گلویش ریزند و یک رطل حلیه^{۱۲} و نیم رطل سپندان یا جویا گندمی که در شراب جوشیده باشد^{۱۳} سه روز بدهند. علاج دیگر: یک رطل مویز سیاه را دانه بیرون کنند^{۱۴} و یک رطل

- | | |
|---|--------------------------------------|
| ۱. ج: «سرفه کند» د: «... سر فرود کند» | ۲. ج و ل: اعضا |
| ۳. د: صاف نموده؛ ج: «را در ده... پس صاف کرده» | ۴. ل: خروس |
| ۵. ج: - سقز | ۶. ج: - کهنه |
| ۸. ل: دوا | ۹. ج و ل: «راست شود» د: «راست ایستد» |
| ۱۰. ل: - به دیوار | ۱۱. ل: جوشانند |
| ۱۲. ل و د: هلیله | ۱۳. ج و ل و د: آورند |

حلیه را با آب گرم شسته خنک کنند^۱ و زیره کرمانی و بادیان و گشنیز خشک و ناخواه و خردل از هر یک پنج مثقال مجموع را کوفته با دورطل آرد جو خمیر کرده به خوردش دهند و در وقت تشنگی آبی که کله گوسفند در آن پخته و مهیا شده باشد سرد کرده به حلقش ریزند. و اگر از هوایی بسیار گرم یا حرارت مزاج ضعیف شده باشد^۲ آرد جو و ریوند چینی را با دوع تازه^۳ بیامیزند و بدان حقنه کنند و قدری کافور در گلاب حل کرده به دماغش زنند، و سه روز پیایی هر روز يك مثقال ریوند به گلوی اسب ریختن^۴ تسکین حرارت می‌کند. اما اگر ریوند خراسانی باشد دو مثقال باید و ریوند زیاده ازین اسب را^۵ نتوان داد. و اسبی که کره یا پیر باشد اصلاً نباید داد که باعث افلیج می‌شود، و این غرایب مسایل طبیعت است^۶ که ریوند در مزاج انسان باعث حرارت و در مزاج اسب علت^۷ برودت است.^۸ و اگر سردی هوا باعث ناتوانی شده باشد در جای گرم بندند (۱۱۸) و يك دو روز غسل نیم گرم و آب رازیانه به حلقش ریزند و جو برشته بدهند یا^۹ علف سبز. علاج دیگر: یکدسته اسفناج را در روغن جوشانیده و صاف نموده به حلقش ریزند و خربق سفید و نوشادر از هر یک دو مثقال با پنج مثقال شکر معجون کرده هفت حصه کنند و هر روز قسمی به خوردش دهند^{۱۰} و اگر باعث ضعیف بودن^{۱۱} [دندان زیاد یا بلندی بعضی از دندانها باشد]^{۱۲} که بدان سبب علف و جو را خوب نخاید^{۱۳} و^{۱۴} هضم نشده از معده گذرد علاجش آن است که: آن^{۱۵} دندانها را بشکنند، و بعد از شکستن روغن گرم^{۱۶} بمالند و چند روز از آب و علف^{۱۷} سرد احتراز فرمایند. و اگر اسبی علف آلوده به بول گربه خورده

۱. ج: «خشک سازند»؛ ل: «خشک کنند»

۲. ل: «و از هوای بسیار گرم مزاج ضعیف شده باشد»

۳. ل: «تازه»
۴. ج: «پی در پی هر روز يك مثقال ریوند در آب به گلوی اسب ریختن»؛ د: «سه روز هر روز يك مثقال ریوند در آب ریخته به گلوی اسب ریزند»؛ ل: «پیایی هر روز... اسب ریختن».

۵. ج: «به اسب»

۶. ج: «این از غرایب مسایل طی است.»

۷. ج: «باعث»

۸. د: «که ریوند در مزاج... علت برودت است.»

۹. ج: «با»

۱۰. ل: «دهند»

۱۱. د: «دندان زیاده بلندی بعضی از دندانها باشد.»

۱۲. ج: «نخاید»

۱۳. ل: «که علف و جو را خوب نخاید»

۱۴. ج و ل و د: «علف»

۱۵. ل: «آن»

۱۶. ل: «زرد»

۱۷. ج و ل و د: «علف»

باشد^۱ علامتش آنکه زبان زرد و دست و پایش مضطرب می‌گردد و در رفتار می‌افتد. علاج: دو رگ شقیقه را بگشایند خون مایل به زردی ظاهر می‌شود، آن مقدار بگیرند که رنگ خون سرخ شود و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده به حلقش ریزند، و اگر رگها ظاهر نباشد سر اسب را به زیر آورده به دستش بندند که باعث ظهور آن رگها می‌گردد. و دیگر امراض باطنی که در ظاهر علامات دارد هر يك در موضع خود مذکور می‌شود.

باب پنجم: در معالجه اورام

اما ورم سر و چشم، اکثر از خوردن خرزهره یا علف دیگر که در مزاج (۱۱۹) اسب سمیت دارد^۲ حاصل می‌شود. علاجش آن است که: از دو رگ شقیقه يك رطل خون بگیرند و کافور را در گلاب حل کرده به دماغش زنند و بینی مهك را در شراب جوشانیده به حلقش ریزند و آبی که تمهیندی در آن جوشیده باشد سرد کرده بدهند. و اگر اندرون گلو ورم کرده باشد آرد جو را به آب^۳ ساق یا سرکه یا ناردانه^۴ ترش خمیر کرده به عوض جو بدهند. و اما ورم دوش و پشت که از کثرت^۵ سواری یا به هوای سرد در وقت عرق حاصل می‌شود.^۶ علاجش آن است که: اول نمك و سیاه‌دانه را کوفته با روغن بماند و پارچه خيك بنیر را با روغن آلوده کرده يك شبانه روز بر آن موضع بندند، و اگر بر طرف نشود حلتیث و لبان واشق و مرمکی کوفته با سریش^۷ مرهم ساخته مکرر ببندند و در وقت بستن و گشودن به آب^۸ نرم گرداند تا وقتی که ورم زاید گردد یا بگشاید پس^۹ هر چرکی داشته باشد بیفشند و زنگار سوده بپاشند و همان مرهم را بر بالای زنگار بندند چند روز تا وقتی که چرك تمام شود^{۱۰}. و اگر به عوض آن مرهم^{۱۱} قطران و صبر صلايه کرده با روغن بماند، یا

۱. ل: «+» علامتش آن است که رنجور شود خصوص وقتی که آن گربه مار یا بعضی از حشرات خورده باشد»

۲. د: دارد ۳. د: آرد ۴. ج: انار

۵. ل: اکثر ۶. د: به هم رسیده باشد ۷. ل: با سیر پس

۸. د: به آب گرم ۹. ل: - پس

۱۰. د: «و اگر بگشایند بیفشند تا مجموع چرك و ماده بیرون آید و بعد از آن زنگار را سوده بپاشند و همه مرهم را بر بالای زنگار بندند چندان که چرك تمام بیاید»

۱۱. ل: - مرهم

خاکستر را با بول الاغ ممزوج کرده بمالند نیز نفع دارد. و اگر زیر دست نزدیک ممر^۱ تنگ به قدر لیموی^۲ ورم کند بشکافند و هر چرکی و خونی که داشته باشد بیفشند و غک^۳ با برگ گل خطمی کوفته آن زخم را پر کنند و دورش را به شکل دایره داغ کنند. اما ورم خصیه علاجش آن است که: در میان آبی عمیق روی به بالا برانند و زیره و باقلای خشک را کوفته بامویز دانه بیرون کرده و غسل و (۱۲۰) روغن زیت^۴ معجون کرده ببندند.^۵ و در ورم ذکر، پیه مرغ را در روغن زیت^۶ جوشانیده مکرر بمالند. و اما استسقا علامتش آن است که شکم و سایر اعضا آماس کند و چون انگشت بر آن آماس گذاشته زور کنند فرو رود. علاج: در آفتاب گرم بندند و جلهای متعدد پوشانیده^۷ چنانکه سرپای او عرق^۸ کند، پس زیر ناف مقدار دو انگشت سوراخ باید کرد به قدری که فتیله گنجایش داشته باشد^۹ تا زردابی که زیر پوست جمع شده باشد بیرون آید و بعد از آن حرکت بسیار فرمایند که تنمۀ ماده دفع شود.^{۱۰} پس آنگاه نطف سفید بر موضع زخم بمالند و در آن ایام به عوض علف برگ ترب و برگ کرفس بدهند و اگر یافت نشود نخود را در آب جوشانیده^{۱۱} به عوض جوهان آب را سرد کرده در وقت تشنگی کمتر از عادت بدهند.^{۱۲} و اما ورم زانو علاجش آن است که دنبه و خرما کوفته بر آن موضع بندند و اگر ورم بسیار سخت باشد قدری حلیه نیز داخل کنند، و بعد از سه روز که ورم نرم شده باشد به نیشتر بشکافند^{۱۳} و هر چرکی و خونی که داشته باشد بیفشند، و اگر به این داروها نرم نشود پیاز نرگس را کوفته^{۱۴} ببندند، و اگر به هیچ وسیله نرم نگردد داغ کنند. و اگر محل رستن موی بالای^{۱۵} سم ورم کند و چیزی مانند، آب بیرون آید^{۱۶} و این اکثر در اسبانی که در زمینهای نمناک پر آب و علف می گردند به هم

۳. ج: بارتنگ

۵. بمالند

۲. د: - لیموی

۴. ل: «عسل و روغن زرد و روغن زیت»

۷. ل: بیوشانند؛ ج: پوشند

۶. ل: زرد

۸. ل: سر و پا عرق؛ ج: سرپای عرق

۹. د: «گنجایش رفتن فتیله باشد...»

۱۰. ل: «حرکت دهند که همه ماده جمع شود»

۱۲. ل: - «و اگر یافت... از عادت بدهند.»

۱۵. د: - «موی بالای»

۱۴. د: نرم کوفته

۱۱. د: خیسانیده

۱۳. د، ل: شکافته

۱۶. د: «آبی بیرون آید»

می‌رسد. علاجش آن است که: زاج و مازو را کوفته با قطران گداخته بیامیزند و بر تمام سم بمالند و خیک پاره^۱ به شکل سفره (۱۲۱) بر سم بندند. و اگر عضوی از اعضا به سبب گزیدن مار یا سایر^۲ حشرات ورم کند سیر را کوفته با سرکه یا آب لیمو بمالند، و روغن به دماغش ریزند و یک رطل خون بگیرند، پس^۳ [اگر] آن ورم در حوالی سر باشد رگهای شقیقه و اگر موضع دیگر باشد رگی [که] در آن حوالی است بگشایند^۴ و سیر و سرکه و خاک باران دیده بر تمام بدن^۵ بمالند و اگر^۶ در اعضای اسب گری به هم رسد چون مهره سخت و این اکثر^۷ در پس دست می‌باشد. علاجش آن است که: مکرر با دست^۸ بمالند و به اندازهٔ آن قدری سرب را پهن کرده بر آنجا بندند تا نرم شود. و اگر به اینها معالجه نشود دو^۹ حصه پیاز نرگس و یک حصه کوهان شتر بکوبند و مرهم سازند، پس حلقه‌ای از آهن که دور آن مهره را بگیرد بر آنجا گذاشته آن مرهم را در میان آن حلقه بر سر آن مهره^{۱۰} بندند تا وقتی که نرم شود و آنگاه شکافته بیفشرد و نمک پر کنند.

باب ششم: در معالجهٔ جراحات

اما زخم سر دوش اکثر قابل علاج نیست و اگر به سعی تمام علاج کنند به اندک سواری عود می‌کند. و طریق^{۱۱} معالجه آن است که: پایین زخم را نیشتر زنند که ماده میل به آن طرف کند^{۱۲} و مرهم بالای زخم^{۱۳} نهند و اگر کهنه شده باشد چند جا داغ کنند چنانکه تمام زخم را فرو گیرد و داروهایی که گوشت نو می‌رویاند استعمال کنند. و سایر زخمها اگر^{۱۴} گوشت اطرافش فاسد شده باشد، برگ یونجه خشک و زنگار را صلایه کرده با روغن مرهم سازند

۱. د: «خیک روغن پاره» ۲. ل: - سایر ۳. د، ل: پس اگر

۴. ل: «رگهای شقیقه را و اگر در موضع دیگر باشد رگی که در آن حوالی باشد بگشاید.»

۵. د: اعضا ۶. د: - اگر ۷. ل: «اکثر اوقات»

۸. ل: - «با دست» ۹. ل: یک

۱۰. د: - «بگیرد بر آنجا... بر سر آن مهره»

۱۱. د: - «اکثر قابل علاج نیست... سواری عود می‌کند. و طریق»

۱۲. د، ل: ماده به آن طرف میل کند ۱۳. ج: - زخم

۱۴. ج: از

و بر زخم او گذارند، يك شبانه روز (۱۲۲) گوشت مرده را زایل می‌گرداند. و اگر سرگین اسب را خشك کرده بسوزانند^۱ و با روغن آمیخته بر زخم بندند نیز نفع دارد^۲، و اگر به اینها زایل نشود^۳ تخم بزرگ و مغز پنبه دانه را كوفته، ببندند. علاج دیگر: چوب بیدتر و پوست خربزه^۴ را بسوزانند و خاکستر آن را به آب نمك بر زخم بمالند. اما نصف روز بیشتر نگذارند که استخوانها را می‌خورد.

و اگر کرم در زخم به هم رسیده باشد اول به آب گندنا بشویند و بعد از آن آهك آب ندیده و زاج^۵ را صلايه کرده بپاشند^۶ و چون کرم و گوشت فاسد در اطراف زخم نماند و اگر^۷ غرض رستن گوشت تازه باشد و ازاله زخم^۸ پوست هلیله و پوست انار شیرین و شیب‌یانی و کندر^۹ مجموع را كوفته با سفیده^{۱۰} تخم مرغ بپامیزند و يك شبانه روز بر آن موضع بندند. بعد از آن گشوده، به نمك [و] آب گرم بشویند و با^{۱۱} دنبه و روغن شیر پخت^{۱۲} چرب کنند. چون زخم میل به خشکی کند قیر و موم و کندر را در سرکه کهنه پخته به دستور مرهم گذارند. و اما زخمی که از گزیدن سباع حاصل شود.^{۱۳} بهترین علاجه‌ها آن است که: هر چند^{۱۴} روز چند مرتبه به آب سرد بشویند و حلتیث را در روغن زیت جوشانیده بمالند. و در خصوص زخم پلنگ شکم ضفدع بشکافند^{۱۵} و بر آن زخم بپاشند. و اگر به سبب افتادن از جایی یا صدمه عضوی زخم شده باشد^{۱۶} سنگ مغناطیس را به آب بسایند و مکرر بر آن موضع بپاشند و با دنبه چرب کنند.

و در زخم (۱۲۳) تیر^{۱۸} و شمشیر، کرم سرخی که در زمین می‌باشد خشك کرده صلايه کنند و بر آن موضع بپاشند و زراوند را صلايه کرده با عسل بپامیزند^{۱۹} و بمالند.

- | | |
|---|---|
| ۱. د: بعد از آن سرگین خشك اسب را بسوزانند | ۲. د: نافع باشد |
| ۳. د: اگر به اینها بر نگردد | ۴. ج و ل و د: خربزه |
| ۵. د: زاج سفید | ۶. د: بپاشند، و اما برگ شفتالو تنها بسیار نافع است بشورند |
| ۷. ل: اگر | ۸. د: «اگر غرض... ازاله زخم» |
| ۹. د: کدنا | ۱۰. ج: زرده |
| ۱۱. نسخه اساس: اما | ۱۲. ل: پخته |
| ۱۳. د: به هم رسد | ۱۴. ج و ل و د: چند |
| ۱۵. د: را شکافته | ۱۶. ج: «از جایی باشد و سر عضوی زخم شده باشد» |
| ۱۷. ج، د، ل: بپاشند و | ۱۸. ج: تیر |
| | ۱۹. د: آمیخته |

و هرگونه زخمی را آب سرد^۱ و بوی خوش و هوای سرد پرهیز باید فرمود^۲. و [دود] چوب گز^۳ یا^۴ خشخاش^۵ یا^۶ سرگین به دماغ و عضو زخم دار^۷ و باید رسانید. و اگر بیکانی یا استخوانی در میان گوشت مانده باشد پنبه را به آب کامه تر کرده^۸ مکرر بر آن موضع می گذارند^۹ و دهن زخم^{۱۰} را با پیه خرس چرب کنند. و بعد از بیرون آوردن جای آن را به زرده تخم مرغ و نمک پر کنند. و در جذب آلات حدیدی مغناطیس کمال تأثیر دارد. و هر زخمی که بعد از التیام، موضعش مو بر نیامد تراشه سم اسب سیاه را بسوزانند و صلایه کرده با روغن زیت بر آن موضع^{۱۱} بمالند. و اگر جایی از بدن اسب بی سبب ظاهری زخم شود و خون آید ماست گاو را با حنّا و خطمی آمیخته^{۱۲} بمالند. اما این کوفت را هر چند علاج نکنند بهتر است، از این جهت که باعث دفع^{۱۳} اخلاط فاسد و حفظ از سایر امراض است. و اما ترکیدن سم که آن را شقاق و غله^{۱۴} گویند، علاجش آن است که: آن شکافها را با نمک^{۱۵} و نقط^{۱۶} پر کنند. و دنبه و قطران را گداخته جوشان بریزند و روغن بادام تلخ بمالند و مکرر سواری کنند. علاج دیگر: یک دو روز جو ندهند و شکر و خشخاش و روغن با هم آمیخته به حلقش ریزند و چون شروع در جو دادن کنند مقداری از عادت کم کرده به عوض آن گشنیز خشک را اضافه نمایند. و پیه را در کرباس (۱۲۴) پیچیده بر ساق بندند که از آنجا قطره قطره بر سم می آمده باشد. و صبر و کندر و زاج و پوست انار و مغز بادام تلخ را صلایه کرده با شیرۀ غنّب الثعلب و روغن آمیخته نیمگرم چند روز^{۱۷} پیاپی بر سم و

- | | |
|---------------------------------------|--------------------------|
| ۱. ج، د: آب و هوای سرد؛ ل: - آب سرد | ۲. د: فرمایند |
| ۳. ج، د، ل: دود چوب گز | ۴. ج، د، ل: با |
| ۵. ج و ل: د: پوست خشخاش | ۶. ج: با؛ د: و |
| ۷. ل: - «به دماغ و عضو زخم دار» | ۸. د: به آب کاه تر ساخته |
| ۹. د: «بر آن جا بمالند» | ۱۰. ج: اسب |
| ۱۱. ل: گل خطمی آلوده | ۱۲. د: - دفع |
| ۱۳. در حاشیه نسخه اساس نوشته شده است. | |
| ۱۴. د: به آهک و نمک | ۱۵. ج، ل: آهک |
| ۱۶. د: چند روز نیمگرم | |

خردکان بمالند. و مردار سنگ سوده با روغن گل^۱ نیز نافع است. و اگر سم از بی‌نعلی سوده باشد قطران و نطف سفید را جوشانیده بر میان سم ریزند. و آرد گندم را با پیه گوسفند و آب گندنا خیر کرده سه روز بپزند و در زیر پای سرگین خشک بریزند.

باب هفتم: در معالجه جوشش و خارش و لکه

اما خنازیر دانه آن^۲ است که به قدر نخود یا بزرگتر در گردن اسب پیدای می‌شود^۳ و اگر بزودی علاج نکنند تمام بدن را فرو می‌گیرد و باعث هلاک^۴ می‌شود. و اکثر این مرض از خوردن سوسمار کوچک که در میان علف است حادث می‌شود. علاجش آن است که: آن موضع را با تیغ بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و زخم را [با] برگ کوکنار^۵ پر کنند. و اگر در زیر دم دانه‌ای چنین به هم رسد، و این اکثر در اسبان سفید می‌باشد. علاجش آن است که بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و آب لیمو و نمک مکرر بمالند.

و اما سایر جوششها^۶ که تمام بدن را فرو گرفته^۷. علاجش آن است که: به قدر یک رطل خون بگیرند و همان خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته^۸ بر تمام بدن بمالند. و اگر حوالی تمام جوشش بدن زرد باشد^۹، نمک را با روغن گل^{۱۰} آمیخته بمالند. و اگر دهن (۱۲۵) آن جوششها گشاده باشد و آب زرد متعفن بیرون آید، نوشادر^{۱۱} و نمک و قلیاب را صلایه کرده بپاشند. و صبر و زرنیخ^{۱۲} و گل^{۱۳} ارمنی از هر یک دو مثقال با آرد جو آمیخته به خوردش دهند. و علاج دیگر: هدهد را بسوزانند و خاکستر آن را در آب کرده به خوردش دهند و پنج درم گوگرد فارسی و مثل آن نمک و یک رطل روغن کنجد حل کرده بر بدن مالند و به آب

۱. ج: گل مالیدن؛ ل: گل مالیده نیز نفع بود

۲. ل: به هم می‌رسد

۳. د: هلاک اسب

۴. در کلیه نسخه‌ها جوشش آمده، ولی جوش صحیح است

۵. ج: آمیخته مکرر

۶. ج: اگر حوالی جوشش و تمام بدن زرد باشد؛ د: اگر حوالی آن از بدن زرد رنگ شده باشد؛ ل: اگر

حوالی جوشش تمام بدن زرد باشد.

۷. ج و د: زنگار و نوشادر

۸. ج و د: گاو

۹. د: - و گل

۱۰. ل: زنبق

صابون^۱ و نارنج بشویند.

و اگر جوشش مایل به زردی و از خردکان^۲ دست و پا حاصل شود این نیز قسمی از شقاق است. علاجش آن است که: اول قدری خاکستر در آب گرم ریخته به آن آب ساق^۳ دست و پای اسب^۴ را بشویند و هر روز دو^۵ مرتبه مرهمی از زنگار و روغن زیت و موم^۶ بمالند و به سرکه بشویند و نگذارند که دست و پا را به آب گذارد. و يك مثقال ریوند را در دوغ و یخ^۷ سرد کرده باشند، ریخته^۸ به خوردش دهند. علاج دیگر: مردار سنگ و انزروت را صلایه کرده با روغن گل سرخ بمالند.

و اگر در زیر خصیه دانه‌های جوشش ظاهر شود مایل به سفیدی آن دانه‌ها را به موی اسب^۹ بندند و ده روز بگذارند. آنگاه انزروت و جوز پویا بر روی آتش گذاشته در زیر آن بدارند که دودش به آنها رسد. و شیر و شکر و روغن زیت با هم آمیخته به گلوی اسب ریزند.

و هر قسمی از اقسام جوشش که گوشت حوالی آن خورده باشد [و] اصل جوشش به گودی^{۱۰} افتاده باشد چون دانه‌های زیره چیزی در آن باشد^{۱۱} (۱۲۶) علاجش آن است که زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد از هر يك ده^{۱۲} درم و آهك آب پاشیده^{۱۳} چهل^{۱۴} درم مجموع را^{۱۵} صلایه کرده در سرکه تند سه^{۱۶} چهار مرتبه بخیسانند و^{۱۷} در هر مرتبه به قدر دو انگشت سرکه در بالای داروها^{۱۸} ایستاده باشد، و بعد از آن خشك کرده بار دیگر صلایه کنند و هر مرتبه زخم را به سرکه تر کرده قدری از آن بپاشند. و اگر مغز^{۱۹} را صلایه کرده بر آن بپاشند^{۲۰} نیز نافع است.

- | | |
|--|--------------------------------------|
| ۱. ل: صابون و نغک | ۲. ج، د، ل: بر ساق و خردکان |
| ۳. ل: ساق | ۴. د: - اسب |
| ۵. ل: ده | ۶. د: - موم |
| ۷. ج، د، ل: دوغ که با یخ | ۸. ل: به گلویش ریخته؛ ج: |
| ۹. ج، د، ل: موی دم اسب | ۱۰. نسخهٔ اساس: به کودکی |
| ۱۱. ج و د: ... ظاهر باشد؛ ل: و هر قسمی از اقسام جوشش که به گودی زیره چیزی در آن ظاهر باشد. | ۱۲. ل: دو |
| ۱۳. ج، د، ل: شسته | ۱۴. ج: چهار |
| ۱۵. ل: - مجموع را | ۱۶. د: - سه |
| ۱۷. د، ل: و چنانکه | ۱۸. د: دواهای مذکور |
| ۱۹. ل و د: پنبه دانه | ۲۰. ج: - «و اگر مغز... بر آن بپاشند» |

و هر اسبی که گر شود علامتش آن است که: خود را بسیار می خارد و مویش می ریزد. علاجش آن است که^۱: خون بگیرند و علف تازه بدهند^۲ و قیر و خاکستر بر موضع خارش بمالند آن مقدار^۳ که زخم شود. پس سیاه دانه و نمک و اشنان را کوفته با روغن زیت بمالند^۴ علاجی دیگر: سپندان و نمک^۵ و گوگرد فارسی را صلایه کرده با روغن شیره^۶ بمالند. و دیگر^۷ زنگار سوده با مغز گوسفند^۸ بمالند^۹. و هر يك از این داروها را که مالیده باشند در وقت شستن به آب صابون بشویند. و اگر این مرض کهنه شده باشد، هدهد را در آتش بسوزانند، و خاکسترش [را] به آب آمیخته در وقت تشنگی به خوردش دهند. و بدن را به آب صابون بشویند و داروهای سابق^{۱۰} را استعمال کنند.

و اگر موی ساق^{۱۱} اسب ریزد و این نیز از اقسام شقاق است، بعد از آنکه مکرر به آب^{۱۲} صابون شسته باشد، مغز [ساق]^{۱۳} گاو و مغز ساق الاغ و روغن کوهان شتر و پیه خوک را با (۱۲۷) یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند. و اگر این دواها^{۱۴} یافت نشود روغن پاچه نیز نافع است^{۱۵}.

و اگر بر گرد لب یا سایر اعضا^{۱۶} لکهای سفید به هم رسد خوک^{۱۷} را بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده، سر کوزه را به گل بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد. آنگاه خاکستر آن را با روغنی که از بریان کردن بره^{۱۸} چکیده باشد، ممزوج کنند و مکرر بمالند. و سیاه تخمه را کوفته^{۱۹} با روغن زیت مالیدن نیز نافع است^{۲۰}.

-
- | | |
|-----------------------------|--|
| ۱. ج: «آن است که»؛ ل: آنکه | ۲. د: «و علف تازه بدهند» |
| ۳. ج: آن قدر | ۵. ج: نمک |
| ۴. ل: بمالند | |
| ۶. ل: روغن و شیر | ۷. ج و ل و د: علاج دیگر |
| ۸. ج و ل و د: مغز سر گوسفند | ۹. ل: بمالند |
| ۱۰. د: دواها | ۱۱. نسخه اساس: سابق |
| ۱۲. ل: به آب | ۱۳. نسخه اساس: ساق |
| ۱۴. ج: داروها | ۱۵. ل: «روغن پاچه نیز نافع است» |
| | ۱۶. ج و د، ل: لب یا چشم یا سایر اعضا |
| | ۱۷. د: «به هم رسد جغد را با پر و آلات اندرون در آب جوشانند چنانکه مضمحل شود سپس صاف کرده به حلقش ریزند و خوک...» |
| ۱۸. ج: بره | ۱۹. ج: کوفته |
| | ۲۰. ل: نفع دارد |

باب هشتم: در معالجه^۱ تتمه امراض دست و پا

اما لنگیدن اگر^۲ سببش آن باشد که از جایی افتاده باشد^۳ یا درائشای رفتن دست و پا به سوراخ رفته و در بیرون آوردن^۴ رگی از جای خود گردیده، باید که^۵ از ساق تا^۶ دوش و کفل دست به همه جا بمالند تا معلوم شود که کجا درد می‌کند. پس آن موضع را اول به روغن نیم گرم که پوست نارنج و سرگین گوسفند و سیر در آن جوشیده باشد چرب کنند^۷. و اگر به آن زایل نشود زفت و موم گداخته^۸ با کرباسی بر آن موضع بندند و چند روز بگذارند. و اگر از آنها^۹ بر طرف نشود پشگل شکسته^{۱۰} داغ کنند. و اگر ماده به عصب حوالی خردکان ریخته و آن موضع ورم کرده باشد از رنج و تعب^{۱۱} بسیار حاصل می‌شود. علاجش آن است که: نمک را در آب حل کرده چند روز بیایی بمالند. بعد از آن تراشیده^{۱۲} چرم را با سریش خمر کرده یک دور روز^{۱۳} ببندند. و بعد از آن به آب نرم کرده بکشایند و اگر هنوز باقی ورم باشد^{۱۴} انجیر خشک را در سرکه خیسانیده و چند روز دیگر ببندند. و اگر با این تدبیرها^{۱۵} زایل نشود رگی که به طرف بیرون خردکان است کشایند (۱۲۸) چنان که^{۱۶} نیشتر از رگ نگذرد و پی را ضایع نکند. پس اسب را آهسته^{۱۷} حرکت فرمایند تا هر ماده که در آنجا جمع شده دفع شود. بعد از آن چند عدد مگس سگ را در قطران^{۱۸} و روغن^{۱۹} بجوشانند و بر کرباسی اندوده دو سه روز بر آن موضع بندند و هر روز با آب سرد بشویند. و اگر ماده به این طریق دفع^{۲۰} نشود آهن پاره را گرم کرده و به اندرون زخم فرستد که به سبب حرارت جذب رطوبت کند. و در آن ایام نگذارند که دست و پا را به دندان بخارد. یا بر

- | | | |
|--|-------------------------------|----------------------------|
| ۱. د: - معالجه | ۲. لنگیدن پا | ۳. ل: - باشد |
| ۴. د: - «در بیرون آوردن» | | ۵. د: گردیده باشد |
| ۶. ل: یا | | |
| ۷. ج: پوست نارنج و سرگین گوسفند آن مکان جوشیده است چرب کنند. | | |
| ۸. ج: موم سفید | ۹. ل: با اینها | |
| ۱۰. ج و د: به شکل شبکه: ل: به شکل سکه | | |
| ۱۱. ج و ل و د: و این اکثر از رنج و تعب | ۱۲. ج و ل و د: تراشه | |
| ۱۳. ج و ل و د: یک دور روز دیگر | ۱۴. ل: اگر ورم هنوز باقی باشد | |
| ۱۵. د: نیز | ۱۶. ل: چنانچه | ۱۷. ج و ل و د: آهسته آهسته |
| ۱۸. ل: قطره آب | ۱۹. ل: - روغن | ۲۰. ل: - دفع |

جایی بمالد که باعث زیادتی جراحت^۱ می شود. علاج دیگر: همان موضع را باید داغ کردن چنانکه به عصب رسد و پوست ترکد.^۲ و طریق داغ کردن آن است که اول قدری^۳ قطران بمالند پس آلت داغ را بر بالای قطران گذارند آن قدر زمان که^۴ قطران در جوش باشد. بعد از آن پیه خوک و روغن را با نمک آمیخته^۵ چند روز بر روی داغ بندند و هر روز به آب سرد بشویند. و چون اکثر اوقات این داغ را جهت نمود به^۶ شکل پنجه قاز می کشند^۷ و ترکان قاز آياغی می گویند.^۸ و اگر^۹ این کوفت را در اوایل علاج نکنند آن ماده روز به روز سخت می شود تا آن زمان که شبیه به استخوان گردد و اسب را بلنگاند. علاجش آن است که: آن موضع را بشکافند چنانکه آزاری به عصب نرسد و آن ماده را از میان عصب و خردکان^{۱۰} بیرون آورند و آن شکاف را به نمک پر کرده کرباسی سخت ببندند^{۱۱}. و هر اسبی که سینه و رانش را داغ کرده باشند^{۱۲} از این کوفت ایمن باشد. از این جهت که راه ریختن ماده به سبب داغ مسدود شده. و اگر دست (۱۲۹) و پای اسب از ایستادن بسیار^{۱۳} ورم کرده باشد از پاشنه خون بگیرند^{۱۴} و سبوس را با سیر^{۱۵} جوشانیده بر آن موضع بندند.

و اگر باعث لنگیدن اسب عرق النساء^{۱۶} باشد و آن رگی است در اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهر می باشد، و چون فربه شوند آن رگ مخفی می گردد و موضعش چون شکافی میان دو گوشت که به هم پیوسته، می نماید^{۱۷}. علامتش آن است که هرگاه دست بر آن رگ گذارند اسب بی تاب شود. علاج: دو جای آن را^{۱۸} که محاذی آن رگ باشد و

۱. ج: حرارت

۲. ج: باید داغ کرد چنانکه به عصب رسد و پوست نترکد؛ د، ل: داغ باید کرد چنانکه به عصب نرسد و پوست نترکد.

۳. ل: قدری ۴. ل: آن مقدار که

۵. د: آلوده ۶. ج: - «جهت نمود به» ۷. ج، د، ل: می کنند

۸. ج، د، ل: از این جهت ترکان قاز آياغی می گویند ۹. ل: اکثر اوقات

۱۰. ج، د، ل: استخوان خردکان

۱۱. ج: با کرباسی سخت ببندند؛ د: کرباسی سخت بر آن ببندند

۱۲. ل: کنند ۱۳. ل: - بسیار

۱۴. د: از پاشنه پا یعنی عقب خردکان خون بگیرند ۱۵. ج و د: شیر

۱۶. ج: حرکت عرق النساء

۱۷. ج، د، ل: به هم پیوسته باشد می نماید ۱۸. ج، د، ل: ران را

پایین^۱ به قدر دوانگشت بود داغ کنند و از میان^۲ آن دو موضع خون بگیرند^۳ به قدر يك رطل. آنگاه با کرباسی محکم ببندند تا خون بایستد. و اگر سم اسب^۴ آب آورده باشد علامتش آن است که: از درد بر زمین [سم] نتواند گذاشت و چون دست بر آنجا گذارند گرمی محسوس می‌شود. و این اکثر از بستن در جای غناك حاصل می‌شود. علاجش آن است که: نعل را باز کنند و سرکهٔ تند بریزند و تراشیده^۵ تا وقتی که چرك آید. پس سیر کوفته و سیوس آرد جو را در روغن^۶ بجوشانند و با کرباسی سه چهار مرتبه بر اصل سم ببندند و ریختن نفت نیز کمال منفعت دارد.^۷

باب نهم: در معالجات متفرقه

اگر در بدن اسب شپش به هم رسد شیب میانی را سوده با روغن زیت آمیخته بمالند. و در آفتاب گرم بدارند آنقدر^۸ که عرق کند آنگاه به آب گرم بشویند. و اگر بعضی از تارهای موی دم کوتاه و کنده شود و چون بکشند (۱۳۰) بیخش سفید باشد، علاجش آن است که: بعد از کشیدن، صبر و نمک و زهرهٔ گاو را با روغن زیت آمیخته بر موضعش بمالند.

و اگر سم اسب کوچک باشد و خواهند که بزرگ شود لعاب شیر^۹ ریشه^{۱۰} خطمی را بجوشانند^{۱۱} و بمالند و سیر را کوفته^{۱۲} با پیه گداخته يك شبانه روز بندند. و يك هفته هر روز دنبه و قطران گرم^{۱۳} بمالند، و بر روی سرگین خشك داشته، حرکت نفرمایند.^{۱۴} و اگر ذکر اسب از موضع خود بیرون آمده، آویخته باشد مکرر^{۱۵} با نمک و سرکه بشویند^{۱۶}، و روغن گاو بمالند. و اگر مادیانی آبستن نشود، انگشت به اندرون فرجش کرده^{۱۷}، ملاحظه نمایند.

۱. ج. ل: مابین	۲. د: میان	۳. ل: بگیرند
۴. ل: اسب	۵. ج. و ل. و د: بتراشند	۶. روغن زرد
۷. د: «و ریختن نفت نیز کمال منفعت را دارد»	۸. آنقدر زمان	۹. ج. و ل. و د: جوشانیده
۱۰. ج: ریشه	۱۱. ج. و ل. و د: جوشانیده	۱۲. ل: کوفته را
۱۳. ل: دنبه را و قطران را گرم	۱۴. ل: مکرر	۱۵. ل: سرکه مکرر بشویند
۱۶. ل: ندهند		۱۷. ل: به اندرونش

اگر دو گوشت پاره بر دو طرف راست و چپ بوده باشد، آن را ببرند، آنگاه دست را چرب کرده به اندرون کنند، چنان که تا بچه‌دان برسد و هر کثافتی که در آنجا باشد بیرون آورند و مکرر آب را بر آن موضع ریزند و آن اندرون را بشویند^۱ تا وقتی که هیچ گونه کثافت باقی نماند، پس کیسه کوچکی را [که] بر گوشه^۲ آن رشته درازی باشد^۳ پر از پشم کنند و باید که کیسه آن قدر باشد، که بعد از آغشتن پشم به قدر لیمویی شود. آنگاه^۴ يك جو مشک و يك جو کافور و يك دانه زعفران و هفت دانه فلفل را صلايه کرده با پنج^۵ مثقال عسل و ده مثقال گلاب ممزوج کنند و آن کیسه را در آن شربت^۶ بخیسانند چنانکه هر قدر ممکن باشد جذب نماید، پس در میان بچه‌دان بگذارند و سر رشته را بیرون (۱۳۱) بر دم اسب یا جای دیگر محکم ببندند که به اندرون کشیده نشود. و بعد از آنکه کیسه از سر^۷ شب تا صبح یا از صبح تا شام در آنجا بوده باشد، اسب نر را حاضر ساخته^۸ آنگاه سر آن رشته را به دست گرفته آن کیسه را به قوت و سرعت بیرون آورند. و همان ساعت اسب نر را بکشند که این عمل باعث آن می‌شود که فرج مادیان حرارت و خشکی به هم رسانند، و نطفه را به رغبت جذب نماید و صورت ببندد [باید] که این رشته به قدری محکم باشد که در کشیدن گسیخته^۹ نشود. و اگر اسب نر را شهوت غالب باشد^{۱۰} و بدان سبب سرکشی و حرکات و آوازهای ناخوش کند، عدس و سداب سبز^{۱۱} را در آب جوشانیده و صاف نموده. دو^{۱۲} جو کافور اضافه نموده^{۱۳} با شکر به قوام آورده^{۱۴} به آب گرم حل کنند و به حلقش ریزند. و از جمله ادویه که قطع شهوت و باه می‌کند شاه دانه و گشنیز و برگ فی و سرکه و انار ترش و شبت و زیره و شوتره^{۱۵} و خرفه هر يك را به طریق که مناسب باشد^{۱۶} بدهند و اگر به اینها

۱. د: آن اندرون را پاك بشویند

۲. ج: کنار

۳. د: - «را که بر گوشه آن رشته درازی باشد»

۴. د: باید که کیسه پشم به قدر لیمویی بوده باشد آنگاه سر کیسه را به رشته بلندی بندند و بعد از آن

۵. ج: - سر

۶. ل: شراب

۷. د: چهار

۸. ج: - باشد

۹. د: پاره

۱۰. د: سازند

۱۱. ل: يك

۱۲. ج: عدس و سداب و سیر

۱۳. ج و ل و د: شونیز

۱۴. ج: آرند

۱۵. ج، د: نماید

۱۶. د: - باشد

زایل نشود خصی کند. و بهترین طریق خصی کردن آن است که اسب را در زمین نرم خوابانیده^۱ و دست و پایش را محکم ببندند^۲ و هر بیضه^۳ را به دست گرفته پوست بیرونش را به تیغ بشکافند و بیضه را بیرون آورند و بعد از آنکه هر دو^۴ بیضه^۵ را بیرون آورده باشند آن موضع^۶ را به نمک پر کنند. و آهسته آهسته بی آنکه کسی سوار شود حرکت دهند^۷ (۱۳۲) و روز دیگر که خون زخم ایستاده باشد به مرهم علاج کنند و دوسه روز از آب پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاده شود کمتر از عادت بدهند. و چون زخم به شود سواری کوچک، سبک بر او نشینند و تا چهار ماه ندوانند^۸ و بهترین اوقات ایام اعتدال هواست اگر وقتی دیگر ضرور شود از سرما و گرما نیز پرهیز فرمایند^۹ و در این باب کمال احتیاط نمایند.

خاتمه: در بیان مجملی از اسبان پادشاهی و^{۱۰} ذکر تعویذات^{۱۱}

قبل از این در^{۱۲} مقدمه تقریب تحصیل زاد الراكب و تفصیل آن مراتب رقم زده كلك بیان شد. و پیشینیان که در این فن تألیفها نموده‌اند در شرح نتایج زاد الراكب و شعب مختلفه آن کمیت خامه را به هر سو دوانیده، گوناگون سخنها نگاشته‌اند. همانا در ازمنه سالفه^{۱۳} که

۱. ل: بر زمین نرم خوابانند

۲. ج: و اگر به اینها زایل نشود بهترین طرق خصی کردن است و طریقی آن است که بر زمین نرم خوابانند و دست و پایش را محکم بندند.

۳. د: سر بیضه

۴. ل: هر دو

۵. د: بیضه

۶. د: جایش

۷. د: حرکت فرمایند و بعد از دو ساعت که بسته باشند باز به همان طریق حرکت دهند؛ ل: و بعد از آنکه دوسه روز که بسته باشد باز به همان طریق حرکت دهند.

۸. ج: آدم کوچک سبک بر او نشسته به آهستگی براند و بعضی گفته‌اند تا چهل روز سوار سنگین بر او نشینند و تا چهار ماه ندوانند؛ ل: سوار کوچک سبک بر آن نشسته به آهستگی رانند و بعضی گفته‌اند تا چهل روز سوار سنگین بر او نشینند؛ د: سوار کوچک بر او نشسته به آهستگی براند

۹. ۱۰. د: «در بیان ... پادشاهی و»

۹. د: «اگر وقتی دیگر ... پرهیز فرمایند.»

۱۱. د: از بعد از عبارت «ذکر تعویذات» در صفحه ۸۷ تا سر عبارت ارباب عصمت و طهارت در صفحه ۸۹ افتادگی دارد.

۱۲. ل: سابقه

۱۳. ل: این دو در

عالم هنوز پیرایه معموری نگرفته بود اگر بر سبیل ندرت در قبیله‌ای از قبایل عرب یکه اسبی یافت می‌شده، هر طرف از اوصاف شایلس داستانها می‌پرداختند و بسا که بی‌پروایی امانت^۱ در آن روایت گونه اختلاف برچهره آن سخنان کشیده‌اند.^۲ المنة الله تعالى و تقدس امروز آراستگیها به درجه اعلی^۳ رسیده و همتها اوجی بلند گرفته. عقول و اوهام را سرستایش این قسم امور نیست. آن روز خیل اسبان حضرت سلیمان علیه السلام را به کثرت می‌ستوده‌اند که بعد از قصه فوت غماز موازی يك صدر رأس بود^۴ امروز در جمیع اسبان پادشاهی بعد از آنکه عشرات الوف و مات^۵ به خرج رفته باشند هنوز بقایای آن^۶ در اطراف عالم منتشر است. باری بنابر پیروی پیشروان لازم شد که از ایلخی‌های سرکار خاصه شریفه که هر يك چون مرغ نامه بر نسبت نامه^۷ خویش را با زادالراکب بر بال پرواز دارد^۸ مجملی به کمند تحریر^۹ آید. از آن جمله مادیان کامل و غیره که در محال مناسب از ممالك محروسه به ضبط ایلخی چیان و سرکردگی میرآخورباشی صحرا مقرر است موافق^{۱۰} نسخه عرض یونت نیل^{۱۱} از قرار نوشته کتاب و تصدیق مستوفی دفتر ارباب تحویل بعد از وضع آنچه به انعام داده شده، بیست و نه هزار و هفتصد و هفتاد و يك رأس^{۱۲}. و آنچه از ابتدای یونت نیل تا انتهای پیچی نیل به وقوف امیر آخورباشی جلو و تصدیق سرکردگان هر طایفه از عساگر به قورچیان و غلامان و تفنگچیان و توپچیان^{۱۳} و عمله بیوتات و ارباب قلم و سایر عساکر منصوره و ملازمان از مقربان و آقایان و اطباء و منجیان و شعرا و ندما و ارباب طرب سپرده شده موافق تصدیق دفتر مذبور بیست و یک هزار و نود و هشت^{۱۴} رأس. و آنچه بالفعل که ایام اقامت است و احتمال سفر و حرکتی گرد خاطرها^{۱۵} نمی‌گردد، و

- | | | |
|--|--|-----------------------|
| ۱. ج: مهابت | ۲. ل: می کشیده | ۳. ج و ل: علیا |
| ۴. ل: صدر رأس اسب بوده | | ۵. ج: ل: مات الوف |
| ۶. ل: بقایایی | ۷. ل: نسب نامه: ج: نسب | ۸. ج: پرواز بسته دارد |
| ۹. ج: تخمین | ۱۰. ل: موافق | |
| ۱۱. نسخه اساس: عرض موافق نسخه یونت نیل (از روی نسخه ج تصحیح شد.) | | |
| ۱۲. ج: رأس اسب | ۱۳. ج و ل: توپچیان و ایشک آقاسیان و یساوان و قوشچیان | |
| ۱۴. ج و ل: بیست و یک هزار و هشت صد و نود و هشت | ۱۵. ج: خواطر | |

در اصطبل خاصه شریفه^۱ حاضر است از قرار نوشته مشرف اصطبل به تاریخ شهر رجب المرجب سنه^۲ هزار و شصت و هفت هجری مطابق سال یکصد و شصت و یک شاهی صفوی موافق تخاقوی نیل ترکی دو هزار و پانصد و پنجاه و هشت رأس. و آنچه به جهت (۱۳۴) چهارپایان و مسرعان در کل طول و عرض ممالك محروسه، ده به ده و منزل به منزل مهیا و آماده می باشد و قیمت خرج آنها را از تحویل وزرا^۳ و عمال^۴ داده می شود چون نسخه منقحه از آن به دفترخانه همایون نمی رسد، و هرچه در محل^۵ باشد در تحت حساب عامل آن محل در دفاتر مسطور^۶ و مشخص می شود زبان خامه ای از شماره^۷ آن عاجز است. و همچنین نتاجی که بعد از عرض به هم رسیده تا حال که سال چهارم است و بمحتمل که از اصل^۸ بیشتر شده^۹ باشد، و چون هنوز نسخه آن به دفترخانه نرسیده هرچه در آن باب نوشته شده^{۱۰} از این جهت که اساس آن بر تخمین است خالی از زیاد و کم^{۱۱}، مناسب خامه راست خانه^{۱۲} نخواهد بود.

و همچنین آنچه در سنوات دیگر سپرده ملازمان منصوره شده چون بیش از حوصله و هم و خیال^{۱۳} است قلم از تحریر آن به عجز و قصور اعتراف می نماید.

و چون شرح بعضی از آن نجدی نژادان مذکور شد مناسب آن است که آیات و تعویذات و ادعیه حفظ منقوله^{۱۴} از ارباب عصمت و طهارت صلوات الله علیهم مذکور شود. تا هم آنها را از اصابت عین الکمال محفوظ باشند، و هم این رساله شریفه مسعود الخاتمه و محمود العاقبه به انجام رسد. ولیکن بعضی از آنها که به جهت مطلق حفظ وارد گشته همه کس را در همه وقت مناسب است در کتب مبسوط ادعیه به تفصیل مذکور شده^{۱۵}. و آنچه درباره

۲. ل: - سنه

۱. ج: اصطبل خاصه؛ ل: اصطبل خانه

۳. ل: زراعت ۴. ج: عمال محال؛ ل: عمال محل

۵. ل: در هر محل ۶. ج و ل: متعدده ۷. ج: تعداد

۸. ل: اسب ۹. ل: - شده ۱۰. ج: - شود

۱۱. ج: کم نخواهد بود ۱۲. ج: - خانه

۱۳. نسخه اساس، ج، ل: حوصله و هم و خیال

۱۴. د: - «... ادعیه حفظ منقوله»، رک. زیر نویس ۱۱ صفحه ۸۷.

۱۵. د: خاتمه در ذکر تعویذات که از ارباب طهارت و عصمت صلوات الله علیهم مذکور شده و در کتب مبسوط ادعیه به تفصیل مذکور است.

خصوص اسب و سوار منقول است^۱ در این مقام^۲ مذکور می شود.^۳ از آن جمله شیخ جلیل القدر ابوالقاسم علی بن طاوس علوی در (۱۳۵) کتاب امان الاخطار^۴ نقل کرده که به جهت حفظ از جمیع بلیات این دعا را بنویسند و برگردن اسب بندند:

بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ و اعیز دابه فلان بن فلان المعروف بكذا و كذا و سائر دوايه من الخيل من دهمها و شقرها و كميتها و اغرها و محجلها و حصنها و حجورها من الشمس و الدهر و الرعش و الدعص و الرهضة و الرصه و خفقان الفواد و وعده الصفاق و الرجس و بلع الريش و بلع الحشيش و الحرون و الخذلان و وجع الجوف و الريوفی الرئيس و من الطرفه و الصدمة و العثار و الحمرة فی الآماق و الحمر و النهر و سائر الاعلال فی اجهائم دفعت عيون السوء عنها فی سائر جسومها و بشرها و لحمها و دمها و مخها و عظمها و جلدها و جوفها و عرقها و عصبها و شعرها و وبرها و بطنها و ظهرها و ظاهرها و بالطنها بالاحاطة الكبرى و باسماء الله الحسنی و بکلماته العظمی من الامتناع من الاكل و الشرب و التقصص و الالتواء و الضربان من جرح بالحديد و وخز بالشوك و حرق بالنار او بخلب و من وقع نصال السهام و اسنه الرماح و من الغوامس و اللواداغ و ضربة موهنة و وقعة محطمة و سقطة موجعة و عشره معرجة و وقعة مولمة اعیذه و راکبه بها استعاذ به جبرئیل علیه السلام و عوذ به النبی صلی الله علیه و آله البراق و بما عوذ به فرسه السحاب و بما عوذ به علی علیه السلام فرسه لراف و بما عوذ به شمعون الصفا فرسه الطباح و بما عوذ به موسی الکلیم فرسه الذی عبر فی اثره البحر عوذت هذه الدابة و صاحبها و موضعها و مرعاها و سائر ماله من الکراع و المراتع من الهامة و السامة و العین اللامة من سائر السباع و لهوام و من کل اذیة و بلیة و من الشهور و الدهور و الردة و الغرق و الحرق و اللوناء و مدارک الشقاء بالعقد العظیمه و الاسماء الاولیه العلیه من کل عین عیانه بسوء و من شر العیانیین و من اعین^۵ الجن و الانس اجمعین. بسم الله رب العالمین بسم الله عالم السر و اخفی بسم الله الاعلی و باسماء الله الكبرى فی سرادق علم الله و فی حجب ملکوت الله الذی یحیی به الاموات و بها رفعت السموات و باسماء الله التي اضمات بها الشمس و ارتفع بها العرش من سائر ما ذکر و ما لم اذكر و ما علمت و ما لم اعلم و

۱. ج: مذکور است

۲. د: منقول است

۳. ج: سمت تحریر خواهد یافت

۴. نسخه ۱ اساس: امان الاحضار

۵. ل: «من کل عین... من اعین»

رفعت عنها سائر العيون الناظرة والعادية والخواطر الخناطرة والصدور الواغرة بلا حول و
لاقوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل.*

دعاى ديگر از کتاب مذکور که باید نوشت و برگردن اسب باید آویخت:

اللهم احفظ على مالى حفظه غيرك الضاع واستر على مالى ستره غيرك لشاع واحمل عني
مالى حمليه غيرك لكاع واجعل على ظلا ظليلا اتوقى به كل من رامنى بسوء او نصب لى مكرًا او
هيالى مكروها حتى يعود وهو غير ظافر بى ولا قادر على اللهم احفظنى بما حفظت به كتابك
المنزل على قلب نبيك المرسل اللهم انك قلت و قولك الحق انا نحن نزلنا الذكر و انا له
لحافظون.

تمت الرسالة بعون الملك الوهاب فى شهر ذيحجة الحرام سنة ١٠٧٩



پیوستہ

ملحقات نسخ

۱. صفحه ۷: در حاشیه نسخه اساس این عبارات آورده شده است: جلوس شاه عباس ثانی ۱۰۵۱، دوره ملک ۲۶ وفات ۱۰۷۷، عمر ۳۸، تألیف کتاب در سن سی و یک سالگی شاه عباس، هفت سال قبل از فوت او در سنه ۱۰۷۷ باید باشد (۱۲ غفره له).

۲. صفحه ۸: نسخه د فهرستی دارد از این قرار:

«... اشتغال یافت. مقدمه در ذکر آغاز آفرینش اسب و باعث رام شدن و اول اسبی که میان عرب یافت شده و سایر آنچه در ذیل مرقوم شده. مرحله اولی در ذکر محامد و ذمایم و سایر آنچه تعلق به شناختن اسب دارد و این مرحله بر نه باب مشتمل است: باب اول در متعلقات ازدواج و تربیت کره تا هنگام سواری، باب دوم در آداب سواری و آنچه به آن متعلق است، باب سوم در ازاله اختلاف ذمیمه اسبان و سایر آنچه مذکور است، باب چهارم در آداب آب و غلف دادن، باب پنجم در طریق خدمتکاری و قواعد تضمیر، باب ششم در معنی مسابقه و الفاظی که در آن مذکور است، باب هفتم در شرایط مسابقه، باب هشتم در ذکر الاغ و استر، باب نهم در ذکر شتر و فیل، مرحله ثالث در معالجه امراض و آن نیز بر نه باب شامل است: باب اول در امراض سر و چشم و معالجه آنها، باب دوم در معالجه امراض حلق و سینه، باب سوم در معالجه قولنج و سایر بادهای، باب چهارم در معالجه امراض باطنی، باب پنجم در معالجه اورام، باب ششم در معالجه جراحات، باب هفتم در معالجه جوشش و خارش، باب هشتم در معالجه امراض دست و پا، باب نهم در معالجات متفرقه، خاتمه در بیان محملی از اسبان پادشاهی و ذکر تعویذات. امید که پسند خاطر ارفع...»

ذکر اصطلاحات و لغات* در باب تربیت و پرورش، تغذیه و معالجات بیماریهای اسبان

آبکامه: نان خورشی است از ماست و تخم سپند و خمیر خشک شده و سرکه	آرثم: اسبی که لب بالای او یا سربینی او سپید باشد.
أَبْرَش: لغتی است در بیان رنگ اسبان و آن اسبی که روی سرخ و سیاه و سفید دارد و این سه رنگ در او درهم آمیخته است.	أرجل: اسبی که يك پای او سپید باشد و سه پای دیگر غیر سپید باشد و این یکی از عیوب اسب است.
ابلق: اسب که دو رنگ دارد یکی سفید و دیگری هر رنگ که باشد.	أشقر: اسبی که یال و دم آن سرخ و بدنش نیز کمی سرخ باشد.
آبیه: رفتاری از اسب است که در آن پاها را به جای دست رساند یا گذراند.	اشنان: گیاهی است که در شوره زارها می روید و چهارپایان آن را نمی خورند.
آجوی: رنگی است در اسب که سرخی رنگ آن مایل به سیاهی باشد.	أشهب: اسب سبزه که کثرت موهای سپید بر کثرت موهای سیاه او غالب باشد.
أحول: چشم گشته، دوبین، دو بیننده، لوچ.	اضراس: (جمع ضرس) دندانها.
ادهم: رنگی در اسب است که سیاهی رنگ وی بر سپیدی آن غالب باشد.	اعصم: رنگی است از اقسام تحجیل که

* در تدوین اصطلاحات و لغات از منابع زیر استفاده شده است:

1. Schlimmer, Johannes L., *Terminologie medico-pharmaceutique et anthropologique francaise-persane*, Teheran: Universite de Teheran, 1970.

۲. دهخدا، علی اکبر. لغت نامه، تهران، سازمان لغت نامه، ۱۳۶۳-۱۳۲۵.

۳. معین، محمد. فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳-۱۳۴۲.

۴. الامین، محسن. اعیان الشیعه، دمشق، بیروت، ۱۳۵۴ ق.

پیچی نیل: سال بوزینه که سال نهم از دوره
دوازده ساله ترکان باشد.

تحجیل: سفیدی که بر چهار دست و پا، یا دو
پا و یک دست یا دو دست و یک پا باشد.

تخاقوی نیل: سال دهم از سالهای دوازده گانه
ترکی؛ سال مرغ.

تریاق اربعه: معجون دافع زهرها و مفید
صرع و لقوه اجزایش چهار است:
جنطیانا، حب الفار، زراوند، مر. (به نقل
از: ذخیره خوارزمشاهی)

تضمیر: روشی در تربیت اسب است که به
مدت چهل روز طول می کشد: اسب را
بعد از فربه کردن با تغذیه کم (آب و
علف کم) و به تاخت و ادا کردن لاغر
می کنند.

تنگ: محلی است که تسمه تنگ را عبور
می دهند و همین طور اسم نواری است که
به کمر اسب می بندند.

ثنا یا: چهار دندان پیشین، دو از فوق و دو از
تحت.

جدار: پایبند اسب و استر و الاغ بد نعل و
چموش که از پشم و ریسمان بافند.

جو: يك حصه از شش حصه انگشت است و
بیست و چهار انگشت يك گز است.

جیاد: اسب تندرو و نیکو رو

سپیدی تنها در دستهای وی باشد.

اغر: اسبی که دارای سپیدی در وسط پیشانی
یا در پیشانی باشد.

اقرح: اسبی که مقدار يك درهم یا کمتر از يك
درهم سپیدی بر پیشانی آن باشد.

انزروت: صمغهای سقزی با طعمی تلخ،
کنجیده نیز گفته شده است.

اوضح: سپیدی دست و پای و پیشانی اسب.
بارتنگ / بارهنگ: گیاهی با دانه های قرمز و
لعاب بسیار که مصلح سینه و مدر بول است.

بخاولق / بخلولق: لغتی است ترکی
فرورفتگی بالای سم اسب که حلقه بخو
(پای بند اسب) را در آنجا بندند.

برذون: قسمی است از چهارپا از اسب
پایینتر و از الاغ تواناتر. اسبی که مادر و
پدرش عربی نباشد و یا یکی از آنها
عربی نباشد.

بسباسه: پوست جو بویا

بهیم: اسب یکرنگ که هیچ رنگ دیگر در آن
مخالف رنگ وی نباشد.

بیخ مَهَك: به عربی اصل السوس؛ درختی با
بیخ شیرین و شاخ تلخ

بیختن: غربال کردن

پویه: رفتاری متوسط نه آهسته و نه تند،
مرتبه ای از رفتار اسب است.

درم / درهم: واحد وزن
ذراع: واحد اندازه از آرنج تا انگشتان مطابق
۴۸ سانتیمتر.

ذراع: اسم عضوی از اسب در بالای ساق
باریک

رازیانه: گیاهی خوشبو و دارای برگهای
بریده

رباعیات: چهار دندان پیشین است.
رُثمه: سپیدی سر بینی اسب و سپیدی که تا
لب پایین اسب رسیده باشد.

رسغ: پیوند میان کف ساعد و ساق و قدم از
هر دابه

رطل: معرب لیتر واحد وزن
زادالراکب: اسبی که همه نژاد اسبان عربی را
متعلق به آن شمرده‌اند.

زردك: هویج
زَفَت: قیر و نیز ماده‌ای که از صنوبر
می‌گیرند.

سپندان: خردل
سداب: گیاهی خودرو با برگهایی بدبو و
تلخ.

سقاوه: خزانه آب در مساجد، صحیح آن
سفایه است.

سکندری: همان عثار؛ پیش پا خوردن اسب
و جزئی از رفتار اسب است.

چدار: چیزی باشد که از پشم و ریشمان و
چرم سازند و دست و پای اسب و استر
بد فعل را بدان بندند.

حافر: اسب و استر و خر و آنچه بدان ماند.

حرون: اسب نافرمان و سرکش، چموش

حلیث: نام گیاهی است که به آن صمغ اشتر

غاز، انگوزه و اققوزه نیز می‌گویند. اشتر

غاز بیخ درخت انجوزان است و مرکب

از دو کلمه فارسی شتر و غاز (به معنی

خار) می‌باشد.

خاییدن: جویدن

خربق: گیاه کوهی با طعم تلخ.

خرده‌گاه: بندگاه سر و دست و پای اسب و

استر و خر، خرده‌گاه هم گفته شده است.

خرزهره: درختچه‌ای زینتی با برگهایی تلخ.

خف: اشتر و سیل اشتر، کف اشتر

خنایزیر دانه: غده‌هایی سخت که در گردن و

زیر گلو پیدا و متورم می‌شود.

خنگ: اسب سفید اشهب خاکستری

خیر: اسبان

خیف: یک چشم ازرق و دیگر سیاه شدن

خیل: گروه اسبان

دانگ: واحد وزن

دایره: موهای گرد بر جانب سر. هر پیچشی

در موی به هم رسد.

سمند: نام رنگی مایل به زردی در بدن اسب.

سیاه تخمه: ← شونیز

سیاه دانه: ← شونیز

شبر: واحد اندازه بین انگشت کوچک و انگشت بزرگ دست، وجب.

شقاق: ترکیدن سم را شقاق و غله گویند.

شکال: اسبی که سه پای سپید و یکی به رنگ دیگر داشته باشد. اسبی که دست و پای

وی برخلاف یکدیگر سپید باشد.

شموسی / چموسی: سرکشی، نافرمانی.

شونیز/ ناخواه: گیاهی خودرو با برگهای باریک و دانه‌های سیاه و ریز و خوشبو.

شیر پخت: روغن کنجد

صافنات: (جمع صافن) اسبی که بر سه پای ایستاده و سر سم چهارم را بر زمین گذارد و این چنین اسب تیزرو باشد.

صلایه کردن: دارو یا چیز دیگر را در هاون کوبیدن و ساییدن.

ضفدع: قورباغه

عتیق: اسب اصیل آنکه پدر و مادرش عربی باشد.

عثار: سکندری؛ به سر درافتادن اسب را گویند.

غُرّه سایله: سپیدی پیشانی که تا نرمه بینی اسب رسیده باشد و آن را نیزسپید

گردانیده باشد.

غُرّه: سفیدی پیشانی اسب را گویند که بزرگتر از درهم باشد.

غُرّه شهباء: سپیدی پیشانی اسب که در وی چندین موی سیاه و یا رنگ دیگر باشد.

فانید: معرب پانید؛ قند سفید

فایق: محل اتصال گردن و سر را گویند.

فسحاً: مأخوذ از فسحت: فراخی و گشادی فضحاً: اندک سپید شده

قاز: محرف غاز، پرنده‌ای از جنس مرغابی

قصب السبق: قصب به معنای فی است و سبق به معنای پیشدستی. در عرب رسم است

که یکان فی را به زمین فرو کنند و دو

کس با هم گرو بسته اسب بتازند. هر آنکه آن فی را به نیزه از زمین کند پیش

بیندازد او برده باشد.

قطره: قطره زدن یعنی تند و تیز راه رفتن؛ تردد کردن

قوارح: دندان تمام سالگی ستور جمع القارح.

کمیت: اسبان سرخ رنگ یال، دم سیاه را کمیت گویند که نه سیاه خالص و نه

سرخ خالص می‌باشد بین سیاهی و سرخی.

کودن: یابو و هر مرکب کند را کودن گویند کوکنار: خشخاش

بدنش باشد.

مقرف: اسب بدنژاد، اسبی که مادرش عربی

اصیل و پدرش عربی نباشد.

مگس سگ: مگسی سفید مایل به سیاه که

سگان را بگذرد. و گاه آدمی و دیگر

جانوران را نیز نیش زند و جای

گزیدگی آن سخت بیاماسد.

ملمع: اسبی که در بدنش خالها و لکه‌هایی

مخالف رنگ اصلی بدن باشد.

ممر: طناب و ریسمن استوار تافته

ناخواه: تخمی خوشبو که بر روی خمیر نان

پاشند. عربی آن طالب الخبز است.

نصل: درازی سر شتر و اسب به معنی پیکان

نیز آمده است.

هجين: فرومایه و نااصل از اسب و ستور،

غير عتيق

يخني: گوشت پخته شده، گرم یا سرد،

آبگوشت

يورقه: کلمه‌ای ترکی است و نوعی از رفتار

اسب می‌باشد هنگامی که او چهل نعل

می‌رود.

يونتيل: نام سال هفتم از دوره دوازده ساله

ترکان می‌باشد که سال اسب نامیده

می‌شود.

گرگ دو: کنایه از دویدن آهسته و به سرعت

رفتن و قطره زدن باشد.

گل‌ارمنی: گلی باشد سرخ رنگ به سیاهی

مایل و به عربی طین ارمنی خوانند و تپی

را که در ایام ویا و طاعون برسد نافع

است.

گندنا: تره

مثقال: واحد وزن

مجلي: نام اسب پیشرو و اول از اسبان

مسابقه.

مردار سنگ: جوهر سرب به رنگ سرخ یا زرد

مرمکی: ماده صمغی و سقزی

مسرعان: ستور تیز رو

مشكول: اسبی که يك دست و يك پای

برخلاف یکدیگر سپید باشد. و نیز اسبی

که دارای شکال یعنی پای بند باشد.

مصلی: اسب دوم در مسابقه بعد از مجلی

مصمت: اسب یک‌رنگ، اسبی که هیچ نشان

ندارد.

مضار: میدان اسبدوانی و جای ریاضت

دادن اسب تا اسبان لاغر شوند. بدین

ترتیب که آنان را می‌دوانند تا عرق کنند

و لاغر شوند.

مطلق‌اليمين: اسبی که در دستهای وی تحجیل

نباشد و دست راست اسب به رنگ

فهرست اشخاص و القاب

- | | |
|--|-------------------------------|
| آدم (ع) ۱۶، ۶ | رضا (ع)، حضرت ۲۷، ۲۶، ۱۹ |
| ابراهیم (ع) ۵۸، ۱۱ | سلیمان (ع) ۶، ۱۱، ۱۷، ۸۸ |
| ابن طیفور ۳۸ | شاه عباس ثانی ۷، ۹۲ |
| ابن قیصر اسدی ۳۴ | شیبان ابن عبدالعزیز ۲۴ |
| ابوالقاسم علی بن طاووس علوی ← علی بن - | صاحب الزمان (عج الله) ۸، ۳۸ |
| طاووس علوی | طرخان نخاس ۵۹ |
| اسماعیل، حضرت ۱۱ | عبدالرحمان ابن ام الحکم ۳۴ |
| امیر المؤمنین ۵۷، ۵۶، ۲۷، ۲۶، ۱۵ | عبدالمطلب (جد پیغمبر) ۶۱ |
| انوشیروان (پادشاه ساسانی) ۳۲ | علی بن طاووس علوی ۴۶، ۷۲، ۹۰ |
| ثعلبی ۹ | عیسی (ع) ۵۶ |
| جبرئیل ۴۷ | محمد (ص)، حضرت ۲۶، ۱۵، ۱۴، ۱۰ |
| جعفر صادق (ع)، امام ۱۰، ۶۰، ۳۳، ۴۸ | محمد باقر (ع) امام ۱۶ |
| ۵۹، ۵۷ | مروان حمار ۲۴ |
| حسن (ع)، امام ۲۷ | موسی کاظم (ع) ۳۸، ۵۸ |
| حسین (ع)، امام ۲۷ | نظام الدین احمد ۷ |
| حماد بن عیسی ۳۳ | نوح (ع) ۵۷ |
| حوا ۶ | |
| راکب الحمار (لقب عیسی (ع)) ۵۸ | |

فهرست حیوانات

آهو ۳۰	شتر ۱۰، ۴۳، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۷
اسب اغلب صفحات	۹۳، ۸۲
استر ۹، ۲۷، ۴۵، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸	شتر مرغ ۶۵
۵۹، ۶۰، ۹۳	شیر ۳۰
الاغ ۲۷، ۳۸، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۶	ضفدع (قورباغه) ۷۸
۸۲، ۹۳	غفیر (الاغ حضرت محمد (ص)) ۵۷
براق (نام اسب حضرت رسول در شب معراج) ۴۷	فیل ۲۳، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۹۳
بز ۶۶	کبوتر ۵۳، ۶۵
بغال ← استر	کژدم ۶۴
پشه ۲۳	کیک ۲۳
پلنگ ۲۴، ۷۸	گاو ۳۰، ۴۳، ۶۵، ۶۷، ۷۹، ۸۲، ۸۵
حمار ← الاغ	گاومیش ۲۳
حیر ← الاغ	گره ۷۴
خرچنگ ۶۵	گوسفند ۴۳، ۶۵، ۷۴، ۸۰، ۸۲، ۸۳
خرس ۶۶، ۷۳، ۷۹	مار ۷۷
خرگوش ۶۵	محمود (نام فیل که مأمور خراب کردن کعبه در عام الفیل بود) ۶۱، ۶۲
خوک ۷۳، ۸۲	مرغ آبی ۶۵
دلدل (اسب علی (ع)، حضرت) ۴۰، ۵۷	مگس ۲۳
زادالراکب (اولین اسبی که در میان عرب پیدا شد) ۱۲، ۸۷	مگس سگ ۸۳
زنبور ۲۳	هدهد ۸۰، ۸۲
سوسمار ۸۰	یابو ۲۰، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۵۵

فهرست کتب

اقوال کافیه ۱۱، ۲۴	قرآن ۱۵، ۱۷، ۵۹، ۶۲
امان الاخطار ۴۶، ۷۲، ۹۰	اصول و فروع کافی ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۷۷، ۱۸۸
تفسیر ثعلبی ۹	۴۶، ۴۸، ۵۶، ۵۸
تهذیب ۱۹، ۴۶	مضار دانش ۸

من لایحضره الفقیه ۱۰، ۱۵، ۱۹، ۲۶، ۲۷.

۳۳

فهرست اماکن

عمان ۱۱	ابوقییس، کوه ۱۱
کعبه ۶۱، ۶۲	ایران ۶۰
کوفه ۳۴، ۵۹	جبل جیاد ۱۱
مصر ۵۷	حبشه ۶۱، ۶۲
مکه ۱۱، ۶۱، ۶۲	حیره ۵۹
هند ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۶۱	روم ۶
یین ۲۶	عدن ۳۵

فهرست آیات*

ص ۳۸: ۳۰ (۱۷)، ۳۱ (۱۷)، ۳۲ (۱۷)، ۳۳	البقره ۲: ۲۷۴ (۱۵)
(۱۸)	آل عمران ۳: ۸۳ (۴۸)
النجم ۵۳: ۱۰ (۵)	الانفال ۸: ۶۰ (۱۵، ۱۴)
الغاشیه ۸۸: ۱۷ (۵۹)	النحل ۱۶: ۸ (۹)
الفیل ۱۰۵: ۱ (۶۲)	بنی اسرائیل ۱۷: ۱ (۵)
	یس ۳۶: ۷۱ (۴۶)، ۷۲ (۴۶)

